جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل كان زهوقا

الحمد لله که کتاب فائزة البرکات جامع حسنات از تصانیف عالم باعمل فاضل اوحد مولوی سید عبید الصمد صاحب سهسوانی تلمیذ سید تقیز جامع الحسنات و البرکات ذی المجد و المفاخر مولانا محمد عبد القادر صاحب البدایونی مسکنا و الحنفی مذهبا و القادری مشربا دام الله فیضه مسمی به

تحفه اليقين في مولد علي البين

حسب ارشاد فیض بنیاد و لطف بار نیک نهاد صاحب المروت و الامتنان منبع الفضل و الاحسان جناب معلی القاب حکیم مولوی محمد واجد علی صاحب بهادر خلف الصدق جناب غفران مآب حکیم محمد سعادت علی خان بهادر رئیس اعظم آنوله ضلع بریلی بفرمایش جناب مولوی سید محمد عزیز الدین صاحب سهسوانی دام الله برکاتهم

در مطبع علوی محمد علی بخش خان لکهنو رونق طبع یافت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی سید المرسلین خاتم النبیین
سیدنا ومولانا محمد وعلی آله واصحابه واحبابه اجمعین اما بعد بر کافهٔ اہل اسلام
آشکارا باد که عقد مجالس اذکار سراسر موجب برکت ست وسبب نزول رحمت رب غفور
واعلان توقیر وتکریم واشاعت ذکر کریم حضرت محبوب رب العالمین سید المرسلین صلی الله
علیه وسلم که رفعنا لک ذکرک مبین رفعت شان و لعمرک قسم جان آن سرور جهان ست
مستوجب حصول قربست و نور علی نور سیما درین قرب قیامت که منکرین نبوت جناب
خاتم رسالت ومانعین ومبطلین وجاحدین عظمت ووجاهت حضرت محبوب رب العزت
در مجامع ومجالس خودها درپی اخفاء وانکار فضائل وارهاصات ومعجزات حضرت سید
المرسلین باشند اجتماع اہل اسلام برای مجالس اذکار حضرت خیر الانام علیه السلام واشاعت
ذکر کریم وتوقیر وتکریم حضرت سرور عالم صلی الله علیه وسلم البته زیاده تر موجب احکام دین
ومستلزم ارغام شیاطین ست هرچند که نزد اہل ایقان اینهمه عیان ست اما ازانجا که این زمان
آن عصر یست که جهلا وسفها را حوصله خودسری در سر افتاده که عمومات کتاب وسنت
ومعتقدات حقه متفقه جمهور اہلسنت وجماعت را بر طاق اغماض گذاشته خود را شارع
فهمیده اند ونوبت بتحمیق وتجهیل وتفسیق وتذلیل بلکه تکفیر وتضلیل برگزیدگان رب جلیل
رسانیده اند چنانچه حق سبحانه وتعالی را از زمان ومکان وجهت در بدعات حقیقیه داخل نگردا

وتحدی میگوید که عقد قضیه غیر مطابقه للواقع والقای آن بر ملائکه وانبیا خارج از قدرت
الٰهیه نیست والا لازم آید که قدرت انسانی ازید از قدرت ربانی باشد بدین مذهب هیچ حرف
ومکالمهٔ حقیقی با حق تعالی وعصمت لابدی هیچ عصمت انبیا برای مقبولین خود ثابت نمیکنند
بی دینی از کتاب وسنت واجماع است خبر نداشته از حیات انبیا علیهم السلام در برزخ که بتصریح
محققین دین بالاتفاق حسی حقیقی جسدی مماثل حیات دنیوی هست انکار کرده بدین بنا عدم
جواز استمداد وتوسل وتشفع وعدم سماع حضرت سرور انام سلام وکلام زائرین قبر پاک را
حق می پندارد ودولی ایمانی از عطا گردیدن شفاعت بجناب شفیع المذنبین که احادیث صحیحه
صریحه مثل اعطیت الشفاعة وغیره مثبت آن هست وا حقیقت وتیقن قطعیت شفاعت
آنحضرت انکار میدارد حالانکه بموجب تصریح جمهور اهل سنت اعتقاد بودن آنحضرت یقیناً اول
شافع واول مشفع ومقبول الشفاعة واجب است وسوای معجزات وفضائل جناب
سرور کائنات گفتگوهای بیهوده میکنند وگمراهی بر اطلاق لفظ آیت بر معجزه اعتراض میکنند
چنانچه بر معجزه چندی از افعال بلی اعتقاد الوهیت حکم شرک فی العبادت لازم می سازند وبر
بر امور خیر که از مستحسنات ائمه اعلام ومتضمن ترویج خیر وموجب رونق اسلام اند باوجود اندراج
در عمومات شریعت وعدم مزاحمت ومخالفت کتاب وسنت اطلاق بدعت به یک معنی ساخته
بی باکانه در میدان تضلیل وتکفیر ائمه دین قدم می اندازند که از نام این لیام از فضه دستار بر
لزوم طعن وملام بر اصحاب کرام میگردانند بلکه از عبارات اقوال این جهال بطور الزام رو برو می عوام
پیش نموده نوبت طعن بجناب نبی کریم وقرآن عظیم می رسانند سه هر خس نهاد که در راه نهاده اند
آخر ای باد صبا این همه آورده تست بدین جهت چندی از ناقصان از حسن وفضل مجالس اذکار
حضرت خیر الانام سید الابرار صلی الله علیه وسلم انکار دارند وبرای ابطال شرف وبرکت ایام ولادت
باسعادت همتها می گمارند وباوجودیکه ائمه معتمدین واجله مستندین از فقها ومحدثین باستحسان
هیئت اجتماعیه مجالس شریفه در ازمنه لطیفه وکتب مشهوره بدین تصریح فرموده اند بلکه رسائل
مستقله درین باب تالیف نموده اند واگر در پای کسی درین باب خار شکی خلیده بدفع شبهات
پرداخته اند وقول شاذ ونادر را مرده وساخته اند باآنکه اینهمه از مطالعه محروم بوده می انسان

وسیرت شامی و مواهب و حسن المقصد و کشف الظنون وغیره توان دریافت با اینهمه حینی که این طائفه
هوائیه بر مجرد انکار شکیب نموده اعتقاد شرف و برکت ایام ولادت باسعادت و نفس استحباب
اعاده شکر نعمت و عقد مجلس این کار پر برکت را از جان شناوت توامان مانند بزم جشم کنهیا قرار
میدهند بر مجوزین و عاملین مجالس شریفه تهمت دخول در زمره مشرکان و ظلل اهل ایمان می نهند
و نمی دانند که این حکم فاسد چه آفتها بر پا می سازد و در ثبوت روایت دین اسلام و احکام شریعت
بواسطه اهل عدالت رخنه می اندازد و از غایت غوایت و غباوت اینقدر هم نمی اندیشند که کسانیکه
سلسله سند دین خود بایشان است میکنند هم داخل مجوزین و عاملین این عمل بوده اند بمشاهده
این حال بخیال خوشنودی ذو الجلال خواستم که بدفع طعن و ملام عوام کالانعام از حضرات ائمه اسلام
بپردازم و حرفی چند در رفع اوهام آن لئام تحریر سازم از جمله رسائل طائفه مجموعه قنوجیه را
که جمع نموده دو برادر خورد و کلان است و این طائفه ایران تا بیش ازین پایان است برای تحریر
جواب منتخب ساختم و عجالة به تحریر آنچه در خاطر آمد بی آنکه نوبت بجمع کتب کثیره رسد درین رساله
بپرداختم **قوله** در خواص و عوام هندوستان شائع است الخ **اقول** درین مقام نقل عبارتی چند
از علماء دین بقلم می آید تا واضح گردد که تخصیص ذکر هندوستان محض بنا بر ایهام و تغلیط عوام
می نماید علامه قسطلانی علیه الرحمه در مواهب لدنیه که مستند این طائفه هست فرموده و لا زال
اهل الاسلام یحتفلون بشهر مولده علیه السلام و یعملون الولائم و یتصدقون
فی لیالیه بانواع الصدقات و یظهرون السرور و یزیدون فی المبرات و یعتنون
بقراءة مولده الکریم و یظهر علیهم من برکاته کل فضل عظیم الخ و همین مطلب از حافظ
ابو الخیر سخاوی در سیرت شامی منقول است ملا علی قاری علیه الرحمه که هم مستند این طائفه است
در مورد روی فرموده اما اهل مکة معدن الخیر و البرکة فیتوجهون الی المکان المتواتر
بین الناس انه محل مولده رجاء بلوغ کل منهم بذلک لقصده و مزید اهتمامهم
الی آخره و هم در آن است و لاهل المدینة کثرهم الله تعالی به احتفال و علی فعله اقبال الخ
و هم در آن است و اما العجم فمن حین دخل هذا الشهر المعظم و الزمان المکرم لاهلها
مجالس فخام من انواع الطعام للقراء الکرام و العلماء العظام و الفقراء من الخاص

والعام الخ **قوله** بآنکه از فقها و محدثین معتمد هیچکی باستحسان و جواز آن نرفته الخ **اقول** این
قولی ست سقیم و کیدی ست عظیم شیخ عبد الحق و ملا علی قاری و محمد طاهر صاحب مجمع البحار و شیخ
عبد الوهاب متقی مکی و امام ابن جزری صاحب حصن حصین و حافظ ابن رجب حنبلی و علامه
ابو الطیب سبتی مالکی و حافظ جلال سیوطی و صاحب سیرت شامی و مجد الدین شیرازی و علامه
سیف الدین ابو جعفر ترکمانی دمشقی حنفی و شیخ برهان الدین جعبری و علامه محمد ابن [illegible] و امام
سلیمان برسوی و مولانا حسن بحرینی و برهان ناصحی و شیخ شمس الدین سیواسی و شیخ محمد بن
حمزة العربلی الواعظ و شمس الدین دمیاطی و فخر الدین نقلی و حافظ زین الدین عراقی و علامه
برهان ابو الصفا و حافظ ابو شامه و حافظ ابن حجر عسقلانی و علامه ابو القاسم ابو یحیی و علامه
ابو الحسن البکری و امام سخاوی و برهان الدین صاحب سیرت حلبی و علامه ابن حجر مکی و ملا
تصانیف این حضرات معروف و مشهور و در کتب متداوله مشهوره مثل کشف الظنون وغیره
و قبول مسطور و مذکور است و سوای این حضرات دیگر علما و معتمدین از اجله محدثین و فقهای مشهورین
از اهل حرمین طیبین و سائر بلاد اسلامیه در رسائل و فتاوی خود استحسان آن فرموده اند و رسائل
مولد تالیف نموده اند بارها اگر قصور علم بکتب علمای سابقین عبور نشده بود در یافتن این
از اقوال مشهوره علمای لاحقین و فضلای متاخرین که در قرب همین زمان گذشته اند چه دور بود بالخصوص
کسانیکه در سلسله سند صاحب رساله و امثالش در روایات کتب فقه و تفسیر و حدیث و غیرها
معدود و در رسائل امثال صاحب رساله استناد باوشان موجود مانند شاه ولی الله صاحب
و شاه عبد الرحیم صاحب محدث دهلوی و مرزا حسن علی صاحب محدث لکهنوی وغیرهم اگر
گوئی که صاحب رساله که در سکر خود بینی سرشار است همه سابقین و لاحقین را بی خبر از فقه
و حدیث بلکه از جاهلین و ضالین بلکه موافق عقیده طائفه از کافرین و مشرکین می شمارد پس
چه جای اعتماد و اعتبار است و ذکر این همه سابقین و لاحقین از ائمه دین و علمای مشهورین
بمقابله اش بیکار است پس او را گویم که اگرچه جامه طائفه اسماعیلیه بپوشد بجهت بعد خود از خدا
و فقدان شرم و حیا همین اعتقاد آرند و آنحضرات عظام متبعین آن کرام را از زمره ضالین
و جاهلین و ملحدین می شمارند اما از صاحب رساله تصریح این امر ظاهر نیست چه در آخرین

رساله که برای اظهار استناد صاحب رساله سند استاد صاحب رساله ثبت است و منقبت شان بلفظ
استاد المحققین سند العالمین فی العالمین مولانا المفتی صدر الدین خان بهادر درج و در آن
سند اکتساب نمودن صاحب رساله فقه و اصول فقه و عقاید و کتب دیگر علوم دین مثل بخاری
و تفسیر بیضاوی و غیره را از مفتی صاحب موصوف مذکور است و همان سند متضمن بودن صاحب رساله
بنهایت و اهلیت و شرم و حیا مسطور است همان سند العالمین فی العالمین در فتوی مشهوره خود که
بحالت حیات شان در لکهنو مطبوع هم شده است می فرمایند عمل مولد شریف در ماه مولد
حضرت سید الاولین و الآخرین صلی الله علیه و سلم و اجتماع مومنین درین و رسوم که خالی باشد
از منهیات و مکروهات الی قوله از بهترین اعمال حسنه است و متوارث است از علمای اعلام و قضاة
و مفتیان اهل اسلام و مشایخ کرام کابرا عن کابر و اتفاق است جم غفیر را از اعاظم علمای دین
عرب و عجم بر حسن این عمل مکرم و معمول به اکابر محدثین و فقهای اقطار عالم است و شک نیست که
این عمل محمود موجب مزید ثواب و برکات و نزول رحمت و شفای قلوب و انشراح صدور و قرة
عیون اهل اسلام و ارغام شیاطین و خذلان اهل ضلال و طغیان است خصوصا درین بلاد که درین ملک
که بی ادبان و جاهلان از عوام به تقویت و استظهار علمای این حال نوبت بزبان درازی باقصی غایت
رسانیده اند الی آخره و بعد نقل اقوال ائمه دین و علمای مشهورین فرموده پس قول تاج الدین
فاکهانی مالکی که این عمل مذموم است بمقابل جم غفیر از ائمه دین و علمای محققین از فقها و محدثین که
باستحسان آن رفته اند مقبول نیست و رده السیوطی و کثیر من العلماء الاعلام بما یشفی قلوب المؤمنین
پس تمسک از انکار فاکهانی و تفرد او در آن این عمل مکرم را مختلف فیه گفتن غلطی فاحش است و عجب
و بس عجب از آن گروه صافی عقیدت که عمل مولد شریف را از بدعات سیئه گویند و بجز اینکه این
عمل بدین هیئت و خصوصیت آن در ماه مولد حضرت سرور انس و جان صلی الله علیه و سلم منقول
از قرون ثلثه نیست دلیلی دیگر نزد خود ندارند حتی که کدام روایت شاذه از کتب غیر مشهوره
فقه حنفیه هم بحرمت یا کراهت آن پیش نمی کنند و نمی دانند که برین تقدیر لازم می آید که جمله
مستحسنات علمای متاخرین که کتب فقه مذاهب اربعه خصوصا فقه حنفی مملو از آن است و هزارها
مرقوم است استحسنه المتاخرون جمله در بدعات داخل شود و علمای متاخرین از فقها باجمعهم

از اہل بدع و ضلال بشمار در آیند چه این مستحسنات الیشان اثری در قرون ثلثه نبود و ما هو الا ارتفاع
الامان عن الشرعیات اعاذنا الله تعالی من هذه العقیدة الفاسدة محفلی که در آن ذکر
جمیل ولادت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم بلا انضمام منکرات و مکروهات شرعیه باشد
آن را مجمع آثام و بدعات فهمیدن و اجماع تمامی علمای پیشین سابق و حال را از مذاهب اربعه شفاهاً
و عرباً و عجماً بر ضلالت و بطلان قرار دادن و حرمین شریفین زادهما الله شرفاً را و البته
انگاشتن و اتباع سنت منحصر در افراد عدیده بلاد هندوستان دانستن چه خوش اعتقادی
و حسن ظن نسبت بعلمای اسلام و بلاد اسلام ست حرره العبد المسکین محمد حمد الله
ختم الله له بالحسنی و ثانیاً بر تقدیر یکه صاحب رساله همه مجوزین این عمل را از غیر مستند بیا
بلکه گمراه و بدعتی می شمارد پس چرا از اکثر همین ائمه دین فقها و محدثین برای اثبات دعاوی خود
سندهای بیجا می آرد و بر سر شاخ نشستن و بن را بریدن بر عقل خود خط کشیدن ست قوله بدعت را
دو معنی ست یکی لغوی عام که عبارت است از مطلق محدث ست خواه عبادت بود یا عادت دوم شرعی
خاص که عبارت ست از زیادت و انتقاص در دین بعد صحابه بدون اذن شارع لا قولاً و لا فعلاً
و لا صراحة و لا اشارة پس لفظ بدعت در این حدیث و در احادیث دیگر عام ست شامل همه
محدثات و این عموم بحسب معنی شرعی خاص ست نه معنی لغوی عام الی قوله و باین تقریر مثل
تعمیر مناره مسجد که بنا بر اعلام اوقات صلاة ست و تصنیف کتب که آله و عون تعلیم و تبلیغ سنت
و استعمال نخل و مداومت بر اکل لب حنطه و مثلها که هر یک از اینها ماذون فیه بل مامور به ست
بسبیل اجمال الی آخره اقول از ین مقام باوضاحت ثابت ست که چیزیکه بالاجمال داخل ماذونات
شرعیه باشد گو خصوص آن صراحة از قول و فعل شارع به ثبت نرسد که آنچه ماثور نباشد و نه از
صحابه کرام مروی باشد در ضلالت داخل شدن نمی تواند پس از مستحسنات ائمه دین اعتراضات
وهابیه مندفع و مطرود و خرافات شان همه باطل و مردود شد نا که آنحضرت آن مستحسنات را
باشاره مضامین احادیث صریحه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم مستحسن گردانیده اند
و داخل بودن آنها در عموم ماذونات بلکه مامورات شرعیه بالاجمال بثبوت رسانیده اند
قطع نظر از استحسان عام دیگر بدعات حسنه حال خصوص اظهار سرور و ادای شکر نعمت در ایام

مبارک ولادت شریفه انکه صاحب مجمع البحار که مستند این طائفه ست ونزد این طائفه درایه محققین واجله فقهاء ومحدثین داخل فرخاتمه مجمع البحار فرموده تم بحمد الله وتیسیره الثلث الاخیر من مجمع بحار الانوار فی غرائب التنزیل ولطائف الاخبار فی اللیلة الثانیة عشر من شهر السرور والبهجة مظهر منبع الانوار والرحمة شهر ربیع الاول فانه شهر امرنا باظهار الحبور فیه کل عام الی آخره واگر برین تسلی نباید تا کلام ابن الحاج مستند خود مطالعه نماید که باشاره آنحضرت صلی الله علیه وسلم فضیلت شهر مبارک واولویت زیادت اعمال نیکیات دران تحقیق می فرماید باقیماند طعن بر لفظ بدعت باینکه آنحضرات بران مستحسنات در کتب شرعیه اطلاق محدث وبدعت می نمایند وصراحةً بدعت بمعنی شرعی را التقسیم می فرمایند پس این اعتراض واشکال مغلطه جهال ست حلش اینکه مراد شان از بدعت که آنرا موجه تقسیم ساخته اند وبران هم اطلاق معنی شرعی پرداخته اند امری ست که بخصوصه سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نباشد وقول وفعل آنجناب ازان ساکت باشد خواه مزاحم ومخالف سنت وغیر ومنافی که ای طریقه محمودهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد خواه موافق قواعد عامه شریعت بالاجمال حکماً واهل سنت وثابت باشاره احادیث صریحه جناب شفیع امت صلی الله علیه وسلم باشد که آنحضرت این معنی عام راهم معنی شرعی فرموده اند وتقسیم آن نموده اند ملا علی قاری علیه الرحمه در شرح موطا امام محمد فرموده اصل البدعة ما احدث علی غیر مثال سابق ویطلق فی الشرع علی ما یقابل السنة ای ما لم یکن فی عهده صلی الله علیه وسلم ثم ینقسم الی الاحکام الخمسة کذا ذکره الحافظ السیوطی مؤیدات این امر معروف ومشهور وقدری ازان در دیگر رسایل منقول ومسطور اما اینجا اختصار منظور ست وجه تقسیم بدعت واطلاق معنی شرعی بر این معنی چند امر ست اولاً که لفظ بدعت بمعنی لغوی شامل کل ما احدث من غیر سابق سنت ولفظ سنت بمعنی لغوی شامل هر طریقه هر کس ست اما بر کاه در عرف شرع سنت اصالةً اسم خاص برای قول وفعل وتقریر آنحضرت صلی الله علیه وسلم شده است واطلاق بدعت بران نباید اما وبدعت مقابل سنت ست پس بمعنی خاص یعنی هر چیزیکه بالخصوص سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نباشد البته از معنی لغوی لفظ بدعت نمی تواند شد صرف باصطلاح اهل شرع سنت دوم اینکه

از صحابهٔ کرام اطلاق لفظ بدعت بر محدثات خودشان ثابت است باوجود بلکه گاهی بر بدعت آنحضرت
اطلاق بدعت نفرموده اند پس البته این اطلاق بدون تقسیم بسوی حسنه و سیئه درست نمی تواند شد
قطع نظر ازینهمه نزاع متنازعان در استعمال آن در اطلاق معنی شرعی بران نزاع لفظی است لو فرضنا که
ایمعنی معنی لغوی است و معنی شرعی اصطلاحی منحصر در خصوص آن معنی است که جز بر بدعت سیئه
صادق نشود اما این از کجا که بر مستحسنات ائمهٔ دین باوجود عدم مزاحمت کدامی سنت و باوجود تمهید
در مقدمات شریعت بالاجمال حکم ضلالت لازم گردانیده آید اطلاق بدعت بران بمعنی دیگر است
و لزوم کلیت ضلالت برای معنی دیگر حاصل آنکه میان معنی لغوی و اصطلاحی تفرقه ساختن و تعدد اصطلاحات
پس پشت انداختن و بتحقیق و تطبیق چنانکه ائمهٔ دین فرموده اند نپرداختن و بیباکانه علم طعن
بر ائمهٔ اعلام افراختن همان کیدی است که شیطان لعین خوارج و روافض و معتزله و غیرهم را که ماخذ تحقیق نشناسند
دران گرفتار گردانیده بقعر ضلالت رسانیده است **قوله** و عند الاستقراء در عبادات بدنیه
محضه هیچ صوم و صلوة و تلاوت و امثال ذلک بدعت غیر سیئه یافته نمی شود الی آخره **اقول**
منشاء این دعاوی همان کج فهمی اقوال اکابر است البته امری که در قواعد عامهٔ شریعت مندرج
نباشد از طرف خود در عبادات داخل نمودن حسن نمی تواند شد اما آنچه بطور عموم از مقدمات
شارع باشد اگرچه بنیت برکت کدامی هیئت خاص آن که منافی و مغیر حدود معینهٔ شریعت نباشد
بعمل آورده شود البته در عبادات بدنیه هم اطلاق بدعت حسنه موافق تصریحات استعمالات
ائمهٔ دین بران نموده خواهد شد اینجا که تذکره مختصر است بر نقل عبارت کتاب تنبیه السفیه که رد مجتهد
روافض است اکتفا میرود و جائیکه مجتهد مذکور در کتاب صوارم الزام بدعت بر صاحب تحفه
وغیره نهاده صاحب تنبیه السفیه جوابش بدین عبارت داده اگر مراد از بدعت بدعت حسنه است
نعم و مرحبا هیچ کس از فرق اسلامیه انقسام بدعت را مذموم نمی شمارد و اگر مراد بدعت سیئه است
پس لا نسلم که ازین عبارت مفهوم شود و چه بسیار خیرها در عهد سلف نبود مثل بناء مدارس
و قناطر و تدوین کتب علوم که خلف صالح پیدا کرده اند و در طریقهٔ زهد و عبادات و مجاهدات
و اشغال اختراع بسیار واقع شده و اصلا جای ملامت و عتاب نیست قال الله تعالی و رهبانیة
ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله الی آخره و مؤیدات این مدعی بسیار

می آید از ین مقام ظاهر است که تجدید به مخالفت تمام فرق اسلامیه نموده اند **قوله** فقیر میگویم که آنچه
در قول علما تقسیم بدعت بسوی حسنه و سیئه یافته می شود و کلیه کل بدعة ضلالة محمول بر بدعت سیئه شده
مبنی بر غفلتی است که در تعریف و تشخیص بدعت رو داده **الی قوله** از ین سو رانده و زان سو مانده
بنابر احتیاج برفع تناقض بصورت تلفیق و تطبیق تظنن خود که ان الظن لا یغنی من الحق شیئا
قسمت بدعت بحسنه و سیئه کردند و ضلالت هر بدعت را محمل بر سیئه نمودند چون بر شیئه تقلید جامد
چسپیده است هر که آید بعین نظر به تحقیق و تنقیح زائد نکرده بر قول منقول بلا امعان جمود کند در شبه
رفته این داء عضال همه را فرا گرفت الی آخره **اقول** اعمد الله این چه حماقت است و چه سفاهت
و بیقولی الشعار بلکه تصریح است باینکه از عهد صحابه کرام تا هزار دوم که هزاران هزار محققین و فقها
محدثین بر بسیاری از امور با وجود اطلاق بدعت حکم استحسان فرموده اند و تقسیم بدعت بسوی حسنه
سیئه و حمل کلیه حکم ضلالت بر کل بدعة سیئه نموده اند معاذ الله آن ائمه دین در داء عضال جهل گرفتار
بوده اند پس این جهل است که بالبداهة بر جهالت صاحب ساله شهادت میدهد و همین سخن لغویت
بیان صاحب ساله بجلوه ظهور می نهد **قوله** همین شها حضرت مجدد در هزار دوم بشناعت این
و تفریق متنبه و ملهم شده تردید تقسیم بدعت نمودند **الی قوله** بعد آنجناب علمای دیگر موفق
باین ادراک شده ضلالت هر بدعت با ثبات رسانیدند الی آخره **اقول** اولا ملهم شدن شیخ
تنها در هزار دوم بتردید تقسیم امری بیک معنی مستلزم بطلان تقسیم آن امر بمعنی دیگر مقتضی ثبات
اثبات حسن بعض افرادش بآن معنی نیست چنانکه ائمه اخیار و مشائخ کبار آن شیخ نامدار در هزار
اول تصریح فرموده اند و نه این الهام استلزام تضلیل و تجهیل آن ائمه اعلام و شیوخ اسلام دارد تا که
مذهب اسماعیلیه و اباحیه بثبوت رسد و ثانیا قطع نظر از تصریحات ائمه دین که در هزار اول
گذشته اند بموجب قول صاحب ساله در مرض جهل گرفتار بوده اند بسیاری از امور را
که کتاب و سنت از آنها بهیئت مخصوصه کذائیه ساکت است و از قول و فعل آنحضرت صلی الله
علیه و سلم ماثور نیستند با وجود ترک شایع در هزار دوم هم همین شیخ نامدار ذی شان و دیگر
اخلاف شده الاتباع سلسله ایشان استحسان و تجویز آن فرموده اند پس استدلال بمکاتیب و اقوال
آن صاحب حال در حق صاحب ساله و دیگران ازین طائفه موجب وبال و نکال است و ثالثا

بلکہ بدعت طائفہ نجدیہ باید دید کہ درینجا از نافہمی خود برای تجہیل کافۂ علماء دین تا ہزار و دو صد و شصت و پنج سال بیک قول شنیع میکنند حالانکہ درہمین مجموعہ قنوجیہ تبرا شنیع و قبیح بمقتضای الکنایۃ ابلغ من التصریح بحال آن صاحب جاں عائد میگردانند جائیکہ برادر بزرگ این خورد ہمچو گرگ حملہ سترگ بر شیخ نمودہ و گفتہ بعض از شارعان شریعت این قوم اشارہ بالسبابہ را کہ باتفاق احادیث و آثار متواترہ و اجماع الیہ اربعہ و صاحبین و جمیع فقہاء و محدثین سنت ست حرام گفتہ اند الخ قطع نظر از آنکہ ادعاء ثبوت سنیت رفع سبابہ باتفاق احادیث و آثار متواترہ و اجماع جمیع فقہاء و محدثین ثابت نگردانیدہ باید دید کہ چگونہ تشنیع شنیع تہمت تشریع در مسئلہ خلافیہ بر شیخ لازم می نماید و ایشان را منکر سنت متواترہ و مخالف اجماع جمیع قرار می دہد پس صاحب رسالہ کہ برای تغلیط عوام نام امام شیخ برای اثبات تخطیہ کافۂ علماء کرام تا ہزار و دو صد بر زبان می آرد حالا بیان کند کہ بموجب عقیدہ وہابیہ شیخ را از کدام فریق می پندارد **قولہ** اطلاقش ہیچ جا در تخصیص و تقیید ندیدہ الخ **اقول** این دعوی غلط محض ست قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من ابتدع بدعۃ ضلالۃ لا یرضاہا اللہ و رسولہ کان علیہ من الاثم مثل آثام من عمل بہا در مرقاۃ گفتہ وقید البدعۃ بالضلالۃ لاخراج البدعۃ الحسنۃ کالمنارۃ کذا ذکرہ ابن الملک الخ در مجمع البحار بذیل بدعۃ ضلالۃ نوشتہ ہو احتراز عن البدعۃ الحسنۃ الخ محدث دہلوی در اشعۃ اللمعات در شرح این حدیث فرمودہ بخلاف بدعت حسنہ کہ در وی مصلحت دین و تقویت و ترویج آن باشد الخ در مظاہر حق بذیل حدیث من احدث فی امرنا ما لیس منہ نوشتہ اور لفظ ما لیس منہ میں اشارہ ہی اسکی طرف کہ نکالنا اوس چیز کا جو مخالف کتاب و سنت کی ہو برا ہی الخ و کفی بذلک حجۃ علی المخالفین **قولہ** بعد اعتراف در بارۂ امری بہ بدعت بودن در پی تقسیم رفتن بدان ماند کہ یکی گوید بول دو قسم است پاک و مباح و حرام و نجس الخ **اقول** جوش جہالت صاحب رسالہ در کمال ترقی ست و درین قول زائد از ماسبق داد نافہمی میدہد معہذا ہر دم در میدان تجہیل و تضلیل ائمہ دین قدم می نہد قطع نظر از ظہور سفاہت درین قول اشعار طعن و تبرا بر اصحاب کبار حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم ست تفصیل این اجمال آنکہ از روایات معتمدہ ثابت کہ صحابہ کرام باوجود اعتراف بدعت بودن در بارۂ بسیاری از امور در پی استحسان و مدح آن رفتہ اند و افض از جہالت خود در حق صحابہ

کرام الفاظ ضلالت التیام بر زبان می آرند و ہیچ آن امور را باوجود اعتراف و اطلاق بدعت
مخالفت حضرت شارع می شمارند ائمۂ دین فرمودہ اند کہ مدار قبح و ذم بر مزاحمت و تغییر احکام
کتاب و سنت است نہ بر مجرد تلفظ لفظ بدعت و این لفظ بدو معنی مستعمل است و بیک معنی منقسم است
بسوی بدعت حسنہ و بدعت سیئہ پس در تعبیر بدعت حسنہ و حکم تحسین امری باوجود اعتراف بدعت
بودنش ہیچ جای اعتراض نیست حالا صاحب رسالہ میخواہد کہ باز ہمان وسوسہ از بیخ و بن برکندہ را
رونق تازہ دہد و فتنۂ افسردہ و خوابیدہ را بیدار ساختہ بمنصۂ ظہور نہد بنا علیہ بر دو تجہیل
آن ائمہ اعلام حقیقۃً قصد تضلیل صحابہ کرام دارد کہ ہمچو الفاظ شنیعہ تشنیع بر زبان می آرد حالا چند
اقوال علماء دین نقل نمایم تا واضح گردد کہ تحقیق و تقسیم آن ائمہ اعلام ہمہ صواب و درست است و اعتراض
صاحب رسالہ بران کرام محض جہل و ناہموار و سست امام بخاری علیہ الرحمہ در صحیح خود روایت نمودہ
کہ حضرت امیر المؤمنین فاروق رضی اللہ تعالی عنہ در حق اہتمام جماعت تراویح و التزام آن فرمودہ
نعمت البدعۃ ہذہ شعرانی در کشف الغمہ آوردہ کان ابو امامۃ الباہلی رض یقول احدثتم
قیام شہر رمضان ولم یکتب علیکم فدوموا علی ما فعلتم ولا تترکوہ فان اللہ تعالی عاتب
بنی اسرائیل فی قولہ ورہبانیۃ ابتدعوہا ما کتبناہا علیہم الا ابتغاء رضوان اللہ الخ
و حضرت ابن عمر رض در حق صلوۃ ضحی فرمودہ نعمت البدعۃ ہذہ و نیز فرمودہ ما ابتدع المسلمون
افضل من صلوۃ الضحی ہکذا فی فتح الباری و غیرہ امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف بذیل شرح قول
حضرت امیر المؤمنین رضی اللہ تعالی عنہ فرمودہ انما دعاہا بدعۃ لان رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم لم یسنہا لہم ولا کانت فی زمن ابی بکر رض و رغب فیہا بقولہ نعم لیدل علی
فضلہا ولئلا یمنع ہذا اللقب من فعلہا والبدعۃ فی الاصل احداث امر لم یکن فی
زمن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثم البدعۃ علی نوعین ان کانت تندرج تحت
مستحسن فی الشرع فہی بدعۃ حسنۃ الخ و امام قسطلانی فرمودہ سماہا بدعۃ لانہ
صلی اللہ علیہ وسلم لم یسن لہم الاجتماع لہا ولا کانت فی زمن الصدیق رض وہی
خمسۃ واجبۃ ومندوبۃ ومحرمۃ ومکروہۃ ومباحۃ وحدیث کل بدعۃ
ضلالۃ من العام المخصوص وقد رغب عمر رض فیہا بقولہ نعم البدعۃ وہی کلمۃ

بجمع المحاسن کلها الخ ودر مجمع البحار گفته فی حدیث عمر رض فی قیام رمضان نعمت البدعة هی
نوعان بدعة هدی وبدعة ضلال فمن الاول ماکان تحت عموم ماندب
الشارع الیه وحض علیه فلا یذم لوعد الاجر علیه بحدیث من سن سنة حسنة
وفی ضده من سن سنة سیئة ومن الثانی ماکان بخلاف ما امر به فیذم وینکر
علیه والتراویح من الاول لانه صلی الله علیه وسلم لم یسن لهم الاجتماع وانما
صلاها لیالی ثم ترکها ولا کانت فی زمن الصدیق وهی علی الحقیقة سنة لحدیث
علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین واقتدوا بالذین بعدی وعلی الاخر
یحمل حدیث کل بدعة ضلالة الخ ودر سیرت شامی از امام ابو شامه آورده قال عمر رض
نعمت البدعة یعنی انها محدثة لم تکن واذا کانت فلیس فیها رد لما مضی فالبدع
الحسنة متفق علی جواز فعلها والاستحباب لها ورجاء الثواب لمن حسنت نیته
فیها وهی کل مبتدع موافق لقواعد الشریعة غیر مخالف لشیء منها ولا یلزم من فعله
محذور شرعی الخ قوله بدعت آنست که بعد قرون ثلثه مشهود لها بوجود آمده و اصلش از کتاب
وسنت معلوم نشده وسندش به ثبوت نرسیده چه ظاهر چه خفی چه ملفوظ وچه مستنبط الخ اقول
درینجا چند امور ملاحظه باید نمود اول اینکه در ما سبق در تعریف بدعت صرف قید بعدیت
صحابه اعتبار داشته بود درینجا قید بعدیت قرون ثلثه افزود دوم آنکه حسب این تعریف چیزیکه
بعد قرون ثلثه بوجود آمده و آنرا ائمه دین باذن شارع گو اشارةً هم باشد و سند استحسان گو خفی
و مستنبط باشد ثابت فرموده باشند آنرا شرعا بدعت و ضلالت نتوان گفت پس اکثر دعاوی
صاحب رساله هم مشرب ایشان نیست و نابود شدند سیوم بر تقدیر اخذ قید بعدیت قرون ثلثه
در مفهوم بدعت ضلالت حسب این تعریف چیزیکه در قرون ثلثه بوجود آمده باشد اگر اصلش
از کتاب و سنت نباشد بلکه مزاحم کتاب و سنت باشد آنرا بدعت ضلالت نتوان گفت
حالانکه وجود و ظهور ضلالت خروج و رفض و قدر در قرون ثلثه بلکه در قرن اول در زمان
صحابه کرام بوده است و بالاتفاق عقاید اینهمه فرقها داخل بدعت ضلالت اند ازینجا
مقرر میگردد که اعتبار تحدید زمانی در بدعت چنانکه تحدید میکنند لغو و مهمل است صحیح همان است

که جمهور محققین علمای دین میگویند که هر امریکه مزاحم کتاب و سنت باشد خواه در قرون ثلثه
بوجود آمده باشد یا بعد از آن مذموم و ضلالت ست و هر امریکه مندرج مندوبات شارع ست
و از مستحسنات ایمه دین ست حسن و موجب برکت ست **قوله** لهذا بعض گفته اند که منقسم بحسنه
و سیئه بدعت لغوی ست الخ **اقول** ذکر قول این بعض و استناد بدان صاحب رساله را
چه مفید سلمنا که حسب این قول این بعض بدعت بمعنی اصطلاحی شرعی جز سیئه نباشد اما این
از کجا که حسب قول این بعض مستحسنات ایمه دین داخل بدعات شرعیه منحصره در ضلالت اند بسیاری
از مستحسنات که وهابیه اسماعیلیه بر قایلین آن حکم ضلالت کرده اند و میکنند بموجب تصریح
همین علما هم استحسان آن ثابت ست قطع نظر از دیگر مسائل صاحب رساله آنقدر چالاکی و بیباکی
و جرات و سفاکی اختیار نموده که بی لحاظ عقل و فهم برای تائید مذهب خود سند ملا علی قاری
و ابن حجر مکی و حافظ عسقلانی و حاجی رفیع الدین خان مرادابادی و غیرهم می آرد حالانکه
اینهمه حضرات را بسبب تصریح استحسان همین عمل مجلس مولد جاهل و گمراه میشمارد و بیش تا چند ورق
که برای تطویل رساله اقوال این علما متضمن ذم بدعت از نافهمی ذکر کرده همه خارج از بحث ست
که صاحب رساله پی بمقصد و مطلب آنجا نه برده **قوله** فصل اول در ادله منع انعقاد مجلس
برای عمل مولد الی **قوله** از سلف و خلف معتمد و مستند منقول نه الخ **اقول** این ادعا محض فضول ست
چه استحسان انعقاد مجلس شریف از اکابر دین و ایمه معتمدین باسناد مستند صاحب رساله که
لقبشان بموجب شهادت آخر همین رساله سند العالمین فی العالمین ست ثابت و منقول و
اطلاق بدعت بران بدان معنی که مستلزم ضلالت باشد غیر صحیح ست و بدان معنی که اطلاق بدعت
بران می توان نمود خواه آنرا معنی شرعی گفته آید یا لغوی بهر تقدیر حکم لزوم ضلالت بران محض
باطل و قبیح ست **قوله** اول کسیکه این عمل ایجاد کرد شیخ عمر بن محمد ست که هیچکی از مشائخ و صوفیه
و علمای کرام او را نمی شناسد و در هیچ کتاب از و استناد مروی نیست الخ **اقول** در کتاب
سیرت شامی هم که مستند اکابر صاحب رساله معروف و مشهور ست مذکور و مسطور ست و کان
اول من فعل بالموصل عمر ابن محمد الملا احد الصالحین المشهورین و به اقتدی
فی ذلک صاحب اربل و غیره الخ پس ازین عبارت شهادت صلاحیت و شهرت

حضرت شیخ قدس سرہ و اولیت فاعلیت این عمل در شہر موصل نسبت بآن شیخ اجل رضی اللہ تعالی عنہ ظاہر ست پس بہ جہالت خود نگریستن و دیگران را بچشم بد نگریستن حماقت ست و بس و این جملہ را یاد باید داشت کہ جاہا درین رسالہ و دیگر رسایل این طائفہ کار آمدنی ست **قولہ** سبط ابن جوزی در کتاب مرأت الزمان نوشتہ حکی بعض من حضر فی بعض الموالد انہ عد فی ذلک السماط خمسۃ آلاف غنم شوی وعشرۃ آلاف دجاجۃ ومائۃ الف زبدیۃ وکان یعمل للصوفیۃ سماعا من الظہر الی الفجر ویرقص بنفسہ وکان یصرف علی المولد کل سنۃ ثلثمائۃ الف دینار الی **قولہ** قد ادعی الشیخ تاج الدین عمر بن علی اللخمی السکندری المشہور بالفاکہانی من متاخری المالکیۃ ان عمل المولد بدعۃ مذمومۃ انتہی **اقول** درینجا حال مغالطہ و افترا پردازی صاحب سالہ باید دید کہ بنام نہاد مرأت الزمان سبط ابن جوزی عبارتی نقل نمودہ و دران قول تاج الدین داخل کردہ لفظ انتہی نوشتہ تا مطالعہ کنندگان را شبہہ این معنی شود کہ فاکہانی قبل از سبط ابن جوزی بودہ و سبط ابن جوزی استناد و ذکر آن فرمودہ حالانکہ ولادت فاکہانی در سال وفات سبط ابن جوزی واقع شدہ در کشف الظنون از قطب الدین موسی مورخ آوردہ رأیت ان اجمع التواریخ مقصدا واعذبہا مرأۃ الزمان فشرعت فی اختصارہ فوجدتہ قد انقطع الی سنۃ ۶۵۴ اربع وخمسین وستمائۃ وہی التی توفی المصنف فی اثنائہا الی آخرہ و حافظ سیوطی در بغیۃ الوعاۃ در ذکر فاکہانی فرمودہ ولد سنۃ اربع وخمسین وستمائۃ ومات سنۃ احدی وثلثین وسبعمائۃ این ست حال دیانت این طائفہ در نقل کہ خاصۂ لازمہ ایشان ست **قولہ** دلیل اول آنکہ باری تعالی از عبادات و اعتقادات آنچہ برای عباد خود کافی دانست مشروع نمود الی **قولہ** زیادت بر نص ست و زیادت بر نص نسخ ست کما تقرر فی موضعہ الی آخرہ **اقول** این کلام محل بحث ست بچند وجوہ اولا آنکہ مراد شان از مشروع نمودن باری تعالی ظاہر این ست کہ ہمہ فروع جمیع عبادات و جملہ افراد کل تطوعات مشروعہ را بقیود مخصوصہ و نوافل صور کذائیہ نام بنام تصریح و تعدید و تعیین و تحدید فرمودہ ست پس ہرچہ نہ چنین ست غیر مشروع ست و عمل بدان و احداث آن زیادت بر نص و مستلزم لزوم نسخ ست پس این ادعای است فاسد و قولی ست کاسد کہ قطع نظر

از کذابش یعنی تشنیع بر حال صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم لازم میکند که باحداث بسیاری از امور
اقرار فرموده اند با وجودیکه از نصوص کتاب الله هیئت کذائیه مخصوصه آنها ثابت نه نموده اند بلکه
بسیاری از نوافل عبادات مخصوصه و هیأت قطوعات معینه را که صرف از احادیث شریفه
ثابت اند بجهت عدم ثبوت مشروعیت از کتاب الله ناسخ قرآن و زائد بران معاذ الله گفته آید
و عمل باحادیث احاد و یا اموریکه در کتاب الله حکم آن نیست باطل باشد و این هم فتح باب
جهل و الحاد ست چنانکه در کتب اصول مذکور ست و اگر مرادش این ست که قرآن مجید اصول عامه
جمله عبادات و خیرات و مندوبات را بطور اطلاق حاوی ست و هر چه از اطلاق فعل خیر
و جنس مندوبات شد و عموماً کتاب الله مخالفت داشته باشد غیر مشروع ست
و عمل بدان زیادت بر نص پس بدین تقدیر مستحسنات این دین عموماً گو بالخصوص از کلام مجید
ثابت نباشد الزام نسخ دادن و جعل مولا خصوصاً تهمت لزوم نسخ نهادن و در پی تکفیر
و تضلیل اکابر دین از فقها و محدثین افتادن سفاهت و ضلالت ست و ثانیاً در کتب اصول
تصریح ست باینکه زیادتی که نسخ بودن و نبودن آن متنازع فیه و محل بحث شده ست مراد از ان
زائد کردن امری باعتقاد رکنیت یا شرطیت در امر منصوص مخصوص ست که تجویز زیادت نزد
حنفیه داخل نسخ ست پس از احادیث صحیحه هم که احاد باشند اثبات تجویز زیادت جائز نیست
و نزد شافعیه و حنبلیه داخل نسخ نیست نه اینکه هر امری که در قرآن مجید مذکور نبود و فرقان حمید
از ان ساکت باشد قول بآن و عمل بدان مستلزم تجویز نسخ قرآن باشد یا در امر منصوص امری
دیگر بقصد استحباب و نیت برکت یا حسب تعامل عادت مرعی نمودن بی آنکه رکن و شرط
گردانیده آید مستلزم نسخ باشد که این هم مخالف مقررات محققه اصول ست پس از نافهمی
خود حواله مسئله اصولیه نمودن و لب باظهار تبحر خود کشودن و برای اظهار منطق دانی خود
قیاس مرکب ساختن و بر عدم تکرار حد اوسط نظر نینداختن امری ست قبیح کما لا یخفی علی کل
ذی فکر سلیم و عقل صحیح چون [illegible] در هر مقام با وجود عدم فهم مراد ذکر مسئله زیادت بر نص
و بهتان الزام نسخ برای تضلیل و تکفیر ائمه اعلام و ابطال استحسان مستحسنات آن کرام پیش میکنند
میخواهم که درین مقام عبارات چند از کتب مشهوره اصول نقل کنم در مسلم الثبوت نوشته مسئله

مسئلہ زیادۃ عبادۃ مستقلۃ لیست نسخا الخ بحر العلوم در شرح فرمودہ ای لیست نسخا
للمزید علیہ وان کانت من جنسہ فانہ لا یرفع شیئا من المزید علیہ وھو ضروری الخ
ونیز در مسلم و شرح ثبت واما زیادۃ جزء فی الواجب کالتغریب فی الحد للزنا او زیادۃ
شرط بعد اطلاق الواجب عنہ کالایمان ای اشتراطہ فی رقبۃ الیمین فھل ھو
نسخ لحکم المزید علیہ فالحنفیۃ قالوا نعم نسخ وھو المسمی بالنسخ بالزیادۃ والشافعیۃ
والحنابلۃ واکثر المعتزلۃ قالوا لا نسخ الی آخرہ وبعد بیان مذاہب نوشتہ لنا ان
المطلق عن تلک الزیادۃ دل علی الاجزاء مطلقا سواء مع الزیادۃ او مجردا
عنہا لانہ ای المطلق کالعام یدل علی افرادہ التی ھی مع الزیادۃ او مجردا عنہا ابدا
ولیس ھناک صارف عنہ لان الکلام فیما لا صارف غیر ھذہ الزیادۃ وھی
مفروض الانتفاء زمان وجود المطلق فیحمل علی الاطلاق ویدل علیہ فی التقیید
بجزء او شرط ینافیہ فانہ یقتضی عدم الاجزاء بدونہ فیرفع ھذا التقیید
حکما شرعیا وھو اجزاء الافراد التی ھی مجردۃ عن ھذا التقیید وھو ظاہر جدا
الخ ونیز در مسلم نوشتہ ولھذا امتنع الزیادۃ عندنا بخبر الواحد علی القاطع کالطہارۃ
للطواف الخ در شرح بعد بیان فروع گفتہ ثم ھذا القدر کاف لعدم افتراض ھذہ
الامور الخ ونیز در مسلم و شرح بحر العلوم در بیان جواب قبیل تجویز نسخ باجماع گفتہ
قلنا اولا ان الآیۃ کانت ساکتۃ عن حال الام مع الاخوین وکان امیر المومنین
عثمان رضی اللہ تعالی عنہ ردھا فی ھذا الحال من الثلث الی السدس فسأل ابن عباس رضی اللہ عنہ
ان الآیۃ لا یثنا ولھا فاستدل امیر المومنین رض بالاجماع فیما سکت عنہ الکتاب
وھذا لیس من النسخ فی شیء وھو ظاہر جدا الی آخرہ در تنقیح فرمودہ اما اذا ورد حکم
فقد اختلفوا ان الزیادۃ علی النص نسخ ام لا وذکروا انھا اما بزیادۃ جزء کزیادۃ رکعۃ
مثلا علی رکعتین او شرط کالایمان فی الکفارۃ او ما یرفع مفہوم المخالفۃ الخ
در توضیح بعد بیان مذاہب و دلائل مختار خود نوشتہ فلا یزاد التغریب علی الجلد والنیۃ
والترتیب والولاء علی الوضوء وھو ای الوضوء علی الطواف والفاتحۃ وتعدیل

الا لکان علی سبیل الفرضیة بخبر الواحد والایمان علی الرقبة بالقیاس ای لا یزاد
قید الایمان علی الرقبة فی کفارة الیمین بالقیاس علی کفارة القتل یرد ههنا
انکم زدتم الفاتحة والتعدیل بخبر الواحد حتی وجبا وانما لم یثبت الفرضیة
لانها لا تثبت بخبر الواحد عندکم فان الفرض عندکم ما ثبت لزومه بدلیل قطعی
والواجب ما ثبت لزومه بدلیل ظنی فقد زدتم علی الکتاب بخبر الواحد ما یمکن
ان یزاد به وهو الواجب فیمکن ان یجاب بانا لم نزد الفاتحة والتعدیل علی وجه
یلزم منه نسخ الکتاب لانا لم نقل بعدم اجزاء الاصل لولا الفاتحة والتعدیل
حتی یلزم النسخ حینئذ بل قلنا بالوجوب فقط الی آخره در فتح القدیر در بحث تسمیه وضو
آورده فادی النظر الی وجوب التسمیة فی الوضوء غیر ان صحته لا یتوقف علیها لان
الرکن انما یثبت بالقاطع وبهذا یندفع ما قیل المراد به نفی الفضیلة لئلا یلزم نسخ
آیة الوضوء یعنی الزیادة علیها فانه انما یلزم بتقدیر الافتراض لا الوجوب الی آخره
انتهی پس بیان بصراحت تمام ثبوت رسیده که از مجرد تجویز امریکه بخصوصه در قرآن مجید مذکور نبود
و مشروعیت آن از نص ثابت نباشد و فرقان حمید از ان ساکت باشد تجویز نسخ قرآن لازم نمی آید
ورنه بر عبادات کذائیه ثابته باحادیث شریفه هم حکم لزوم نسخ نص کتاب لازم خواهد آمد نیز
ثبوت رسیده که امریکه در قرآن شریف منصوص ست اما مقید بصورت خاصه نیست رکن و اینکه
یا شرط گردانیدن امری دیگر دران البته داخل نسخ بالزیاده ست اما زیادت امری دیگر دران نه
باعتقاد فرضیت و رکنیت و شرطیت بلکه بطور استحباب بلکه بطور وجوب هم داخل نسخ نص نیست
پس بر مجوزین و قائلین استحسان عمل محفل ذکر مولد شریف که هیچگونه دران زیادت کدامی رکن و شرط
بر عبادات مخصوصه منصوصه کتاب الله نیست بحوالهٔ قاعدهٔ الزیادة علی النص نسخ تهمت تجویز نسخ
نص کتاب الله نمودن حیله سازی و افترا پردازی ست و ثالثاً احتجاج بآیهٔ کریمهٔ اکملت لکم دینکم
الآیة بر ابطال مستحسنات المهٔ دین که از افراد خاصهٔ عمومات مندوبات مطلقهٔ کتاب و سنت و
مندرج تحت قواعد و اصول شریعت اند محض جهالت ست مراد از آیهٔ کریمه تکمیل اصول دین
و تصریح قواعد عامهٔ شریعت ست نه تحدید افراد خاصهٔ جمله احکام و تخصیص صور کذائیه جمیع طاعات

فهم این معنی از آیه کریمه مبتنی بر مجرد وهم است که همین وهم راه منکرین قیاس هم زده بود چه عجب که
صاحب رساله کلام و بحث منکرین قیاس را دیده بهمچو احتجاج کرده است قاضی ناصر الدین بیضاوی
در تفسیر اسرار التنزیل فرموده الیوم اکملت لکم دینکم بالنصر والاظهار علی الادیان کلها
او بالتنصیص علی قواعد العقاید والتوقیف علی اصول الشرائع وقوانین الاجتهاد الخ
علامه خطیب در حاشیه فرموده هذا جواب عن دلیل نفاة القیاس فانهم تمسکوا علی
ابطاله بان الدین کمل فی آخر عهد النبی صلی الله علیه وسلم فلو کان القیاس جائزا بعده
وکان ذلک القیاس لا بد ان یکون لاظهار حکم لم یکن معلوما فکان القیاس موجبا
لکمال الدین فلم یکن کاملا فی ذلک الزمان والجواب عنه ما ذکره وهو ان المراد
بکمال الدین تحقیق قواعد العقاید وتبیین قواعد الاجتهاد وهذا لا ینافی وقوع الاجتهاد
وتخریج الاحکام بعده الی آخره در تفسیر کبیر گفته المسألة الثانیة قال نفاة القیاس
دلت الآیة علی ان القیاس باطل وذلک لان الآیة دلت علی انه قد نص علی الحکم
فی جمیع الوقائع فالقیاس ان کان علی وفق ذلک النص کان عبثا وان کان علی خلافه
کان باطلا الی آخره بالجمله بنیاد تمسک منافی آیت کریمه باشد و آن استلزام نسخ گفته آید مستحسنات
علماء دین صادق نیست و بنیاد تمسک صادق می تواند شد منافی آیه کریمه و مستلزم تجویز نسخ سنت
پس دلیل اول بر ابطال و انکار عمل مولد محض بی بنیاد و سعی صاحب رساله همه رایگان باد
فقیر میگوید که از اصول همین مقدمات مسلمه او بعد طرد و اخراج مزخرفات مخترعات صاحب رساله
دلیلی جید برای ابطال حکم تحریم و ممانعت این عمل ترتیب می توان داد مثلا می توان گفت تعظیم و توقیر
و تکریم حضرت نبی کریم در شرع شریف مشروع است پس اظهار شکر نعمت وجود باجود بهادای
عبادات و صدقات و دعوات اهل اسلام و جمع مسلمین برای استماع ارهاصات و معجزات
و فضائل حضرت سید الانام صلی الله علیه وسلم و تکریم ایام ولادت باسعادت که یکی از افراد
اصل توقیر مطلق آنجناب صلی الله علیه وسلم است و اصل استحباب تکرار شکر نعمت و فضل و شرف
ایام باسعادت علامه ابن حاج وغیره از بیان رسول وحی جلشانه ثابت فرموده اند و
همچنان عقد مجلس ذکر شریف که یکی از افراد رفعت ذکر آنحضرت و مندرج فضائل مجالس

بابرکت ست گو بخصوصه تخصیص حکم آن در قرآن شریف نباشد باوجود عدم مزاحمت حدود
خاصه منصوصه شریعت بلکه باوجود عدم ثبوت تحریم و کراهت و ممانعت از مجتهدین امت
حکم به تحریم آن نمودن و راه انکارش پیمودن لب بنسخ حکم مطلق و زیادت بر نصوص شریعت
کشودن ست چنانکه در اصول مقرر شده است مثلا در بیان کفاره که ذکر مطلق رقبه ست پس
انکار از تجویز اعتاق عبد کافر که یک فرد از افراد آن ست گو در قرآن مجید ذکر آن بخصوصه نیست
حسب قول اهل اصول حنفیه زیادت بر نص ست و مستلزم نسخ آن اطلاق ست درینمقام نقل فقره
از رساله دعائیه مولوی خرم علی که از اکابر طائفه بوده اند برای دفع دوزی امثال صاحب رساله
ضروری ست در رساله مطبوعه مذکوره در تحت استحباب دعا بهیئت کذائیه بعد صلوة نوشته
اگر گوئی که دست برداشتن در دعا و مسح نمودن از احادیث قولیه و فعلیه البته ثابت شده لیکن بردعای
عقب صلوات خمسه بهیئت کذائیه چه دلیل ست گوییم و بالله التوفیق که چون ثابت شد که رفع الیدین
از آداب دعاست و جالب اجابت است و موقت بوقتی دون وقتی نیست پس حاجت دلیل
دیگر نمانده الخ بلفظه ایضا فیه باید دانست که دست برداشتن وقت دعا و رو مالیدن بدانها
باحادیث صحاح و حسان قولا و فعلا در نماز استسقا وغیره ثابت ست گو بالتزام عقب صلوات خمسه
بهیئت کذائیه مروی نباشد الی آخره **قوله** و اگر این زیادت را معین داریم لازم آید عدم صدق
حق تعالی الخ **اقول** اگر از آیه کریمه تصریح فرموده دادن هیات کذائیه هر هر تطوع و جمله افراد
مخصوصه عمومات خیر و کل الاحکام خاصه جمیع امور در نفس مراد می بود گنجایش ذکر این ایراد بود
حالانکه در کلام الله شریف هرگز تخصیص و تعیین صور کذائیه جمیع تطوعات و هیات مخصوصه
جمله نوافل مستحبات و تقید بکل افراد کل امور خیر تصریح و تخصیص نفرموده است پس چگونه این معنی
از آیه کریمه مراد توان داشت و چرا ائمه دین و علماء معتمدین در استحسان صور کذائیه مستحسنات
مخصوصه علم طعن تضلیل باید برافراشت و اگر این معنی را معین داریم لازم می آید عدم صدق
حق تعالی در قول او و هذا خلف ممتنع و محال لا مجال فیه للامکان والاحتمال عندنا
معاشر اهل الحق مگر آنکه جامه اسماعیلیه که به التزام امکان و مقدوریت کذب او تعالی شانه
مقر اند و از استحاله و امتناع آن منکر ... تمام شان قدرت انسانی را بنقیضه شنیعه کذب

برای مقدوریت و امکان این عیب فاحش بجناب مقدس ربانی دلیل ساخته و بر تقدیر عدم آن بلزوم ازدیاد قدرت انسانی بر قدرت ربانی پرداخته اگرچه نزیل ٹونک کفر بودن این استدلال کاسد و اعتقاد فاسد مسلم داشته و در رساله کلام الفاضل مولای خود را در مغاک اغماض انداخته برارت ذات خود ازان ضلالت در تحاشی و انکار ازان اعتقاد پسندیده اما چون حامی اسمعیلیه بنابر پاسداری رئیس طائفه قول فاضل کبیر خود را باطل و مردود می شمارند حسب ارشاد مولای خود همان قول را کالوحی می انگارند ازایشان عجبی نیست که تجویز وقوع آنهم کنند. **قوله** و این احتجاج در رد همگی مبدعات بکار می تواند آمد الخ **اقول** هرچند نافهمی صاحب رساله از ما سبق بخوبی عیان گردید اما درینجا یکدو قول دیگر از علمای دین معتمدین و مستندین صاحب رساله باید شنید صاحب هدایه بعد ذکر تلبیه مسنون در بحث جواز زیادت تلبیه بر قدر ماثور نوشته و لا ینبغی ان یخل بشئ من هذه الکلمات لانه هو المنقول باتفاق الرواة فلا ینقص عنه و لو زاد فیها جاز خلافا للشافعی هو اعتبره بالاذان والتشهد من حیث انه ذکر منظوم و لنا ان اجلاء الصحابة کابن مسعود رض و ابن عمر رض و ابی هریرة رض زادوا علی الماثور و لان المقصود الثناء و اظهار العبودیة فلا یمنع من الزیادة علیه الخ درین مقام باید فهمید که اگر استدلال صاحب رساله صحیح باشد الزام تجویز نسخ امر مسنون و ماثور بلکه نسخ نص کتاب الله بر صاحب هدایه و سائر ائمه حنفیه بلکه بموجب روایت صاحب هدایه بر حضرت ابن مسعود و ابن عمر و ابو هریره رضی الله تعالی عنهم نیز حسب تخیل صاحب رساله می تواند شد و نیز صاحب هدایه دراینجا مقصود ازان مطلق ثنا معبود بوده زیادت بر قدر ماثور تجویز فرموده پس بر اظهار و اعلان عقد مجالس ذکر آنحضرت و تحبب ادای شکر نعمت ولادت باسعادت که مقصود ایمه دین و عامه مسلمین ازان ثنا و تعظیم و توقیر و تکریم آنحضرت صلی الله علیه و سلم است و هیچگونه مزاحم و رافع امور محدوده حضرت شارع نیست بلکه داخل افراد توقیر و تعظیم ورد ان افضل مهام است اگر بالفرض لفظ زیادت صادق نیز آید تاهم بموجب قول صاحب هدایه از تجویز زیادت منع نخواهد

نمی شاید و در در مختار در بحث خواندن درود شریف در فصل صفة الصلوة گفته و
ندب السيادة لان زيادة الاخبار بالواقع عين سلوك الادب فهو افضل
من تركه ذكره الرملي الشافعي و غيره الخ در غنية المستملی گفته و ان زاد في دعاء الاستفتاح
بعد قوله و تعالى جدك لفظ و جل ثناءك لا يمنع من الزيادة و ان سكت لا يؤمر به
لانه لم يذكر في الاحاديث المشهورة الخ بالجمله این احتجاج فاسد مخالف تحقیق محققین
بکار نمی تواند آمد و زیادت احکام ثابته از سنت بر کتاب الله و زیادت احکام مجتهدین
بر کتاب و سنت و زیادت ائمه دین و علماء کاملین بر زمانه تا قیامت داخل نسخ بالزیادت
نیست بلکه اجراء احکام عمومات کتاب الله بر افراد خاصه و تفصیل مجملات آنست امام
شعرانی مستند صاحب رساله در میزان گفته فان قلت فما دليل المجتهدين في زيادتهم
الاحكام التي استنبطوها على صريح الكتاب و السنة و هلا كانوا وقفوا على حد
ما ورد صريحا فقط و لم يزيدوا على ذلك شيئا لحديث ما تركت شيئا يقربكم
الى الله الا و قد امرتكم به و لا شيئا يبعدكم عن الله الا و قد نهيتكم عنه
فالجواب ان دليلهم في ذلك الاتباع لرسول الله صلى الله عليه وسلم في تبيينه ما
اجمل في القرآن مع قوله تعالى ما فرطنا في الكتاب من شيء فانه لو لا بين لنا كيفية
الطهارة و الصلوة و الحج و غير ذلك ما اهتدى احد من الامة لمعرفة استخراج
ذلك من القرآن لا كنا نعرف عدد ركعات الفرائض و النوافل و لا غير ذلك فكما
ان الشارع بين لنا بسنته ما اجمل في القرآن فكذلك الائمة المجتهدون بينوا لنا
ما اجمل في احاديث الشريعة و لو لا بيانهم لنا ذلك لبقيت الشريعة على اجمالها
و هكذا القول في اهل كل دور بالنسبة للدور الذي قبلهم الى يوم القيامة الخ
قوله چنانچه حضرت مجدد و صاحب مجالس الابرار الی آخره **اقول** حضرت مجدد خود امور
مخصوصه زائده غیر ثابته از کتاب و سنت را بجز بدعت حسنه نامیده اند بلکه کمال تاکید بر نفی آنها
[illegible] بر اطلاق آنها فرموده و امورے را که از سنت خلفاء راشدین رضی الله تعالی
عنهم ثابت است حضرت ممدوح در مکاتیب خود آنرا داخل شعائر ساخته اند و در حق تارک آن

بتحریر این کلمه پرداخته اند که ترک نکند آنرا بعد مگر کسی که دلش مریض و باطنش خبیث باشد
اگر صاحب رساله را عقلی و فکری باشد ببیند که دلیلش بر تقدیر تمامیت بر حضرت شیخ هم
بعینه اعاده می توان نمود که باریتعالی از عبادات و اعتقادات آنچه برای عباد خود کافی
دانست مشروع نمود و دین ایشان کامل کرد چنانکه در قرآن ست که اکملت لکم الآیة پس
برین تقدیر اگر ذکر خلفاء راشدین هم در خصوص خطبه نماز جمعه و عیدین از امور دین می بود
البته حق تعالی آنرا مشروع میفرمود چه جای آنکه از شعائر باشد و حق تعالی از شرعیت آن
خبر نمیداد و چون شارع از ان بحث نکرد معلوم شد که احداث آن زیادت بر نص کتاب است
و زیادت بر نص نسخ ست کما تقرر فی موضعه و اگر این زیادت را همین واجب هم لازم آید
عدم صدق حق تعالی و نیز اخلاف پس ثابت شد که این عمل محدث ست و منشاء آن که تاکید است
ثابت نیست بر ارباب انصاف مخفی نیست که اگر دلیل صاحب رساله تمام ست کلام حضرت شیخ نیز
ایراد و ملام ست و اگر کلام حضرت شیخ حق و درست و صحیح است احتجاج صاحب رساله مردود
و باطل و قبیح است و ازینجا اکثر دلائل ایشان مردود شد و اگر آن دلائل معقول باشد
کلام حضرت شیخ مردود شد دیگر و مثل این توان گفت در خطبه نماز التزام ذکر خلفاء کبار ایشان
این کار از حضرت سید ابرار صلی الله علیه وسلم ماثور نیست الاقوال و الافعال و کفی بهذا استنادا نیز
می توان گفت که التزام این عمل و اهتمام آن از عموم اصحاب کبار و اهلبیت اطهار منقول نیست
با آنکه این حضرات در خطبه محبت و عقیدت خلفاء راشدین اقدم و تمام است اما و این
از چند حالات یا خطبه در ایام سعادت فرجام ایشان نبود یا در حال امری غیر مسنون
و مشروع را در عین خطبه که هیئت خاصه از کتاب و سنت ثابت نیست از دین نشمردند
یا از مثوبت و برکت و خوبی این فقره نادان بودند و بعد سلطان المشوق الآخر نماند یا شکلا
شان از احداث عمل و زیادت امری در خطبه یا فقره و اگر کسی بر اثبات اهتمام این امر که از تقی
صحابی همت برگمارد درین بحث و امر حسب تصریحات طائفه پیش نظر دارد اولا آنکه
اثبات دعوی از صحاح بسند متصل سازد دیگر آنکه بنقل التزام این عمل محدث در عین خطبه
عیدین و جمعه از جمیع اصحاب و اهلبیت لا اقل اکثر شان یا نقل سکوت باقین بلا نکیر احدی

پرداخته و بودن این هردو امر بها عیلیه را نجات نیست و نیز می توان گفت که عملی که فی نفسه مستحسن باشد

اما فعلش از آن سرور ماثور نباشد ترک آن در حق عین امت ابتداع ست و فعل آن موجب مواخذه

خدا و نیز می توان گفت که اگر این زیادت در خطبه نماز عید و جمعه هر قدر مروی و ماثور و مسنون

جائز هم باشد لکن لما واظب الناس علیه واعتقدوه طریقة لازمة بحیث لایجوزون

بترکه ویطعنون علی من اسقط هذا الذکر مرة فی خطبة حتی وصل الینا من بعض

من اشتهر بالعلم انه قال هو من الشعائر فلیحکم بالکراهة والمنع وای بر تحقیق صاحب رساله

که باوجودیکه از کلام او ظاهر ست اینکه علماء دین تا هزار سال بر بی تحقیقی جمود نموده در وادی ضلال

گرفتار مانده بودند همین تنها حضرت مجدد در هزاره دوم بشناعت اقوال شان ملهم شده

تحقیق امر حق نمودند سهمنا بموجب دلائل خود همان حضرت مجدد را هم در دام تجویز نسخ کتاب الله

و شناعت استحسان امر محدثه بدعت گرفتار می سازد و باز برای مغالطه عوام بذکر مدح حضرت

مجدد می پردازد مقتضای ایمان و انصاف آن بود که اگر صاحب رساله را بحسب ظاهر

چیزی مخالف تحقیق سلف در کلام حضرت مجدد بنظر رسیده و از حملش بر نافهمی خود دیگر

در عونت مانع گردیده تاویل کلام میساخت یا به حمل بر سهو می پرداخت آخر مجتهدین هم سهو و خطا

نموده اند که این همه از التزام تضلیل ائمه دین از عهد صحابه و تابعین تا اکابر و پیشوایان حضرت مجدد

و دیگر فقهاء و محدثین و الزام تهمت تجویز نسخ قرآن بآن پیشوایان اخف و اهون بود اگر خصوص

ذکر پیشوایان طریقه حضرت مجدد کنم دفتر ضخیم میگردد بنابر اختصار رساله بر یک سند کفایت میکنیم

حضرت خواجه محمد شریف حسینی نقشبندی از اجله خلفای حضرت خواجه عزیزان صمدیقی در کتاب

تحفة الذاکرین از رساله حضرت قطب الوقت قیوم سبحانی جناب خواجه محمد پارسا نقشبندی که

از اکابر علماء دین و فقهاء و محدثین و از اجله خلفاء نامدار حضرت خواجه بهاؤالدین بوده اند نقل

آورده [illegible] قال رضی الله عنه بدان ایدک الله سبحانه بتوفیقه و یسر علیک بفضله سلوک طریقه

که بر [illegible] اصول شریعت مطهره بوده مشتمل بر مصالح دینیه باشد و منافی [illegible]

[illegible] و از مستحسنات علمای دین و کبرای اهل یقین رضی الله عنهم بوده و میان امت

که خیر الامم اند زادها الله شرفا سلفا و خلفا بسیار ست و اکثر من ان یحصی من عهد الصحابة

والتابعین الی یومنا هذا الی آخره انتهی بکلماته الطیبة این ست حال حواله حضرت مجدد و قس علی ذلک
حال اقوال صاحب مجالس الابرار وانظر بعین الانصاف ولا تکن من المتعسفین الاشرار **قوله**
دلیل دوم آنکه عمل مولد از صاحب مولد علیه الصلوة والسلام ماثور نه شده ولا قولا ولا فعلا وکفی
بهذا اسمعا پس لا محاله بدعت ست الی آخره **اقول** اولا که مجرد عدم ماثوریت از قول و فعل
آنحضرت صلی الله علیه وسلم دلیل ممانعت شدن نمی تواند که قطع نظر از تحقیقات محققین اهل سنت
بچند وجوه مخالف تقریرات پریشان صاحب رساله هم ست باری مستحسنات صحابه و تابعین و تبع تابعین
که آنحضرات باوجود اطلاق بدعت و محدث بودن و اقرار عدم ماثوریت از آنحضرت استحسان
فرموده اند که بحسب ظاهر نزد صاحب رساله هم داخل ممنوعات و ضلالت نباشد حالانکه
بر تقدیر تمامیت این دلیل همین استدلال بر ممانعت آن مستحسنات هم جاری می توان نمود
والا مجرد عدم ماثوریت از سنت برای ممانعت کافی نخواهد بود و ثانیا اگر مرادش از اثبات
ممانعت و اطلاق بدعت این ست که استحباب اعاده شکر نعمت بانواع عبادت و اعتقاد
فضل ایام ولادت از قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم نه اشارة ثابت هست نه صراحة و سندش
نه ظاهر ست نه خفی نه ملفوظه مستنبط و ادله عامه شریعت شهادت آن نمی دهد پس اطلاق بدعت
بدین معنی برین عمل قولی ست که بطلانش قطع نظر از تحقیق دیگر محققین خود از قول علامه
ابن حاج مستند صاحب رساله که ایشان را از اجله ائمه امت و محققین کتاب و سنت می شمارد
ظاهر و باهر ست که عبارتش بعد ازین بنقل خواهد رسید پس ادعاء نفی ثبوت حجت از سنت
مرتفع گردید اگر گوئی که هرگاه آن تعریف بدعت برین عمل صادق نیست پس بعض از ائمه دین
که باوجود استحسان آن اطلاق بدعت نموده اند محملش چیست گویم از تعدد اصطلاحات
واختلاف عرف مجازات مانع نیست عن ابن عمر رض انه قال فی صلوة الضحی انها
بدعة ونعمت البدعة **قوله** دلیل سیوم این عمل از فعل اصحاب کبار و اهل بیت
اطهار منقول نشده الخ **اقول** اولا این استدلال تمام نیست چه اکابر ائمه دین از فقها
و محدثین مستندین صاحب رساله در بسیاری از مسائل استحسان مستحسنات تحقیق فرموده اند

باوجودیکه بهیئت کذائیه منقول از اصحاب کبار و اهلبیت اطهار نبوده اند که خود آن ائمه دین
بدان اقرار نموده اند از انجمله است استحباب هیئت کذائیه رجعت قهقری برای تکریم کعبه معظمه
در طواف وداع علامه شامی در حاشیه در مختار در بحث خلاف قبر گفته اذا قصد به
التعظیم فی عیون العامة حتی لا یحتقروا صاحب القبر و لجلب الادب والخشوع
للغافلین الزائرین فهو جائز و ان کان بدعة فهو کقولهم بعد طواف الوداع یرجع
قهقری حتی یخرج من المسجد اجلالا للبیت حتی قال فی المنهاج انه لیس فیه سنة
مروية ولا اثر محکی وقد فعله اصحابنا کذا فی کشف النور الخ و تحقیق این مسئله به تفصیل
تمام در شرح مناسک علی قاری باید دید و همچنان دیگر بسیاری از امور را هم که بعد صحابه کرام
و غیرهم معتاد شده اند و مزاحمت بجود و شارع ندارند علماء دین از مستحسنات می شمارند
تا آنکه صاحب صین العلم علی الاطلاق گفته والاسعاد بالمساعدة فیما لم ینه عنه
و صار معتادا بعد عصرهم حسن و ان کان بدعة الخ حالا باید دریافت که مغالطه صاحب رساله
در ینجا هم جاری می توان ساخت که این عمل بطریق صحیح مرفوع متصل از آنحضرت صلی الله
علیه و سلم ثابت نشده بلکه از عموم اصحاب و اهلبیت هم در صحاح بسند معتمد صحیح مروی
نگردیده با آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و جمله اصحاب کبار و اهلبیت اطهار در غلبه تکریم
شعائر الله و تعظیم بیت الله اقدم تمام امت اند و این از چند حال خالی نیست یا کعبه در ایام
سعادت فرجام ایشان نبود یا تکریم بهیئت خاصه کذائیه را از دین نشمرند یا از مثوبت
واجر این عمل نادان بودند الی آخر المغالطه بالجمله همین مغالطه در جمله مستحسنات فقهاء حنفیه
و دیگر ائمه دین جاری می توان کرد اگر گویی احتمال دارد که صاحب رساله بر طبق مذهب
اسماعیلی همه آن ائمه دین را از ضالین و مبتدعین بلکه از مشرکین می پندارد گوییم برین تقدیر
درین رساله برای اثبات دعاوی خود چرا از ایشان سند می آرد و ثانیا میگوییم که مجرد عدم
نقل چیزی دیگر است و نقل ترک و عدم فعل چیزی دیگر مغالطه صاحب رساله اگر جاری
تواند شد در ثانی است نه در اول صاحب فتح القدیر در بحث تسمیه وضو بعد از آنکه عدم نقل آن
در حدیث حضرت عثمان رض و حضرت علی رض ذکر نموده در جوابات آن فرموده و بالجمله عدم

النقل لا ینفی الوجود الخ پس قول او یا ماه ربیع الاول در ایام شان نبوی یا ذکر ولادت
و حمایل نبوی را بتخصیص یوم و ماه بهیئت کذائیه از دین نشمرده اند الخ بر تقدیری صادق می آید
که صاحب رساله این امر ثابت می نمود که آنحضرت باذن شارع صرف در دیگر ایام و ماهها ذکر
حمایل نبوی میکردند و در ماه و ایام ولادت بجهت عدم اجازت شارع ترک می نمودند پس
درین صورت گنجایش ذکر این امر بود که ترک آنحضرت خالی ازین سه شق نبود الخ چنانکه بعض
علما در بعض مسائل صلوة گفته اند و چون صاحب رساله این امر ثابت نه نموده بلکه ائمه دین
فضائل مجالس اذکار باحادیث صحیحه و اشتغال صحابه باخبار بذکر حضرت سید ابرار و به همه ازمان
داده اند بآثار صریحه ثابت می نمایند پس کجا گنجایش این هم است که آنحضرت درین ایام بجهت
عدم اجازت ترک نموده اند اما قوله بهیئت کذائیه متعارفه این دیار پس این قول هم دلیل مخالفت
نمی تواند شد چه هرگاه فضیلت اجتماع برای مجالس اذکار شریفه و زیادت فضل عبادات در ازمنه
متبرکه لطیفه و شرف ایام ولادت باسعادت جناب رسالتمآب و استحباب اعاده شکر نعمت
رب الارباب از مضامین احادیث سید المرسلین حسب تصریح ائمه دین و مستندین صاحب رساله
ثابت است پس بهیئت کذائیه یکجا نمودن چند حسنات مشروعه که شارع حکم آنها را مقید بقیدی
و مخصوص بهیئتی و مشروط بشرطی نفرموده باشد هیچ اعتراضات کردن و لب بتضلیل اکابر دین
کشودن اطلاق احکام مطلقات شارع را نسخ نمودن است و ازهمین جا حال فساد دلیل چهارم
هم ظاهر گردید که حسب تحقیق محققین از علمای حنفیه و غیرهم برای استحسان افراد مقیده مندرجه
تحت مستحسنات عامه شریعت که شارع حکم آن علی الاطلاق فرموده باشد و مقید بعدم آن
قیود مخصوصه زائده نه نموده باشد تنصیص بتخصیص از مجتهدین سابقین ضروری نیست چنانکه
مستندین صاحب رساله تصریح آن نموده اند مثلاً در رد المختار در بیان استحباب صلوة برای عموم
امراض نوشته ومنه الدعاء برفع الطاعون قول ابن حجر بدعة ای حسنة وکل طاعون
وباء ولا عکس الخ علامه شامی در حاشیه نوشته قوله حسنة کذا فی النهر قلت والبدعة
تعتریها الاحکام الخمسة کما اوضحناه فی باب الامامة الخ و در ذیل قوله کل طاعون
وباء نوشته وهذا بیان لدخول الطاعون فی عموم الامراض المنصوص علیه عندنا

وان لم ینصوا علی الطاعون بخصوصه الخ مقام تعجب ست که اسماعیلیه برای اثبات
تضلیل ائمه دین از مجوزین عمل مجلس شریف و تحریم و ممانعت محفل منیف گاهی عدم ذکر
استحسان آن بخصوصه در کتاب و سنت پیش می آرند و گاهی عدم نقل از اصحاب و مجتهدین
دلیل گمراهی مجوزین می شمارند اما اینقدر نمی فهمند که آخر حکم تحریم و ممانعت امری و تفسیق
و تضلیل مجوزین آن هم از احکام شرعیه است پس برای آن دلیل خاص از کتاب و سنت
و نقل صریح از اصحاب و مجتهدین است چرا ضرور نیست اگر بعموم و اطلاق ذم بدعت آویزند
پس باوجود نافهمی مطلبش عموم کتاب و سنت در خوبی تکریم آنحضرت و اطلاق حسن مجالس
اذکار و توقیر حضرت سید ابرار چرا برای مجوزین این عمل که هیچگونه مزاحم شریعت نیست دلیل
استحسان آن نخواهد گردید و اگر خود را مجتهد قرار داده و باوجود عدم نقل از مجتهدین سابقین
در تحریم این عمل قیاس مع الفارق بر مسایل صلوة و غیره نموده آبروی اجتهاد ریزند پس
استحسان محققین حنفیه و شافعیه و غیرهم را از فقها و محدثین و علماء معتمدین که اگرچه بمنصب
اجتهاد استقلالی نرسیده اما در اصول و فروع مذاهب خودها کما ینبغی تحقیق و تدقیق
نموده اند و در کمالات علمیه و عملیه و تحقیقات دینیه این جهله را با ایشان نسبت یکی از هزارهم
نیست و در دعاوی خود با ایشان استناد هم میکنند چرا دلیل جواز این عمل نباید فهمید
و اگر کسی باره بر سر سخن نرسد و سر کلام نفهمد و از نافهمی خود استحسان مستحسنات خاصه و هیئت
کذائیه و اثبات آن از اصول عامه مطلقه شرعیه را موقوف بر منصب اجتهاد مستقل دارد
تا گوشش فرا آرد که علماء کاملین از عهد تلامذه مجتهدین تا شاه عبد العزیز صاحب و غیره
علماء لاحقین که با استحسان مستحسنات مخصوصه تصریح فرموده اند و آنها را از اصول عامه
مطلقه شریعت ثابت نموده اند این امر را موقوف بر منصب اجتهاد استقلالی نداشته اند
و این استحسان را اجتهاد نانگاشته اند مولوی خرم علی در شفاء العلیل ترجمه قول جمیل جائیکه
شاه ولی الله دهلوی اوراد و اشغال و اعمال سلاسل خود نوشته اند و از مشایخ چشتیه
اند افشاندن آستین و رنگ و وقت دعا آورده اند از شاه عبد العزیز صاحب در ترجمه

مذکورہ آوردہ مولانا نی فرمایا کہ بعض ناواقفون نی اعتراض کیا ہی آستین گردن مین
ڈالنا کیونکہ جائز ہوگا حالانکہ ادعیہ ماثورہ مین یہ ثابت نہین ہم جواب دیتی ہین
کہ قلب رداء یعنی چادر کا اولٹنا پلٹنا نماز استسقا مین رسول علیہ السلام سی ثابت ہی
تا حال عالم کا بدل جاوی تو اسیطرح آستین گردن مین ڈالنا امر مخفی کے اظہار کی واسطی
یعنی تضرع کی لئی یا واسطی گردش حال کی حصول مقصود سی کیونکر ناجائز ہوگا الی آخرہ بالجملہ
کسیکہ کتب دینیہ سابقین و لاحقین دیدہ است خواہد فہمید کہ استحسان امور یکہ سند ہیچ
در مندوبات شریعت اند و بکتاب و سنت مزاحمت ندارند موقوف بر حصول اجتہاد نیست
تحقیق و تدقیق اصول و فروع و ملکہ علوم دینیہ کفایت میکند کہ مجوزین این عمل را بخوبی تمام
حاصل بودہ است و باوجود اینہمہ ع مدعی گر نکند فہم سخن گو سر و خشت :: قولہ دلیل محکم آنکہ
عدم نقل قول و فعل خیر البشر و صحابہ عالیقدر یکی از دلائل و براہین مذہب امام ابو حنیفہ است
چنانکہ در کتب معتبرہ فقہیہ ہیچو ہدایہ و بحر رائق و مستملی شرح منیۃ المصلی و غیرہا جابجا عدم نقل را
حجت گرفتہ اند الی آخرہ اقول اگرچہ عدم نقل مذکور علی الاطلاق از دلائل و براہین مذہب
امام ابو حنیفہ علیہ الرحمہ بود مگر یکہ جمیع افراد مستحسنات علماء دین را ہم باوجود عدم مزاحمت
شریعت منع می نمود لاجرم جماعت محققین از حنفیہ حکم باستحسان مستحسنات مخصوصہ بقصد خیر
باوجود عدم نقل مذکور نمی فرمود قطع نظر از اقوال دیگر محققین صاحب رسالہ کہ بذکر ہدایہ و بحر
و مستملی پرداخت بنظر انصاف سوی تحقیقات ہمین صاحب ہدایہ و صاحب بحر و صاحب
مستملی نظر باید انداخت از انجملہ آنکہ صاحب ہدایہ در بحث تلفظ نیت فرمودہ ویحسن ذلک
لاجتماع العزیمۃ الی آخرہ و صاحب بحر رائق در ہمین مسئلہ بعد از آنکہ از منیہ مستحب بودن آن
بر مذہب مختار و از مجتبی تصحیح استحباب آن و از کافی و تبیین مستحسن بودنش بقصد جمع عزیمت
و از اختیار و محیط و بدائع سنت بودنش و از قنیہ و فتح بدعت بودن آن بطور اختلاف
نقل نمودہ نیز فرماید فتحرر من هذا انه بدعة حسنة عند قصد جمع العزيمة
وقد استفاض ظهور العمل بذلك في كثير من الاعصار في عامة الامصار
فلعل القائل بالسنة اراد بها الطريقة الحسنة لا طريقة النبي صلى الله

علیه وسلم الخ ودر غنیہ المستملی بعد از آنکہ از ابن ہمام لفظ بدعت آورده بطور استدراک فرموده لکن عدم النقل
وکونه بدعة لاینافی کونه حسنا الخ قوله صلوة رغائب وجماعت نوافل کہ آنرا در ماورای موارد ماثوره
ومنقوله باوجود نظیر آن در اصل شرع وموافق تشخصه صرف بنا بر عدم نقل از آن سرور مکروه داشته اند الخ اقول
اولاً بطور صاحب رسالہ توان گفت کہ عدم نقل از آن سرور مستلزم ممانعت وکراہیت نیست چنانچہ در ہمین مستندات صاحب رسالہ
از بحر رائق ودر مختار وطحطاوی وطوالع الانوار وکافی وچلپی مستملی وغیرہا بسیاری از
امور را باوجود عدم نقل از آن سرور صلی الله علیه وسلم جائز ومستحسن نگاشته اند وآن امور
غیر ماثوره ومنقوله اند مواقع متشخصه بنا بر عدم نقل از آن سرور مکروه نه پنداشته اند در
بحر رائق گفته وفی التجنیس فی ذکر الخلفاء الراشدین مستحسن بذلک جری التوارث وبذکر
العمین ودر در مختار گفته بیاب ذکر الخلفاء الراشدین والعمین ونیز در در مختار گفته
التسلیم بعد الاذان حدث فی ربیع الآخر سنة ۷۸۱ فی عشاء لیلة الاثنین ثم
فی الجمعة وهی بدعة حسنة وایضا فی الدر المختار قراءة الفاتحة بعد الصلوة
جهرا للمهمات بدعة قال استاذنا لکنها مستحسنة للعادة والآثار وایضا
فی الدر المختار فی مسئلة المصافحة بعد العصر وقولهم انه بدعة ای حسنة
مباحة کما افاده النووی فی اذکاره وغیره فی غیره الی آخره ونیز در در مختار گفته
والتلفظ عند الارادة بها مستحب وهو المختار وقیل سنة وانه یعنی احبه او سنة
علمائنا اذ لم ینقل عن المصطفی والصحابة والتابعین بل قیل بدعة الخ طحطاوی
بعد بدعة نوشته لکنها حسنة علی المعتمد لا سیئة الخ ونیز در در مختار نوشته وجاز تحلیة
المصحف لما فیه من تعظیمه الخ ایضا فیه وعلی هذا لا باس بکتابة اسامی السور
وعد الآی والعلامات فهی بدعة حسنة الخ ونیز در در مختار گفته ولا باس به
عقب العیدین لان المسلمین توارثوه فوجب اتباعهم وعلیه البلخیون ولا یمنع العامة
من التکبیر فی الاسواق فی الایام العشر وبه ناخذ بحر ومجتبی وغیره الخ طحطاوی
در فصل جمعه آورده سئل العلامة محمد البرهمتوشی عن حکم الترقیة فقال انها بدعة
حسنة استحسنها المسلمون وقال صلی الله علیه وسلم ما رآه المسلمون حسنا

فهو عند الله حسن الخ بالجملہ از کتب مذکورہ و دیگر کتب معتمدہ مشہورہ اگر شواہد این امر نقل
نمایم دفتری ضخیم میگردد و بس علی الاطلاق بحوالہ این کتب ادعا نمودن کہ بمذہب امام اعظم عدم نقل
انان سرور موجب ممانعت ست و بران بنا تضلیل علماء دین کہ استحسان این عمل فرمودہ اند
نمودن سفاہت ست و ثانیاً صلوٰۃ رغائب و ہمچنان صلوٰۃ نصف شعبان را ہم بسیاری از محققین
دین مستندین صاحب رسالہ و امثالش جائز بلا کراہت دانستہ اند پس با ستثنائہما و کردہ ہمین آن
صاحب غنیۃ المستملی وغیرہ آنرا علی الاطلاق بمذہب امام ابوحنیفہ نسبت نمودن از رشتہ [illegible]
در عین العلم گفتہ وکل ما ورد فیه فضیلة کصلاة الرغائب ولیل النصف من شعبان
وکانوا یواظبون علیها الخ و ہمچنان ست در کنز العباد وغیرہ کتب فقہ مستند ایشان
و ملا علی قاری در شرح اربعین بعد نقل قول علامہ ابن حجر نوشتہ و فیه ان الصلاة خیر
موضوع واحیاء کل لیلة بالعبادة مشروع واذا لم یصح حدیثهما لم یلزم منه عدم
فعلهما انهم لا یعتقد سنیتهما مع انه جاء فی لیلة شعبان قوموا لیلها وصوموا یومها
وقد سماها الله تعالی فی القرآن لیلة مبارکة فهی من مواسم الخیرات ومنازل
البرکات فصلوة مائة رکعة بای طریق لا یکون من البدع المذمومة مع ما ورد
عن ابن مسعود رض ان ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن الخ و نیز ملا علی قاری
در رسالہ فضائل نصف شعبان فرمودہ قلت جهالة بعض الرواة لا یقتضی کون الحدیث
موضوعا وکذا نکارة الالفاظ فینبغی ان یحکم علیه بانه ضعیف ثم یعمل بالضعیف
فی فضائل الاعمال اتفاقا مع ان نفس الصلوة النافلة فی تلک اللیلة ثابتة عن النبی
صلی الله علیه وسلم بطرق صحیحة فلا یضر ضعف بیان الکمیة والکیفیة فان الصلوة
خیر موضوع واحسن مشروع عند کل مقبول ومطبوع وبهذا تبین جواز ما یفعله
الناس فی بلاد ما وراء النهر وخراسان والروم والفرس والهند وغیرها من مائة رکعة کل رکعة
فیها سورة الاخلاص عشر مرات علی ما ذکره صاحب القوت والاحیاء وغیرهما
فانه وان لم یصح ولکن لا مانع من فعله ولو علی وجه الدوام نعم اعتقاد کونه سنة
غیر صحیح عند العلماء وکذا اداءه بجماعة مکروه عند بعض الفقهاء الخ اما اوامی نوافل

بجماعت پس آنہم علی الاطلاق کی بکروہ وممنوع بالاجماع والاتفاق ہست چنانکہ مزعوم اہل شقاق است
چہ اکثر محققین بدون تداعی جائز بلاکراہت وبا تداعی مع الکراہت نوشتہ اند ودر معنی تداعی ہم
در کتب فقہیہ اختلافہا نگاشتہ اند علامہ کفوی در طبقات حنفیہ در ذکر امام صدر کبیر برہان الدین
محمود صاحب محیط برہانی نوشتہ وفی باب الامامة من کتاب الصلوة من المحیط قال لایکرہ
الاقتداء بالامام فی النوافل مطلقا نحو القدر والرغائب ولیلة النصف من شعبان
ونحو ذلک لان ما رآہ المسلمون حسنا فہو عند اللہ حسن خصوصا اذا استمر فی
بلاد الاسلام والامصار لان العرف اذا استمر نزل منزلة الاجماع وکذا العادة اذا
استمرت واشتہرت وفی اکثر بلاد الاسلام یصلون الرغائب مع الامام وصلوة
لیلة القدر لیالی رمضان ولم یشتہر ان النبی علیہ السلام صلی لیلة النصف من شعبان
ولیلة الرغائب والقدر ومع ذلک صلی المومنون مع الجماعة فی اکثر امصار الموحدین
وبلادہم وما رآہ المومنون حسنا فہو عند اللہ حسن وفی تلک الصلوة مع الجماعة
مصالح وفوائد نحو رغبات المومنین فی تلک الصلوة واعطاء الصدقات من الدراہم
والاطعمة والحلاوی وغیر ذلک ومنع بعض الفقہاء ذلک لکن افسادہم اکثر من
اصلاحہم لان فی المنع منع الصدقات ومنع رغبة الناس عن الحضور فی الجماعات
وذلک لیس مرضیا عقلا وسمعا ومن افتی بذلک فقد اخطاء فی دعواہ اھ ملخصا
وتتمہ بیان اختلافات نوشتہ ورأیت فی فتاوی الصوفیة لایکرہ التطوع بالجماعة
مطلقا اذا صلوا بغیر اذان ولا اقامة لعدم التداعی حقیقة وہو الاذان والاقامة
وقد صرح فی شرح الکافی الناصحی فی صلوة الکسوف حیث قال انما یکرہ التطوع
بجماعة اذا صلوہا علی وجہ استدعاء الناس الیہا جماعة کما یدعی الی المکتوبة
ولاشک ان استدعاء الناس الی المکتوبة لایکون الا بالاذان قولہ اذا نادیتم
الی الصلوة الآیة والنداء لیس الا بالاذان فکذا الاستدعاء ذکرہ فی الجامع الصغیر
الخانی ویؤیدہ ما فی الظہیریة فعلم ان التداعی رفع الصوت بالاذان والاقامة
وفی السراجیة ان امامة النبی علیہ السلام لیلة المعراج کانت فی النوافل وذکر [illegible]

الفاضل یعقوب فی شرح الشرعة واضح ما جاء من نوافل الصلوٰة صلوٰة التسبیح بعد
نقل ما فی المقدمة من صلوٰة الرغائب والبراءة والقدر بقی ههنا بحث ثم هو انه
هل یکره امثال تلک التطوعات بجماعة ام لا قال فی خزانة الفتاوی التطوع بجماعة
فی غیر رمضان مکروه وقال شارح النقایة لا یکره الاقتداء بالامام فی القدر
والرغائب و نصف شعبان لان ما رآه المومنون حسنا فهو عند الله حسن الی آخره
ملخصًا و ثالثًا قیاس مسئلہ مبحوث عنہا بر صلوٰة رغائب و جماعت نفل سنت قیاس مع الفارق
صاحب فتح القدیر در بحث تلبیه در شرح قول هدایه ولو زاد فیها جاز خلافا للشافعی هو اعتبره
بالاذان والتشهد من حیث انه ذکر منظوم ولنا ان اجلاء الصحابة کابن مسعود
وابن عمر وابی هریرة رض زادوا علی الماثور ولان المقصود الثناء واظهار العبودیة
فلا یمنع من الزیادة علیه الخ در بیان عدم جواز قیاس باوجه تلبیه بر اذان و
تشهد گفته بخلاف التشهد لانه فی حرمة الصلوٰة والصلوٰة تتقید بالوارد ولانها
لم تجعل شرعا کالاذان عددا ولذا قلنا یکره تکراره بعینه حتی اذا کان التشهد الثانی
قلنا لا یکره الزیادة لانه اطلق فیه من قبل الشارع نظرا الی فراغ اعمالها الخ پس
عدم نقل جماعت در نماز نفل مع لیل اقتصار بر افراد و کراهت جماعت نیست لزوم تغییر جماعت سنت
شارع قرار داده آید که حضرت شارع در فرائض جماعت بنداعی مقرر فرموده و در نفل عادت
افراد مقرر فرموده اند یا بجهت عدم نقل کدامی هیئت خاصه در عین نماز حکم بکراهت خصوص
صلوٰة رغائب وغیره حسب فهم بعض علماء کرام کرده آید مستلزم آن نیست که هر امر خاص که
داخل حرمت صلوٰة نیست باوجود اندراج تحت اطلاق احکام عامه شریعت که احتمالا
آنها مشروط بشرطی و مقید بقیدی و مخصوص بعینی نیست باوجود عدم لزوم تغییر مزاحمت
کدامی سنت صرف بوجه عدم نقل از آن سرور علی الاطلاق ممنوع شود چه جای آنکه عبادات
منقوله ماثوره را صرف بجهت هیئت اجتماعیه بنا بر هیچ اوهام باوجود عدم نقل منع از
ائمه اعلام ممنوع و حرام گفته شود و از همین مقام بوضوح رسید حال فساد استدلال
بقول صاحب هدایه یکره ان یتنفل بعد طلوع الفجر باکثر من رکعتی الفجر لانه علیه السلام

نبود علیہما مع حرصہ علی الصلوٰۃ الخ کہ قیاس عمل مجلس مولد بران قیاس مع الفارق ست
و جواز زیادت بر قدر سنت در امری کہ مقصود ازان مطلق ثنا و تعظیم ست از قول صاحب ہدایہ
ظاہر ست و بالاتر ازہمہ ست ذکر قول صاحب ہدایہ من احرم وفی بیتہ او قفصہ معہ
صید فلیس علیہ ان یرسلہ وقال الشافعی ان یرسلہ لانہ متعرض للصید بامساکہ
ولنا ان الصحابۃ کانوا یحرمون وفی بیوتہم صیود ودواجن ولم ینقل عنہم ارسالہا
وبذلک جرت العادۃ الفاشیۃ وہی من احدی الحجج الخ چہ معنی قول صاحب ہدایہ
آنکہ مقید بودن صید در خانہ محرم خلل در احرام نمی رساند و احرام رہا کردن آنرا بر محرم واجب نمی گرداند
کہ وقت احرام صحابہ کرام در خانہای ایشان ہم صیود می بودند و منقول نیست کہ وقت احرام
آنہا را رہا می نمودند پس در قول صاحب ہدایہ کجا ذکر این امر ست کہ ہر امر با وجود اندراج
تحت اطلاق مندوبات شارع و عدم مزاحمت صرف بجہت عدم نقل ازان بصورت خاصہ بدعت
نقل نمی یابد از اطلاق ممنوع و حرام میگردد و صاحب رسالہ مفید ... اما صاحب رسالہ فقرہ وہی من احدی الحجج را
نمی بیند کہ صاف و صریح گردن دین جدید تجدید برای شکنند و از کمال نافہمی و بی باکی نقل میکند قولہ
و فی العالمگیریۃ قراءۃ الکافرون الی الآخر مع الجمع مکروہ الخ اقول در ہمان فتاوی
عالمگیری در بسیاری از مسائل جا بجا با وجود عدم نقل از سنت با وجود عدم نقل از صحابہ
و تابعین حکم جواز و استحسان دادہ ست پس با استشہاد یک روایت عالمگیری با وجود صد ہا وجوہ
دیگر روایات مخالف آن در ہمان کتاب بلکہ ہمان باب چگونہ امری را کہ ہیچگونہ مزاحم کدامی سنت
نیست با وجود اندراج تحت اطلاق مندوبات شرعیہ و استحسان ائمہ امت ممنوع قرار دادن
و بنا بران مومنین را تضلیل و تفسیق ایشان و ہمین کہ استحسان این عمل فرمودہ اند افتادن درست گردید قولہ
تخصیص یوم و شہر الخ اقول اگر مراد از تخصیص اعتقاد حصر جواز ادای امری مطلق در زمان خاص
و عدم جواز ادای آن در غیر آن زمان ست پس گرفتن این مقام محض فضول و تطویل کلام ست
و اگر مراد اعتیاد بدان در کدامی از ازمان ست پس حالش آنکہ صاحب رسالہ مصباح الدجی کہ
مسلمہ علیہ ست در رسالہ مذکورہ از ملا علی قاری علیہ الرحمہ آوردہ کہ عادت کرلینا
سنت کا بعض اوقات میں نہیں نادر رکھا جاتا ہی بدعت الخ و ہمچنان سنت کا الزام تخصیص ہمیشہ

قوله عجب ست که جماعت نفل در غیر موارد مستاثره و تنفل بعد طلوع صبح الخ اقول قیاس
این عمل بر خصوص هیأت صلوات و اوقات آن که قیاس مع الفارق ست پس این چنین
رقص الجمل صاحب رساله قابل خندیدن ست لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
قوله دلیل ششم آنکه علما نوشته اند که همچنانکه اتباع در فعل باید در ترک نیز شاید الخ اقول
اگر مراد این ست که همچنانکه در فعل مامورات شرعیه اتباع شارع باید همچنان در کف از منهیات
شرعیه اتباع شارع باید پس استدلال بدان بر اثبات مخالفت مجلس شریف و نسبت
ضلالت بمجوزین این عمل محض لغو ست و اگر مراد این ست که هر امر که از فعل آنحضرت ثابت
نباشد یا آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجهه عملی آن را گذاشته باشند علی الاطلاق موجب ضلالت
مجوزه و فاعل ست پس گو در کلام کسی چیزی مثالی یافته شود بی تفتیش صحت نقل بنسبت آن
بسوی علما علی الاطلاق چه جای که بعد اتفاق ثبت در نقل هم اهل شقاق باشد از جمله
باطل ست و این ادعا عام و تضلیل اکثر اسلام مبنی بر قاعده باطل ست و در صحیحین
و مسلم و مالک و غیرهم عن الصدیقة رضی الله عنها قالت ما سبح رسول الله
صلی الله علیه وسلم سبحة الضحی وانی لاسبحها وان کان رسول الله لیدع العمل
وهو یحب ان یعمل خشیة ان یعمل فیفرض علیهم الخ اگر ترک آنحضرت صلی الله علیه وسلم
قرینه خاص برای تحریم و مخالفت حسب تحقیق مجتهدین در جائی بوده باشد در آنصورت استدلال
بدان درست خواهد بود اما علی الاطلاق بر اثبات ضلالت مستحسنات ائمه دین و تحریم امور که
مندرج مندوبات مطلقه شارع اند استدلال بمجرد ترک آنحضرت صلی الله علیه وسلم شد ازان نبوده
قوله کذا فی المواهب اللطیفة الخ اقول در عبارت مواهب لطیفه حسب نقل صاحب تفهیم
المسائل که این قول بدین دلیل انکار تلفظ آمده و در آن نسبت انکار بملا علی قاری هم نموده حاشا
انکه در مرقاة فرموده اختلفوا فی التلفظ بما یدل علی النیة بعد اتفاقهم علی ان الجهر
غیر مشروع فالاکثرون علی ان الجمع بینهما مستحب الخ و بعد ازان نوشته و قیل لا یجوز
التلفظ بالنیة فانه بدعة والمتابعة کما یکون فی الفعل یکون فی الترک الخ باز
در رد این قول نوشته قد یقال نسلم انها بدعة لکنها مستحسنة الی آخره پس

درخصوص بحث مواهب لطیفه هم همین قدر که بعض قائل این عمل هم اند ادعا می توان نمود اما
ادعای اطلاق و ایهام اجماع و اتفاق کی جائز خواهد بود بالخصوص در صورتیکه بتصریح مستثنی این
صاحب رساله اکثر علما قائل جانب خلاف در خصوص همان مسئله باشند پس چه جای آنست که
در دیگر مسائل حسب ادعای اطلاق آن قول را استدلال جازم قرار داده آید و نسبت ضلالت
بالجمیع بل از فقها و محدثین کرده آید لاسیما در حالتیکه صاحب مواهب لطیفه بسیاری از امور را
باوجود عدم فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تالیفات خود استحسان نموده باشد طرفه آنست
که ازین دلیل نسبت ضلالت بسوی محققین دین متین و ائمه شرع مبین که از مجوزین این عمل اند
لازم میگردد و ابطال اکثر اقوال صاحب رساله نیز که بطبق این دلیل ثابت میگردد و آنانی
بار می آید اگر ترک آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمعنی مزعوم و بابیه علی الاطلاق واجب الاتباع باشد پس
برین تقدیر بموجب همین دلیل حرمت مستحسنات تابعین و تبع تابعین بلکه صحابه کرام رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین هم بثبوت خواهد رسید و معاذ الله نسبت ضلالت سوی آنحضرات هم عائد خواهد گردید
که آنحضرات باوجود اطلاق بدعت و اقرار ترک آنحضرت و عدم ثبوت از سنت استحسان تجدید
نموده اند حالانکه همه آن امور باتباع آنحضرت واجب الترک بوده اند و اگر صاحب رساله
ازین دلیل گریز نموده عذر اندراج مستحسنات آنحضرات در عمومات شرعیه پیش آرد همین عذر از
جانب دیگر فقها و محدثین مقبول پندارد و از نسبت ضلالت بسوی آنحضرات باز آید و از خرافات
خود توبه نماید و ما علینا الا البلاغ **قوله** قال صاحب مجمع البحرین فی شرحه الخ **اقول** هرچند که کتاب
مذکور نزد من موجود و اعتماد بر نقل این طائفه نه توان نمود لیکن قطع نظر از آن اولاً در عبارت منقوله
هم قول حضرت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه لفظ تردید موجود که ان الله لا یثیب علی فعل
حتی یفعله رسول الله او یحث علیه پس امری که عدم فعل آنحضرت و ترک آنجناب دران با
ثابت و منقول باشد معهذا حث و ترغیب شرعی دران موجود باشد بموجب قول مرتضوی صرف
باین دلیل ترک و عدم فعل آنرا حرام و ضلالت نه توان گفت پس آوردن صاحب رساله این
قول را در مورد این دلیل محض بیکار است اما آنچه تفریع برین نموده حیث قال و بهذا دلالت
برینکه اگر عملی فی نفسه مستحسن باشد اما فعلش از آن سرور ماثور نباشد ترک آن در حق امت عین

اتباع نہست و فعل آن موجب لو اخذکم ھذا الخ میگویم که درینجا دلالت ست برینکه صاحب رساله
باوجودیکه ذی فہم و ادراک ست معہذا ہم چالاک و بی باک ست صراحةً در قول مرتضوی تردید
موجود ست آنرا پس پشت می اندازد و یک شق را ازان گرفته بمطلب خود راست می سازد
وثانیاً روایت نفی را معارض ست آنچه دیگر فقهاء و مفسرین روایت می فرمایند که حضرت
امیرالمؤمنین باوجودیکه مردمان را مشغول صلوٰۃ در مصلی عید دیدند اما نهی نفرمودند و تفسیر کبیر
آورده عن علی رض انه رأی فی المصلی اقواما یصلون فقال ما رأیت رسول الله صلی الله
علیه وسلم یفعل ذلك فقیل الا تنهاهم فقال اخشی ان ادخل تحت قوله تعالی
ارأیت الذی ینهی عبدا اذا صلی الخ و ثالثاً قیاس عمل مولد و دیگر مستحسنات مجتهدین
بر احکام ہیات نماز ها و اوقاتها صحیح نمی تواند شد کما مر و رابعاً در خصوص مسئله نماز نفل
بروز عید ہم بر مجوزین و فاعلین آن حکم ضلالت چنانکه مزعوم مؤلف رسالة التحقیق مسلم نیست
چه درین فعل در سلف اختلاف بوده ہست بعض اکابر دین از صحابه و تابعین عادت نخواندن
نماز تطوع میداشتند و آنرا احسن و جائز می فرمودند و بعض دیگر برای اظهار آنکه کسی آنرا سنت
راتبه نماز عید نداند که زمانه قرب اسلام و عدم تدوین احکام بود آنرا ترک می نمودند و بعض
دیگر حسب اجتهاد خود قائل بکراہت ہم بودند که در شروح حدیث اینہمه تفصیل موجود ست
و قاضی خان فرموده و عن بعض الصحابة انهم کانوا یتطوعون قبل صلوٰۃ العید الخ
و در مذاهب ائمه مجتهدین ہم اختلاف ست در مذهب امام شافعی بقول مشهور ترجیح کراہت ندارد
امام نووی در شرح صحیح مسلم آورده ولا حجة فی الحدیث لمن کرهها لانه لا یلزم من
ترك الصلوٰۃ کراهتها والاصل ان لا منع حتی یثبت الخ و در مذهب حنفی ہم اختلاف ست
قول مشهور ہمین ست که درجه کراہت دارد اما بسیاری از فقها جائز بلا کراہت ہم میدانند
و نفی را محمول بر نفی سنیت می پندارند در تاتارخانیه آورده قال ابوبکر الرازی معنی
قول اصحابنا رحمهم الله تعالی لیس قبل العیدین صلوٰۃ ای صلوٰۃ مسنونة لا ان
الصلوٰۃ قبل العیدین مکروه الا ان الکرخی نص علی الکراهة الخ شیخ عبدالحق
محدث در شرح سفر السعادت آورده و گفته اند مراد باین نفی آن ست که پیش از عید نماز

مسنون نیست نه آنکه مکروه است فی حد ذاته الخ وجه قول مشهور اینکه اگرچه مجرد ترک دلیل
ممانعت نیست اما با وجود حرص بر احراز فضل نماز نفل در سائر ایام که درین روز عادت یکیف
از جملهٔ نوافل قبل عید مقرر و مستمر گردید البته تغییر آن عادت مخصوصه درجه کراهت دارد گو کراهت
تنزیهی باشد که برای کراهت تحریمی دلیل خاص بر نهی و منع باشد معهذا انچه قائلین کراهت
نوشته اند حالش از مستندین صاحب رساله باید شنید و در مختار از بحر آورده اما العوام
فلا یمنعون من تکبیر ولا تنفل اصلا لقلة رغبتهم فی الخیرات بحر الخ قوله دلیل بفهم
فقها نوشته اند لو کان فی شیء وجوه کثیرة توجب الحل والجواز ووجه واحد یوجب
الحرمة ترجح جانب الحرمة الخ الی قوله همچنین است حال عمل مولد که تذکر شمائل و احوال
ولادت و دیگر صفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم فی نفسه مستحب است و محبوب چون با خصائص نقص
نامشروع مقید و منضم گشته مخلوط شد بدعت و مکروه گشت الخ اقول اولا که او جاء مخلوط شدن
با قیود منهی عنه آنوقت قابل ذکر بود که آن را ثابت می نمود حالانکه جواز بلکه استحباب اجزای
موقوف آن از شرع شریف ثابت است اما اجتماع و احتفال برای ذکر حضرت سرور عالم
صلی الله علیه وسلم و درود شریف و بیان احوال مبارک و خواندن قرآن مجید و نعت شریف
پس کفایت میکند درو احادیث بسیار در صحاح روایات متضمن فضائل مجالس اذکار
در صحیح مسلم آورده عن ابی هریرة رض لا یقعد قوم یذکرون الله الا حفتهم الملائکة
وغشیتهم الرحمة ونزلت علیهم السکینة الحدیث صاحب تحفة الاخیار ترجمه مشارق الانوار
که از ارکان متعصبین وهابیه اسماعیلیه است بذیل حدیث شریف نوشته قرآن اور حدیث پڑھنا
خدا کا نام لینا لوگون کو وعظ او نصیحت کرنا درود اور کلمه پڑھنا یه سب ذکر مین داخل هے الخ
اما مشرف دانستن زمان ولادت با سعادت و استحباب اعاده شکر این نعمت پس آنهم مسلم
محققین از ائمهٔ دین است باستناد حدیث صحیح حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم است
باری اگر بدیگران اعتمادش نباید در کلام علامه ابن حاج که در اجله مسلمین است ملاحظه
نماید اما سرور و فرحت بذکر نعمت ولادت پس آنهم در دین مبین محمدی متبین است که صاحب
مائة المسائل هم قائل آن گردیده و هیچ حیله برای انکار آن ندیده اما اعتقاد اجابت دعا

و حصول مزیت برکت از فعل عبادت در مجمع صلحا و مجالس مسلمین و اوقات نیک و از منۂ متبرکہ پس
آنچہ حسب تحقیق مفسرین و محدثین از مضامین آیات و حدیث ثابت ست درینجا بر یک سند معتمد کفایت
می کنم در تفسیر عزیزی بذیل تفسیر سورہ قدر نوشتہ بالجملہ از مضمون این سورہ معلوم میشود کہ عبادت
و طاعت را بسبب اوقات نیک و مکانات متبرکہ و حضور و اجتماع صالحان در ایجاب ثواب و ایراث
برکات و انوار مزیتی عظیم حاصل میشود الی آخرہ فقیر میگوید کہ بیان مشاہدہ ہمین انوار و برکات
والد ماجد صاحب تفسیر عزیزی در فیوض الحرمین نمودہ جائیکہ فرمودہ کنت قبل ذلک بمکۃ
المعظمۃ فی مولد النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی یوم ولادتہ والناس یصلون علیہ صلی اللہ
علیہ وسلم ویذکرون ارہاصاتہ التی ظہرت فی ولادتہ ومشاہدہ قبل بعثتہ فرأیت
انوارا سطعت دفعۃ فتاملت تلک الانوار فوجدتہا من قبل الملائکۃ الموکلین بامثال
ہذہ المشاہد وبامثال ہذہ المجالس ورأیت تخالط انوار الملائکۃ انوار الرحمۃ الخ
اما تقسیم طعام و شیرینی پس حالش اینکہ قطع نظر از استحسان دیگر علماء دین از مکاتیب حضرت شیخ مجدد ہم
کہ بحسب ظاہر مستند و معتمد صاحب رسالہ اند عمل بخش طعام بر روحانیت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
و خورانیدن بمسلمانان ثابت ست و عبارتہ ہکذا امروز طعامہای متلون فرمودہ ایم کہ بر روحانیت
آنسرور علیہ الصلوۃ والسلام بپزند و مجلس شادی سازند الی آخرہ و شاہ ولی اللہ صاحب جد و سند مستند
اسماعیل دہلوی از والد و مرشد و استاد خود شاہ عبد الرحیم صاحب در انفاس العارفین آوردہ در ایام
وفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چیزی فتوح نشد کہ طعام نیاز آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پختہ شود
قدری نخود بریان و قند سیاہ نیاز کردم الی آخرہ بلکہ شاہ عبد العزیز صاحب دعوی اجماع بر جواز آن
نمودہ اند کہ در رسالہ ذبیحہ کہ در زبدۃ النصائح مطبوع ہم گردیدہ است در دفع طعن التزام عرس
بزرگان خود از خود در بیان جواز عرس فرمودہ اند این طعن مبنی است بر جہل باحوال مطعون علیہ
زیرا کہ غیر از فرائض شرعیہ مقررہ را ہیچکس فرض نمی داند آری زیارت و تبرک بقبور صالحین و امداد
ایشان باہداء ثواب و تلاوت قرآن و دعای خیر و تقسیم طعام و شیرینی امر مستحسن و خوب ست باجماع
علماء و تعیین روز عرس برای آن ست کہ آن روز مذکر انتقال ایشان می باشد از دار العمل بدار
الثواب والا ہر روز کہ این عمل واقع شود موجب فلاح و نجات ست و خلف را لازم ست

که سلف نموده با این نوع بر و احسان نماید الخ بالجمله قیود هیئت کذائیه از اینها و امثال اینها که ایشه درین جائز
میدارند و با سبب ہمہ عیلیه موجب ضلالت می انکارند ہمه آن قیود استحباب آنها از مضامین احادیث
و آثار ثابت و اگر کسی از جمله امری از محرمات و مکروہات بعمل آرد لهذا خارج از بحث و تحقیق و اصل مسئله
باید شمرد و لیس الاطلاق بمخلوط بودن تذکر شمائل آنحضرت با قیود منهی عنه و خصائص نامشروع متفوه
ساختن و برای ابطال عمل مولد بذکر قول فقہا لو کان فی شئ وجوه کثیرة الخ پرداختن سفاہت
که این عمل چنانکه ائمه دین استحسان آن فرموده اند ہیچکی از وجوه حرمت دران ثابت نیست ثانیا
فقہاء کرام اینهم فرموده اند که از مجرد اقتران و مجاورت کدامی امر مشروع بامر ممنوع آن امر علی الاطلاق
غیر مشروع نمیگردد در غنیة المستملی در بیان افضلیت وقت خطبه آورده ولذا ذهب بعضهم الی ان
البعد فی زماننا من الامام افضل کیلا یسمع مدح الظلمة لکن الصحیح ان القرب افضل
لما مر من الحدیث والحاصل ان الدنو فضیلة فلا تترک لاجل ما یجاورها من معصیة
غیره کاتباع الجنازة التی معها نائحة الی آخره علامه شامی در رد المحتار در بحث زیارت قبور
آورده قال ابن حجر فی فتاواه ولا تترک لما یحصل عندها من منکرات المفاسد لان
القربات لا تترک لمثل ذلک بل علی الانسان فعلها وانکار البدع بل ازالتها ان امکن
قلت ویؤیده ما مر عن عدم ترک اتباع الجنازة وان کان معها نساء نائحات الخ پس اگر
جهله امور نامشروعه در بعض مجالس در بعض اوقات قرین این عمل نمایند بموجب این اقوال اقتران
آن امور خارجیه اصل عمل مولد را حرام نخواهد ساخت قوله دلیل ہشتم آنکه در حدیث شریف ست
من تشبه بقوم فهو منهم الی قوله در مولود ہشتم التمشی ست که دران تولد کنهیا حسب اعتقاد شان
میشود و میش ال البصیر نشد و بعمر ہیچ تفاوت عید مولد با این اعیاد نیست الخ اقول حسب تصریح
محققین مستندین صاحب رساله ہم مراد از تشبه ممنوع آنست که موافقت کفار در فعل مخصوص ایشان
که از شعار شان باشد نموده آید ملا علی قاری در شرح فقه اکبر حضرت امام اعظم رضی الله تعالی
عنه آورده اما جواب بعض العلماء فی مقام الانکار لبس هذه الکسوة بان لبس قلنسوة
الازبکیة ایضا بدعة فلیس فی محله فانا ممنوعون من التشبه بالکفرة واهل البدعة
المنکرة فی شعارهم لا منهیون عن کل بدعة ولو کانت مباحة سواء کانت من

افعال اهل السنة او من افعال اهل البدعة فالمدار على الشعار الى آخره و همچنان امر که
به نیت ادای رسم جاهلیت و بقصد تکلف مشابهت ادا نموده شود گو مذموم نباشد داخل تشبیه
ممنوع است پس برای تضلیل ائمه اسلام و ابطال شرف ایام ولادت باسعادت حضرت
سید الانام علیه الصلوة والسلام متبرک و شریف دانستن آن ایام و اظهار فرحت و سرور
بذکر احوال و فضائل حضرت سید رسل و ایصال ثواب تلاوت قرآن مجید و دعوات اخوان
و ادای دیگر صدقات و قربات را بقصد شکر نعمت که عمل مولد عبارت ازان است داخل و عید
من تشبه بقوم فهو منهم و لیس منا پرداختن و باین کلمه شیطانیه که مابین این عمل و جنم
اشٹمی هنود که دران تولد کنهیا حسب اعتقاد ایشان میشود هیچ تفاوت نیست تفوه ساختن
قولی است باطل و قبیح و امری است لغو و فضیح اگر کسی احیا و کفار را مانند جنم کنهیا و مهربان
و غیره عید میکرد انید البته دررد و آن ذکر و عید فهو منهم و لیس منا می رسید حالانکه
مشرف دانستن ایام ولادت باسعادت و اظهار سرور و فرحت بذکر احوال خاتم رسالت
صلی الله علیه وسلم نه از اعمال شعار نصاری و هنود است و نه ادای رسم کفار و جهالت
ازان مقصود است و ازانجا که اضراب صاحب رساله الی آنکه بفهم سخن رسند برای تکفیر اهل اسلام
الکثر ذکر این حدیث میکنند درینجا مثالی از اربعین اسحاقیه می نویسیم در مسئله چهوچک
که رسم اهل هند است نوشته فرستادن جنس و غله وغیره از طرف نانهال مولود اگر بنیت
صله رحم باشد جائز است الی قوله و اگر نیت ادای رسم جهالت باشد جائز نیست که
دران تشبیه برسم هنود لازم خواهد آمد و آن درست نیست قال علیه الصلوة والسلام
من تشبه بقوم فهو منهم الی آخره باید دید که از واحد یعنی طریقه مروجه چهوچک که بنیت
که از قسم خیر است داخل تشبیه نه ساخته و به نیت ادای رسم جهالت حکم بلزوم تشبیه نموده
باو داخل و عید من تشبه بقوم فهو منهم پرداخته و تفصیل عدم لزوم تشبیه کفار درین
عمل و ممکن نبودن اندراج این عمل دران وعید در جواب تحریر برادر بزرگ خواهد آمد قوله
دلیل نهم آنکه در حدیث شریف است الامور ثلثة امر تبین لك رشده فاتبعه
و امر تبین لك غیه فاجتنبه الی قوله عن نعمان بن بشیر قال سمعت

رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الحلال بین والحرام بین وبینهما مشتبهات الخ
اقول جمهور محققین ائمه دین که مستند صاحب رساله اند در شروح حدیث تصریح فرموده اند
که اصل در اشیا حلت واباحت است پس چیزیکه از شارع دلیل تحریم بران قایم نباشد داخل
حلال بین است پس استدلال باین احادیث بی فهم معانی وبی دیدن شروح حدیث درست نیست
ملا علی قاری علیه الرحمة در مرقاة شرح مشکوة شریف فرموده الحلال بین ای واضح لا یخفی
حله بان ورد نص علی حله او مهد اصل یمکن استخراج الجزئیات منه کقوله تعالی
خلق لکم ما فی الارض جمیعا فان اللام للنفع فعلم ان الاصل فی الاشیاء الحل الا
ان یکون فیه مضرة والحرام بین ای ظاهر لا یخفی حرمته بان ورد فیه نص علی
حرمته وبینهما مشتبهات ای امور ملتبسة لکونها ذات جهة الی کل من الحلال
والحرام الخ ونیز ملا علی قاری در مرقاة بذیل حدیث شریف وسکت عن اشیاء عن غیر
نسیان فلا تبحثوا عنها فرموده دل علی ان الاصل فی الاشیاء الاباحة کقوله تعالی
هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا الخ ونیز در مرقاة در کتاب الاطعمه بذیل حدیث
ما سکت عنه فهو مما عفا عنه نوشته فیه ان الاصل فی الاشیاء الاباحة الخ
درینجا باید دانست که طائفه هوائیه راکیدی دیگر است وآن اینکه اشیائی راکه در کتاب وسنت
تحریم ومنع آن مفقود است بلکه قول مجتهدی هم در تحریم بلکه کراهت آن غیر موجود باوجود
اندراج در مسند اباحت شریعت ونبودن هیچگونه مزاحمت گاهی داخل حرام بین وگاهی
داخل مشتبهات میسازند واصل در اشیا حرمت می انگارند ومسئله متعلقه قبل بعثت را دست
می نهند وبرای اثبات مدعای خود بعض عبارات مبهمه مجمله از نافهمی نقل می کنند اگرچه
درین مقام بغایت اختصار باین بحث هم اشعاره ومضایقه ندارد بر اهل تحقیق مخفی نیست
که بعد بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدلائل کتاب وسنت اصل حلت واباحت است اما بحسب فطرت
این مسئله هم باز بمذهب جمهور حنفیه وشافعیه مختار اباحت است واگر کسی ادرین تحقیق شبهاتی
بوداده محققین برد قولش پرداخته اند علامه شامی در رد المحتار حاشیه در مختار در اعتراض
بر قول در مختار وجواب از طرف صاحب هدایه فرموده الاول ان ما مر عن الهدایة

ليس مبنيا على ان الاصل الاباحة لان الخلاف المذكور فيه انما هو قبل ورود الشرع
وصاحب الهداية انما اثبت الاباحة بعد ورود الشرع بمقتضى الدليل يعني
ان مقتضى الدليل اباحتها لكن تثبت العصمة بعارض وقد صرح بذلك في اصول
البزدوي حيث قال بعد ورود الشرع الاموال على الاباحة بالاجماع ما لم يظهر
دليل الحرمة لان الله تعالى اباحها بقوله جعل لكم ما في الارض جميعا الخ وبهذا ان
الرابع ان نسبة الاباحة الى المعتزلة مخالف لما في كتب الاصول ففي تحرير ابن الهمام
المختار الاباحة عند جمهور الحنفية والشافعية اه وفي شرح اصول البزدوي
للعلامة الاكمل قال اكثر اصحابنا واكثر اصحاب الشافعي ان الاشياء التي يجوز ان
يرد الشرع باباحتها وحرمتها قبل وروده على الاباحة وهي الاصل فيها حتى ابيح
لمن لم يبلغه الشرع ان ياكل ما شاء واليه اشار محمد وهو قول الجبائي واصحاب
الظاهر وقال بعض اصحابنا وبعض اصحاب الشافعي ومعتزلة بغداد انها على الحظر
وقالت الاشعرية وعامة اهل الحديث انها على الوقف حتى ان من لم يبلغه الشرع
يتوقف ولا يتناول شيئا فان تناول لم يوصف فعله بحل ولا حرمة وقال عبد القاهر
البغدادي تفسيره لا يستحق ثوابا ولا عقابا واليه مال الشيخ ابو منصور الخ قوله ليس
وهم آنكه في مجالس الابرار انه روى عن المعرور بن سويد ان عمر صلى في طريق مكة
ثم رأى الناس يذهبون مذهبا الخ **اقول** اولاً آنکه تبرک بمواضع متبرکه محبوبان حق سبحانه
خصوصاً مساجد ومشاهد وآبار وآثار آنحضرت صلی الله تعالی علیه وسلم از جمهور صحابه وتابعین
ودیگر ائمه دین از سلف تا خلف ثابت وصحیح ست پس یک دو قول را که موهم خلاف آن باشند
پیش آوردن وآنرا دلیل قاطع برای تضلیل ائمه دین از مجوزین عمل مولد دانستن دلیلی ست قاطع
بر سفاهت صاحب رساله امام بخاری در صحیح خود آورده حدثنا محمد بن ابی بکر المقدمی قال
نا فضيل بن سليمان قال نا موسى بن عقبة قال رأيت سالم بن عبد الله يتحرى اماكن
من الطريق فيصلي فيها ويحدث ان اباه كان يصلي فيها وانه رأى النبي صلى الله عليه وسلم
يصلي في تلك الامكنة الحديث علامه عینی در شرح صحیح بخاری آورده الوجه الثاني في

بیان وجه تتبع عبدالله ابن عمر رض المواضع التی صلی فیها رسول الله صلی الله علیه وسلم
وهو انه کان یستحب التتبع لآثار النبی صلی الله علیه وسلم والتبرک بها ولم یزل الناس
یتبرکون بمواضع الصالحین الخ و در صحیح مسلم مروی است که گفت حضرت ابن مالک رض اصابنی
فی بصری شیء فبعثت الی النبی صلی الله علیه وسلم انی احب ان تأتینی وتصلی لی فی منزلی
فاتخذه مصلی وفی روایة فخط لی خطا امام نووی در شرح آورده ای اعلم لی علی موضع لاتخذه
مسجدا ای موضعا اجعل صلوتی فیه متبرکا بآثارک وفی هذا الحدیث انواع من العلم
ففیه التبرک بآثار الصالحین الخ شعرانی که مسلم صاحب رساله و امثالش در کشف الغمة آورده
وکانت الصحابة رضی الله عنهم یتتبعون آثار رسول الله صلی الله علیه وسلم فکل
مکان صلی فیه یصلون فیه حتی کان ابن عمر رض لم یزل یتعاهد شجرة بالسقی فقیل له فی ذلک
فقال رأیته صلی الله علیه وسلم نزل تحتها مرة فانا اتعاهدها حتی لا تیبس الخ در جذب
القلوب آورده و از الجمله آنست که زیارت مساجد نبویه و تتبع آثار محمدیه که در اثنای طریق واقعند
و در بیان مساجد ماثوره مذکور شدند لازم وقت واند الخ شاه ولی الله دهلوی در همعات در بحث
طهارت نوشته اند حقیقت طهارت منحصر نیست در غسل و وضو بلکه بسیار چیزها در حکم وضو و غسل
هستند چنانکه ششم و هفتم پیوستگان و بزرگان را بخوبی یاد کردن و در مواضع متبرکه و مساجد معظمه
و مشاهد سلف صالح معتکف شدن الخ در تفسیر عزیزی فرموده و برکت در کلام و انفاس
و افعال و در مکانات ایشان و هم صحبتان و اولاد و نسل ایشان و زیارت کنندگان ایشان پیدا
و بظاهر میگردد الخ و همدران است سیوم آنکه بعض مواضع متبرکه مورد نعمت و رحمت الهی
گشته اند یا بعض خانهای قدیم اهل صلاح و تقوی خاصیتی پیدا کرده اند که در آنها احداث
توبه نمودن و طاعات بجا آوردن موجب سرعت قبول و ثمرات نیک می باشد الخ بالجمله استحسان
تبرک بمواضع متبرکه و ادای عبادات به نیت حصول برکت از سلف و خلف ثابت است و ثانیا
قطع نظر از دیگر آثار صحیحه همین اثر منقول از مجالس الابرار الخ میدارد به استحسان تبرک بمشاهد و مساجد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از صحابه و تابعین که در ان لفظ رأی الناس یذهبون بوده و موجود
تا بدین وقت مگر صحابه و تابعین تبین نکرده عمل آنحضرات کرام را موجب ضلالت اعتقاد کرده شود

و بنا بر قیاس بران حکم مولد ایشان قرار داده آید کسیکه بسیر و مطالعه کتب حدیث و فقه شعوری دست داده
این لفظ نیک میداند درینجا یک دو مثال ذکر میکنیم علامه عینی در شرح صحیح بخاری شریف در باب صدقة
الفطر آورده قال ابو داؤد عن ابی سعید الخدری رض قال کنا نخرج اذا کان فینا رسول الله
صلی الله علیه وسلم زکوة الفطر عن کل صغیر و کبیر حر و مملوک صاعا من طعام او صاعا
من اقط او صاعا من شعیر او صاعا من تمر او صاعا من زبیب فلم نزل نخرجه حتی قدم
معاویة حاجا او معتمرا فکلم الناس علی المنبر ثم کان فیما کلم الناس ان قال انی اری مدین
من بر الشام تعدل صاعا من تمر فاخذ الناس بذلک قال ابو سعید فاما انا فلا ازال اخرجه
ابدا ما عشت قال النووی هذا الحدیث معتمد ابی حنیفة ثم قال انه فعل صحابی
رضی الله تعالی عنه وقد خالفه ابو سعید و غیره من الصحابة ممن هو اطول صحبة
واعلم بحال النبی صلی الله علیه وسلم قلت لا نسلم ان قوله فعل صحابی فقط لانه قد وافقه
غیره من الصحابة الجم الغفیر بدلیل قوله فی الحدیث فاخذ الناس بذلک ولفظ الناس للعموم
فکان اجماعا فلا یضره مخالفة ابی سعید رض لذلک انتهی و در غنیة المستملی در بحث عدم ثبوت
قنوت در غیر وتر آورده واحتج عن علی رضی الله تعالی عنه انه لما قنت فی الصبح انکر
الناس علیه فقال استنصرنا علی عدونا وفیه انه کان منکرا عند الناس ولیس
الناس اذ ذاک الا الصحابة والتابعین انتهی بالجمله امریکه از صحابه و تابعین یا ازین
مروی باشد بجهت خلاف کدامی روایت در مسایل فرعیه آنرا ضلالت قرار دادن و الزام
ضلالت بر ائمه است نمودن محض ضلالت است و ثالثا این امر را عارض سنت و دیگرانرا
معروف که مثبت اهتمام حضرت امیر المومنین فاروق رضی الله تعالی عنه بزیارت آنحضرت و مساجد
و مشاهد آنحضرت است در جذب القلوب آورده که روزی امیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه
بزیارت مسجد قبا آمد فرمود سوگند بخدا پیغمبر خدا را دیدم که با اصحاب خود سنگ برای بنای این مسجد
می کشید والله اگر این مسجد در طرفی از اطراف عالم بودی جگرهای شتران را در طلب آن می زدیم
پس شاخهای خرما طلبیده جاروبی بربست و تنظیف خس و خاشاک نمود انتهی و نیز در جذب القلوب
آورده که چون امیر المومنین عمر رض فتح شام کرد با اهل بیت مقدس مصالحه نمود کعب احبار آمد

وبشرف اسلام مشرف شد عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ را باسلام او غایت فرح و سرور دست داد و در وقت
رجوع باوی گفت یا کعب خواہی کہ با ما بمدینہ آئی و زیارت سید انبیا کنی صلی اللہ علیہ وسلم گفت
نعم یا امیر المومنین انا افعل ذلک بعد از قدوم بمدینہ مطہرہ اول کاری کہ عمر رضی اللہ عنہ کرد سلام پیغمبر بود
صلی اللہ تعالی علیہ وسلم الخ در آنجا بر تقدیر سلامت از معارضہ ہم ازین اثر بطلان فضیلت
و استحباب و تطوعیت تبرک بآثار و مشاہد نبویہ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام و ضلالت معتقدان
کہ مزعوم اسماعیلیہ است ثابت نیست کہ بعض ائمہ کرام در ابتداء شیوع اسلام بر اہتمام والتزام
بسیاری از ابواب خیر و مستحبات و تطوعات برای اعلام و تمییز احکام انکار فرمودہ اند باوجودیکہ
جمہور محققین ائمہ دین قائل و معتقد استحسان و فضیلت بلکہ مداومت ہمان امور خیر بودہ اند پس
غرض تعلیم آنست کہ کسی آنرا از عبادات مفروضہ و واجبہ نہ انگارد چنانکہ لفظ فلا یعتمدہا
درین اثر ہم دلالت بران دارد علامہ عینی در شرح صحیح بخاری بعد ذکر استمرار ناس از عہد
صحابہ و تابعین بر تبرک بمواضع صالحین فرمودہ قالوا اما ماروی عن عمر رضی اللہ عنہ انہ کرہ ذلک
فلانہ خشی ان یلتزم الناس الصلوۃ فی تلک المواضع فیشکل ذلک علی من یاتی
بعدہم ویری ذلک واجبا وکذا ینبغی للعالم اذا رای الناس یلتزمون النوافل التزاما
شدیدا ان یترخص فیہا فی بعض المدات ویترکہا لیعلم بذلک انہا غیر واجبۃ الخ
در غنیۃ الطالبین آوردہ قد ورد عن بعض الصحابۃ انکار صلوۃ الضحی فمن ذلک
ماروی ابن المبارک من اصحابنا باسنادہ عن ابن عمر رضی اللہ عنہ انہ قال ما صلیت منذ
اسلمت الا ان اطوف بالبیت وانہا البدعۃ ونعمت البدعۃ وانہا لمن احسن
ما احدثہ الناس وکان ابن مسعود رضی اللہ عنہ یقول فی صلوۃ الضحی یا عباد اللہ لا تحملوا الناس
علی مالم یحملہم اللہ فان کنتم لابد فاعلیہا فصلوہا فی بیوتکم وکل ہذا لا یدل
علی رد ما قدمنا ذکرہ من الفضائل الواردۃ فی فعلہا انما ارادوا ذلک لئلا
یشتبہ بصلوۃ الفرض فیعتقد الناس وجوبہا ولیس کل الناس سواء فی نشاط
العبادۃ فطلبوا التسہیل علیہم الی آخرہ **قولہ** وکذلک لما بلغہ ان الناس
یتناولون الشجرۃ التی بویع تحتہا الخ **اقول** از کتب معتمدہ بروایات معتمدہ ظاہر

کہ شجرہ کہ بیعت تحت آن شدہ بود مشتبہ گردید و دو کس را ہم از حاضرین بیعت اتفاق اجتماع بران
نیفتادہ در صحیح بخاری شریف آوردہ عن نافع قال قال ابن عمر رض رجعنا من العام المقبل
فما اجتمع منا اثنان علی الشجرۃ التی بایعنا تحتہا کانت رحمۃ من اللہ الی آخرہ و در حاشیہ
نسخہ مطبوعہ دہلی از کرمانی آوردہ فما اجتمع منا ای ما وافق منا رجلان علی الشجرۃ
انہا ہی التی وقعت المبایعۃ تحتہا بل خفی علینا مکانہا و ہم در ان حاشیہ ست
کانت رحمۃ من اللہ ای کان اخفاءہا علیہم رحمۃ من اللہ لئلا یعظمہا الناس
تعظیما ممنوعا شرعا کذا قالہ النووی و غیرہ و نیز در صحیح بخاری از سعید بن المسیب آوردہ
حدثنی انہ کان فیمن بایع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تحت الشجرۃ قال فلما
خرجنا من العام المقبل نسیناہا فلم نقدر علیہا الخ و در روایت دیگر آمدہ رجعنا
الیہا العام المقبل فعمیت علینا الحدیث پس قول بعض علماء کرام کہ قائل قطع ہمان
شجرہ معینہ اند چیرا بر شہادت صحابہ کرام کہ در صحیح بخاری شریف موجود ست راجح گردد
و روایات صحیح بخاری قابل اعتماد نباشد اما انچہ در بعض روایات ذکر امر قطع شجرہ منسوبت
حضرت امیر المومنین مروی ست پس محققین تحقیق فرمودہ اند کہ شجرہ دیگر بود کہ بعض کسان
با وجود غائب گردانیدہ شدن شجرہ بیعت آنرا از غلطی ہمان شجرہ بیعت فہمیدہ بودند
پس برای رفع شیوع کذب و افترا امر بقطع گردیدہ در رسالہ مکاتیب شاہ عبد العزیز صاحب
دہلوی کہ جمع نمودہ مولوی حاجی رفیع الدین خان صاحب مرادابادی علیہما الرحمۃ
مرقوم اقول الذی یظہر من مجموع الروایات فی امر الشجرۃ ان الشجرۃ عمیت علی الناس بعد وقوع
البیعۃ لحکمۃ مخفیۃ و المجمل انہ تعالی لما علق الرضا بالبیعۃ تحت الشجرۃ کان
مظنۃ ان یسبق الی ذہن العوام ان لتلک الشجرۃ دخلا فی تعلیق الرضا فرفع اللہ
تلک الشجرۃ عن ابصارہم و القوم کانوا حدیثی عہد بالجاہلیۃ و عبادۃ الانصاب
حتی قالوا یوما للرسول صلی اللہ علیہ وسلم اجعل لنا ذات انواط کما کانت لہم فاحتمل
ذکرہا ثم لما عین بعض الناس موضعہا بالقیاس و الحدس و کانت تلک الشجرۃ
فی الحقیقۃ غیرہا امر امیر المومنین بقطعہا لالان التبرک بآثار الصالحین

مذموم غیر محمود بل لان الجعل والغش فی التبرکات امر مذموم الی قوله فالامر
بالقطع انما کان لاجل ان عمر رض کان یعلم ان الشجرة عمیت عن الابصار وان هذه
الشجرة لیست تلک الشجرة التی من شانها ان یتبرک بها وقول جابر رض لو کنت
ابصر الیوم لاریتکم مکان الشجرة لایدل الا علی انه کان یضبط مکان الشجرة وهو
لایدل علی بقاء الشجرة بل یدل علی رفع معرفة الشجرة الخ وثانیا اگر بخلاف شهادت
صحابهٔ کرام قول بعض علماء تسلیم کرده شود ومحمول بر سهو کرده آید وگفته شود که آن شجرهٔ مخصوصه
غائب ومختفی نگردیده بود وهمان شجره را قطع کردند تاهم تبرک وتوسل بآثار ومساجد متبرکهٔ
آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ماثور از صحابهٔ کرام وسلف عظام ست هیچگونه صرف بر دلیل
حکم ممانعت آن والزام ضلالت بر فاعل آن که مرحوم و با بیست نموده آید که اگر بنابر خیر بودن
وشیوع ... اغلبیت آن ومقبولیت ورضوان بجهت قرب دخول اعرابی عوام ...
وغیره بجهت عدم تدوین احکام انکار بر التزام صلوة تحت آن نموده آید یا آنرا قطع نموده شود
بالاتفاق ثابت ست که حضرت ابن مسعود وغیره انکار بر صلوة ضحی میفرمودند ومعهذا انکار شان
و ... باتفاق بدعت بر آن که بنابر مصلحت تمیز احکام بود مستلزم حرمت صلوة ضحی
وضلالت ملتزم ومداوم آن نگردیده **قوله** قیل لابن مسعود ان قوما اجتمعوا فی المسجد
یهللون ویصلون علی النبی صلی الله علیه وسلم ویرفعون اصواتهم فی المسجد [illegible]
کرسول الله صلی الله علیه وسلم فما ظنک بالذین عقدوا المجالس مع الله النبی الخ
اقول اولا اگر حضرت ابن مسعود رض بر انجمن اصوات در مسجد بتهلیل وصلوة انکار فرموده
و ... رفع اصوات در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان نمود مقصود از آن
رفع تشویش خاطر مصلیان بود که ما علیه ... دران چه بود چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از رفع
اصوات در مسجد منع فرموده اند ودر عهد صحابهٔ کرام در مسجد شریف بکمال آهستگی واسرار متکلم بوده اند
پس اگر کسی بجهت اجتهاد خود برفع اصوات تهلیل وتصلیه را هم نزد خود مخالف سنت قرار داده
کی مستلزم آن است که بر عمل ... که ائمه دین استحسان آن فرموده اند ومعهود بودن اجزاء آن از سنت
ثابت شده اند گو مجموع آن چند عبادات ثابته در جلسه واحده بخصوصها ماثور نباشد ایضا هیچگونه

مخالفت ہیچ سنت ندارد خواہ مخواہ برای تضلیل اکابر دین تہمت مخالفت سنت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم
نہادہ آید منشار این قیاس مع الفارق جہالت از معنی لفظ مخالفت سنت و ثانیا رفع صوت باذکار
در مساجد مسئلہ ایست فقہیہ فرعیہ کہ بعض فقہا باستدلال احادیث ممانعت رفع اصوات بذکر
می پندارند و دیگران جواب ازان استدلال دادہ بجہت دیگر دلائل جائز می پندارند و بانکار
حضرت ابن مسعود رض را مانند انکار بعض صحابہ کرام بر صلوٰۃ ضحی و اطلاق بدعت بران بغرض
مصلحت تعلیم و تمیز احکام می دارند پس قطع نظر ازانکہ قیاس عمل مولد بران درست نبود و در خصوص
این مسئلہ ہم کہ استدلال بآن نمودہ مطلب اسماعیلیہ کہ تضلیل و تکفیر آنہا است محمد بود و الزام تہمت
مخالفت شریعت بر آنحضرات ہست مفقود و در اشباہ و نظائر در احکام مسجد جائیکہ نوشتہ و رفع الصوت
بالذکر الا للمتفقہۃ الخ علامہ حموی متعلق این قول فرمودہ قد اضطرب کلام البزازی فی ہذہ
المسئلۃ فقال فی فتاوی القاضی الجہر بالذکر حرام وقد صح عن ابن مسعود انہ سمع قوما
اجتمعوا فی مسجد الی قولہ ثم قال فان قلت المذکور فی الفتاوی ان الجہر بالذکر ولو فی المسجد
لا یمنع احترازا عن الدخول تحت قولہ تعالی ومن اظلم ممن منع مساجد اللہ ان یذکر
فیہا اسمہ وصنیع ابن مسعود رض یخالف قولکم قلت الاخراج من المسجد لو نسب الیہ
بطریق الحقیقۃ یجوز ان یکون لاعتقادہم العبادۃ وتعلیم الناس بانہ بدعۃ والفعل
الجائز یکون غیر جائز لغرض یلحقہ فکذا غیر الجائز یجوز ان یجوز لغرض کالوتر لقولہ صلی اللہ
علیہ وسلم الافضل تعلیما للجواز وما روی فی الصحیح انہ علیہ الصلوۃ والسلام قال
لرافعی اصواتہم بالتکبیر اربعوا علی انفسکم انکم لا تدعون اصم ولا غائبا انکم تدعون
سمیعا قریبا انہ معکم الحدیث یحتمل انہ لم یکن فی الرفع مصلحۃ فقد روی انہ کان
فی غزوۃ وعدم رفع الصوت نحو بلاد العدو خدعۃ واما رفع الصوت بالذکر
فجائز کما فی الاذان والخطبۃ والحج والاختلاف فی عدد تکبیر التشریق لا یدل علی
ان الجہر بدعۃ لان الخلاف بناء علی کونہ سنۃ زائدۃ علی اصل الفعل کما اختلفوا
فی ان سنۃ الاربع من الظہر بتسلیمۃ ام بتسلیمتین فذلک لا یدل علی انہا لو لم تکن
بتسلیمتین یکون بدعۃ او حراما وفی تفسیر الشعرانی لا یحب المعتدین ای الجہر بالدعاء

فیدل علی کراهته وقد ذکر الشیخ عبد الوهاب الشعرانی ما نصه اجمع العلماء
سلفا وخلفا علی استحباب ذکر الله جماعة فی المساجد وغیرها من غیر نکیر الا ان
یشوش جهرهم بالذکر علی نائم او مصل او قار کما هو مقرر فی کتب الفقه الخ **قوله** اذ لو کان
وصف العبادة فی الفعل المبتدع یقتضی کونه بدعة حسنة لما وجد فی العبادات
ما هو بدعة مکروهة الخ **اقول** ایراد این نقل درین مبحث خلاف عقل است ایمه دین که
تقسیم بدعت بسوی حسنه و سیئه نموده اند و استحسان عمل مولد فرموده اند نگفته اند که مجرد وصف
عبادت برای حسن کفایت میکند بلکه تصریح نموده اند که هر امریکه دران تغییر و مزاحمت کدامی واجب
و سنت باشد آن بدعت سیئه و حرام و مکروه می باشد آری امریکه هیچگونه مزاحم و مغیر واجب
و سنت نباشد و در عبادات داخل شده باشد و بات مطلقه شارع مندرج باشد گو هیئت کذائیه آن
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ماثور نباشد الا ائمه دین استحسان آن فرموده باشند هیچ امر را باعتبار
اصل او سنت و باعتبار خصوص بدعت حسنه فرموده اند بر حصول ثواب در بدعت حسنه
اتفاق نقل نموده اند **قوله** علیل یانه هم علما نوشته اند که اتباع امر غیر صحیح روا نیست الخ **اقول**
اما علمای محققین نوشته اند که اصل در هر مسئله صحت است پس کسیکه در خصوص عملی که فسادش
منصوص نیست قائل صحت گردد او را همین بس است تمسک باصل که در اثبات آن حاجت دلیل دیگر ندارد
البته کسیکه دعوی خلاف آن دارد محتاج دلیل اقوی است برای ابطال خصوص آن عمل ملا
علی قاری علیه الرحمه در رساله صحت اقتدا بالمخالف فرموده ومن المعلوم ان الاصل فی کل
مسئلة هو الصحة من غیر الکراهة اما القول بالفساد او الکراهة فیحتاج الی حجة
من الکتاب او السنة او اجماع الامة الخ و شکی نیست که تعلم بحرمت و بطلان مجلس مولد کرده اند
و ضلالت مجوزین خصوص این عمل تا حال حاصل نیست زیرا که عدم ثبوت حرمت خصوص این عمل
و ضلالت مجوزین آن از نصوص کتاب و سنت مثل دیگر ممنوعات مخصوصه محتاج بیان نیست تا عدم
ثبوت تحریم و مخالفت از قیاس چیز اثبات می شد که اجتهاد و شروط قیاس است همچنان بیست عدم ثبوت
از اجماع هم در تحریم و مخالفت آن قول مجتهد واحد نیز منقول نشده تا باتفاق اهل اجتهاد چه رسد
متحقق شد که این عمل حرام و ممنوع نیست و ادعای تحریم آن صرف از هوای نفس است ولیس صاحب بداه که

بذیل آیۂ کریمہ قل لا اجد فیما اوحی الی الآیہ می نویسد وفیہ تنبیہ علی ان التحریم انما یثبت
بوحی اللہ وشرعہ لا بھوی النفس الخ اگر گوئی کہ در صورت نزاع منازعان احتیاط در قول بکراہت است
گوئیم اینہم مخالف تحقیق محققین ست علامہ شامی در رد المحتار از علامہ نابلسی آوردہ ولیس الاحتیاط
فی الافتراء علی اللہ تعالی باثبات الحرمۃ او الکراھۃ الذین لا بد لھما من دلیل بل فی
الاباحۃ التی ھی الاصل الخ واگر صاحب رسالہ برای اثبات تحریم این عمل وتضلیل مجوزین آن بعض
احادیث کہ بطور عموم واطلاق در ذم بدعت وارد اند تشبث نماید پس او را آگاہ بتصریح اکابر او مراد از عموم
ہر امری ست کہ مزاحم سنت باشد وجواب تفصیل شبہۂ اطلاق بدعت سابقا گذشتہ ولاحقا ہم می آید
خلاصہ اش آنکہ بدعت بدان معنی کہ مذموم ست بر عمل مولد صادق نیست وبدان معنی کہ
اطلاق این لفظ می توان نمود آن معنی مراد شارع از عموم وکلیت در ذم بدعت نیست وثانیا بر تقدیر
ادعاء اینکہ عدم ثبوتش از کتاب وسنت محتاج بیان نیست محض بیجا ست چہ این عمل کہ فردی از افراد
تکریم نبی کریم ست ومزاحمت با مور محدودۂ شارع ندارد واستحباب توقیر وتکریم کہ در امور غیر منصوصۃ
التحریم مطلقا وبالتعیین ست برای ثبوت افراد خاصہ کفایت میکند چنانچہ سند این معنی کہ ہر چیزیکہ از ان
مقصود شارع مطلق ثنا وتعظیم باشد زیادت بر قدر ماثور دران روا ست سابقا از ہدایہ وغیرہ
مرقوم گردیدہ وقطع نظر از آنہم استحباب اعادۂ ادای شکر نعمت بعبادت کہ از مضمون حدیث صحیح
بشہادت ائمہ دین ثابت است پس این قاعدہ ہست ثابتہ از سنت کہ برای ثبوت افراد مندرجہ
تحت آن ہمین قدر کفایت میکند پس در ثبوت مجموعۂ چندی از عبادات ثابتہ مثل ذکر شریف
ودعوت اخوان وشکر نعمت ہیچ شکی باقی نیست قولہ دلیل دیگر ہم فقہا نوشتہ اند کل مباح ادی
الی ھذا فالواجب والسنۃ فھو مکروہ الخ اقول اولا درین قول ذکر امر مباح ست پس
امور یکہ قربت اند مثل ذکر شمائل وارہاصات ومعجزات آنجناب ودعوت احباب واعطاء صدقات
وشکر نعمت وفرحت بذکر آنحضرت کہ مندرج درین قول توانند شد کہ ہمہ این امور ثابت از سنت اند
وثانیا ہمان فقہا اینہم نوشتہ اند کہ استعمال مکروہ چنانچہ بمعنی آن بیکارہ تحریمی ومکروہ تنزیہی خلاف
اولی ونیز تصریح می نمایند کہ برای ثبوت دلیل خاص ما ثبت حکم مکروہ تحریمی صرف بعدم ورود ثبوتش
از سنت بلکہ از ترک ہر سنت ہم لازم نمی گردد در در مختار نوشتہ وکرہ التنزیہ نفی النزاہۃ

الجلسة المسنونة شامی در حاشیه آورده علة لکونه مکروها تنزیها اذ لیس فیه نهی لیکون
مکروها تحریما انتهی در فتح القدیر در بحث تنفل قبل مغرب بعد ترجیح عدم سنیت نوشته ثم الثابت
بعد هذا نفی المندوبیة اما ثبوت الکراهة فلا الا ان یدل دلیل آخر الخ در احیاء العلوم آورده
اما لبس السواد فلیس بمکروه لکنه لیس بمحبوب اذ احب الثیاب الی الله البیض الخ در مواهب
گفته فان المکروه ماثبت فیه نهی وهذا لم یثبت فیه ولعلهم ارادوا بالکراهة خلاف الاولی الخ
پس در امر مباح ہم صرف بدلیل مکروه نوشتن با وجود عدم ثبوت نهی خاص حکم کراہت تحریمی لازم
نخواهد بود چه جای آنکه مزعوم اسماعیلیه یعنی تضلیل و تفسیق فاعل و مجوز آن رو نماید و قول بعض فقها
بکراہت صوم ایام معین دلیل تام و حجت عام نیست برای اثبات تضلیل مجوزین عمل مولد و فاعلین
آن از علماء و کرام و ایمه اسلام چه محققین فضیلت مداومت امور خیر و مندوبات را عموما معلوم
داشته اند صرف براعتقاد وجوب و لزوم انکار نموده اند امام عینی در شرح صحیح بخاری ذیل
باب احب الدین الی الله ادومه فرموده الثالث فیه فضیلة الدوام علی العمل والحث
علی العمل الذی یدوم ویثمر القلیل الدائم علی الکثیر المنقطع اضعافا کثیرة الخ و
مدار وست وقد ذم الله تعالی من التزم فعل البر ثم قطعه بقوله ورهبانیة
ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله فما رعوها حق رعایتها
الا تری ان عبدالله ابن عمر ندم علی مراجعة النبی علیه السلام بالتخفیف
عنه لما ضعف ومع ذلك لم یقطع الذی التزمه الخ **قوله** دلیل سیزدهم در حدیث
شریف هست ما احدث قوم بدعة الا رفع مثلها من السنة الخ **اقول** هر که
مطالعه شروح حدیث از اہل سنت کرده است نیک میداند که مراد در احادیث شریفه ذم
هر بدعتی نیست که مخالف و مزاحم و متغیر کدامی سنت محدوده مخصوصه باشد در مرقاة بذیل حدیث
ما احدث قوم بدعة نوشته ای مزاحمة لسنة الخ و بذیل ما ابتدع قوم بدعة بهم
قید مزاحمت افزوده است اگر صاحب رساله را طاقت رجوع بشروح ایمه دین نباشد یا بران
اعتماد شان نیاید تا برای تسلی او عبارت مظاهر حق که مولفش اکابر طائفه است و ترجمه
منقول میگردد در شرح حدیث اول نوشته نہیں نکالی کسی قوم نے بدعت یعنی جو بدعت

که مزاحم سنت کی ہو الخ وبذیل حدیث دوم گفته نہیں نکالی کسی قوم نے بدعت بیچ دین
اپنی کی یعنی بدعت سیئه که مزاحم سنت کے ہو الخ پس امریکه مزاحم سنت نباشد ومندرج
عمومات مندوبات شرعیه باشد پس چو امر را حکم احادیث مذکوره شامل نیست گو بعض دیگر بیان
اطلاق بدعت کرده آید مانند ذکر خلفاء کرام وعمین مکرمین در خطبه جمعه وعیدین ورجعت
قہقری برای تکریم کعبه شریفه وقت وداع والتزام واہتمام جماعت تراویح ومداومت صلاة
ضحی واذان ثالث جمعه وامثال ذلک از ہمین قبیل است عمل بوده که قطع نظر از ثبوت
اجرای آن از سنت ہیئت کذائیه که عبارت از جمع چند عبادات متفرقه مباشد اصلا
ہیچگونه مزاحم ومخالف کدامی سنت نیست وداخل عمومات مندوبات ومندرج اطلاق
مجالس ذکر است واستحسانات ائمه دین است پس اول اندراج آن تحت احادیث مذکوره وصدق
معنی مراد از آن احادیث بران ثابت کنند سپس حکم آن لازم گردانند ثبت العرش ثم انقش
اما خواه مخواه بہمگی عاقدین مجلس مذکوره واصحاب محفل تبرک فرض وواجب لازم گردانیدن
قطع نظر از آنکه کذب است صریح اثبات جعل مقصد می کنند کلام در استحسان ائمه اعلام از کبار
اسلام مثل صاحب حصن حصین وامام قسطلانی وحافظ سیوطی وملا علی وغیرہم است که بر این
حضرات تہمت بدمذہبی وضلالت نهادن وخود را مقتدی قرار دادن باوجودیکه خود ہم از اہل کلام
استحسان میکنند کمال حماقت وضلالت است **قوله** دلیل چہارم آنکه این فعل در صدر اول
واقع نشده الخ **اقول** جواب این مغالطه سابقا بطور تفصیل مرقوم گردیده وعدم لازم بودن
ترک آنحضرت صلی الله علیه وسلم وعدم فعل آنجناب وہمچنان عدم فعل صحابه سنت کراہت را از
تحقیق مستندین صاحب البدعه به ثبوت رسیده که اعاده موجب تطویل است اما این قدر دریافتنی
که ادعاء عام عدم وقوع علی الاطلاق در صدر اول وقرون سابقه بی احاطه علمی بجزئیات جمیع
افعال جمیع اکابر صدر اول وقرون سابقه محل کلام است وچگونه محل کلام نباشد که اجله صحابه
کرام ملازمین خیر الانام در بسیاری از مسائل باوجود کمال اطلاع بحال یا کمال آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بنابر احتیاط از دعوی عدم وقوع فعل ویا سنت احتراز می نمودند وصرف بر عدم علم وگمان
خود اقتصار می فرمودند از انجمله آنکه در صحیح بخاری وغیره مروی است که کسی از حضرت ابن عمر رض

استفسار نمود که آیا آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز چاشت میخواندند یا نه حضرت وی بر لفظ لا اخاله
اکتفا فرمودند آخر احتیاط وی رضی الله تعالی عنه مقرون بصواب بود که ثبوت همان فعل از علم و
شهادت دیگران شد **قوله** دلیل باین دهم آنکه زمان امر سیال غیر قار است الخ **اقول** نزد محققین دین و
شرع مبین بدلیل مضامین آیات کلام رب العالمین و احادیث حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه وسلم فضیلت و شرف ازمنه لاحقه که نظیر ازمنه سابقه اند بجهت آنچه دران ازمان از نعم
الٰهیه ظاهر گردیده ثابت فرموده اند و نزول نعمت را در یک زمان سبب تخصیص و تشریف آن زمان
قرار داده اند و این امر منافاتی به سیال و غیر قار بودن زمان ندارد و امام فخر الدین رازی علیه الرحمه
در تفسیر کبیر ذیل آیه کریمه شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدًی للناس و بینات من الهدی
والفرقان الآیه آورده اما قوله انزل فیه القرآن اعلم ان الله سبحانه لما خص هذا الشهر
بهذه العبادة بین العلة لهذا التخصیص وذلک هو ان الله سبحانه خصه باعظم
آیات الربوبیة وهو انه انزل فیه القرآن فلا یبعد ایضا تخصیصه بنوع عظیم من
آیات العبودیة **الی قوله** فثبت ان بین الصوم وبین نزول القرآن مناسبة عظیمة
فلما کان هذا الشهر مختصا بنزول القرآن وجب ان یکون مختصا بالصوم انتهی صاحب رساله
بیان نماید که حصول نعمت نزول قرآن را در برکت رمضان علت تخصیص و تشریف مطلق ماه رمضان
قرار دادن چه قابل مناسبت آن گردیدن مخالف عقل و موافق وهم است یا معامله برعکس است و قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم در جواب من سال عن صوم الاثنین فیه ولدت الحدیث ملا علی قاری
علیه الرحمه در مرقاة آورده فیه ان الزمان یتشرف بما یقع فیه وکذا المکان پس از نافهمی
و جهالت خود در میدان تجهیل و تضلیل اکابر اسلام تاختن و بر دهای حدیث رسول مقبول رسیدن
و علم طعن و ملام برافراشتن سفاهت و ضلالت است و نیز امام احمد در مسند امیر المؤمنین ابوبکر رض
آورده عن عائشة رضی الله عنها ان ابا بکر لما حضرته الوفاة قال ای یوم هذا قالوا یوم
الاثنین قال فان مت من لیلتی فلا تنتظروا بی الغد فان احب الایام واللیالی الی اقربها من
رسول الله صلی الله علیه وسلم و در جواب فرموده کان نکاح صلی الله علیه وسلم بعائشة
فی شوال و بنیانه بها فی شوال و کانت تحب ان یدخل النساء من اهلها فی شوال [illegible]

وتقول هل کان فی نسائه عنده احظی منی فقد نکحنی وابتنی بی فی شوال الخ طحطاوی فرموده و فی
منهاج الحلیمی وشعب الایمان للبیهقی ان الدعاء مستجاب یوم الاربعاء بعد الزوال قبل وقت العصر
لانه صلی الله علیه وسلم استجیب له علی الاحزاب فی ذلک الیوم وکان جابر یتحری ذلک فی مهماته
وذکر انه ما بدئ شیء یوم الاربعاء الا تم فینبغی البدایة بنحو التدریس فیه الخ اما آنچه گفته ولادت
با سعادت حضرت نبوی در روزی شده بود الخ پس این اعتراض نیست صحیح بر ارشاد حضرت سید المرسلین که
در حدیث صحیح است فیه ولدت الحدیث صاحب رساله بیان نماید که بآن اثنین که ولادت با سعادت
دران شده بود دیگر ایام اثنین را مناسبتی هست یا نه و قول تحفه اولا خارج از بحث است که یک چیز را بعینه
دانستن چیزی دیگر است و اعتقاد بقاء شرف و برکت در ابطال زمان حصول نعمت چیزی دیگر است و همچنان
عید گردانیدن امری است خارج از بحث و ثانیا بر تقدیر تسلیم اینکه قول تحفه موافق مدعای صاحب رساله باشد
معارض نیست آنچه در تفسیر عزیزی جا بجا شرف گردیدن زمان را بحصول نعمت شمار کرده بلکه بدین وجه
از انجمله در وجوه خصوصیات وقت ضحی نوشته اند سیوم آنکه این وقتی است که کلام حق تعالی با حضرت
موسی درین وقت شده بود چهارم آنکه ساحران فرعون همین وقت بدیدن معجزه حضرت موسی علیه السلام
ایمان آورده اند پس این وقت وقتیکه ظهور نور حق بر ظلمات باطل است که در امت سابقه نیز واقع شده
و در خصوصیات شب قدر گفته این شب بچه جهات چند شرف دارد الی قوله سیوم آنکه نزول قرآن مجید
درین شب واقع است و این شرفی است که نهایت ندارد چهارم آنکه خلقت فرشتگان نیز درین شب است الخ
وثالثا استحسان التزام مجلس شریف و اعراس کبرا و خویش از جد صاحب تحفه و والد مرشد صاحب تحفه و خود
صاحب تحفه و برادران و تلامذه راشدین ایشان چنان است که بر کسی مخفی نتواند شد اینک انتباه و انفاس
العارفین و فیوض الحرمین و رسایل و فتاوی صاحب تحفه مثل رساله ذبیحه و رسایل مولوی رفیع الدین صاحب
و رسائل مولوی رشید الدین خانصاحب و مفتی صدر الدین خانصاحب استاد صاحب رساله و غیرهم موجود
و مشهور اند فما هو جواب صاحب الرسالة عن جانب صاحب التحفة و اسلافه و اخلافه فهو
جوابنا عن سائر الائمة السابقین طرفه تر آنست که مولوی رفیع الدین صاحب مرحوم رساله در جواب این سوال
صاحب رساله را بتصریح رد و ساقط اند چنانچه در رساله مسائل فرموده اند اگر چه سال غیر مقرر است
اما آنچه بآن تقدیر کرده میشود نشان ماه از شب عید و ماه و سال ایشان را شرعا دور و مقرر است

چون یک دوره تمام میشود باز از سر شروع میشود و بهمین حساب رمضان شهر صوم و ذیحجه شهر حج و همچنین
شهور دیگر یا در دوره حکم اتحاد بالنظیر داده میشود چنانکه در حدیث است که یهود عرض کردند در حضور
جناب نبوت که حق تعالی نجات حضرت موسی علیه السلام و غرق فرعون درین روز کرده است برای شکرانه
روزه میگیریم جناب نبوت صلی الله علیه وسلم فرمودند انا احق من تبع بموسی فصام یوم عاشورا وامر الناس
بصیامه و نیز حضرت نبی صلی الله علیه وسلم بلال را وصیت کردند بصوم روز دوشنبه فرمودند فیه ولدت
وفیه انزل وفیه هاجرت وفیه اموت الی آخره **قوله** وجوب صوم یوم عاشورا بفرضیت صوم رمضان
وانفرادش بسبب فرمودن سرور عالم صلی الله علیه وسلم که اگر سال آینده زنده بمانم روزه نهم را با آن
ضم کنم تا ملت ما از ملت موسی علیه السلام مختلف باشد منسوخ شد و استحباب صوم عاشورا با انضمام
صوم دیگر اگرچه باقی هست الی آخره **اقول** هرگاه که بجا آوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم صوم
عاشورا بموافقت یهود بود چه احیای سنت موسی علیه السلام اعتراف نمود وسوسه طعن صاحب رساله
از ائمه اسلام باطل گردید و وجوب صوم عاشورا بفرضیت صوم رمضان منسوخ شده چه اگر نظر را
باهم در ازمنه لاحقه و سابقه هیچ علاقه و مناسبت نمی بود بعد گذشتن صدها سال از یوم حصول نعمت نجات
حضرت موسی علیه السلام روزه داشتن آنجناب آن روز برای شکر نعمت باز اعاده شکران نعمت و احیای
آن سنت بعد وفات حضرت موسی علیه السلام چه معنی داشت که حصول نعمت نجات حضرت موسی
علیه السلام و صوم آنجناب روزی شده بود که از عاشورای عهد حضرت خاتم رسالت صلی الله
علیه وسلم فاصله صدها سال داشت و احکام ماضی جداست و احکام حال و استقبال جدا و اعاده
معدوم مستحیل الی آخر المغالطة اما آنچه گفته که در مولد اتباع صاحب ملت محمدی مفقود است الخ این قیاس
حسب تحقیق مستندین امر دو جهت تا آنکه در قول علامه ابن حاج هم از مضمون حدیث شریف شرف
و عظمت ایام ولادت و استحباب اعاده شکر آن نعمت بتصریح موجود است **قوله** دلیل شایز هم جانب حنفی
از اهل علم معتد به نیست الی **قوله** احمد بن محمد مصری در کتاب خود اتفاق علمای هر چهار مذهب بر منع
این نقل کرده الخ **اقول** الحق تعصب و نفسانیت دیده بصیرت را کور می سازد و سبب دشنام ائمه
انسان را در چاه کذب و ضلالت می اندازد وجه تصحیح استناد بکتاب مجهول مصری مجهول و موجب ترجیح
آن بر ائمه مشهورین شرع محمدی و چه یکه شنیدن تجویز حکم ضلالت بمتبعین آنحضرت باشد چیست و عجب آنکه

سابقا حکم جهالت شیخ عمر بن محمد ملا بآن زور و شور نموده که هیچکی مشائخ و صوفیه و علمای کرام او را نمی شناسد و در هیچ کتاب از و استناد مروی نیست الخ با وجودیکه در سیر شامی که کتابیست معروف و مشهور و حضار رساله و کبرای طائفه هم از و سند می آرند صراحة استناد و شهادت صلاحیت و شهرت شیخ مذکور ست و اینجا که استناد بمصری می نماید هرگز مجهولیت مصنف مصنف بخیال نمی آرد و قطع نظر از همه این و آن بحث و کلام که دران بیان ست بطلان و کذب فعل مصری از مائة مسائل اسحاقیه عیان ست بلکه صاحب تفهیم بکثرت اقوال جانب استحسان و تجویز اعتراف میکند و آنرا مسلم میدارد گو بمقتضای آنکه دروغ گو را حافظه نباشد در اینجا برخلاف دیگر مقامات کثرت را سبب ترجیح نمی پندارد با لجمله اگر درین مقام فقره کفی الله المومنین القتال که صاحب رساله برای اشعار تکفیر اهل امت محمدیه بکمال بی باکی نوشته بر تو بسیم باکی ندارد اما احقر تطویل را که خارج از تحقیق بحث ست بی فائده می پندارد **قوله** قال ابن الحاج الخ **اقول** قول ابن حاج بحذف آنچه وسواس صاحب رساله را از بیخ و بن بر میکند حجت گردانیدن و بنای تضلیل اکابر دین بر آن نهادن بر علم و دیانت خود خط کشیدن و در ضلالت و اضلال کشادن ست ابن حاج مذکور در خلال همان فعل منقول و مسطور بعد از آنکه ترک نمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم عمل را برحمت خود بخوف فرضیت و سزاوار بودن شهر مولد بزیادت عبادت با وجود عدم زیادت حضرت بیان نموده می فرماید لکن اشار علیه الصلوة والسلام الی فضیلة هذا الشهر العظیم بقوله للسائل الذی سأله عن صوم یوم الاثنین ذلك یوم ولدت فیه فتشریف هذا الیوم متضمن لتشریف هذا الشهر الذی ولد فیه فینبغی ان یحترم حق الاحترام و یفضل بما فضل الله به الاشهر الفاضلة و فضیلة الامکنة والازمنة بما خصها الله من العبادات التی تفعل فیها لما قد علم ان الامکنة والازمنة لا تشرف لذاتها وانما یحصل لها التشریف بما خصت به من المعانی فانظر الی ما خص الله به هذا الشهر الشریف و یوم الاثنین الا تری ان صوم هذا الیوم فیه فضل عظیم لانه صلی الله علیه وسلم ولد فیه فعلی هذا ینبغی انه اذا دخل هذا الشهر الشریف الکریم ان یکرم و یعظم و یحترم بالاحترام اللائق به اتباعا له صلی الله علیه وسلم فی کونه یخص الاوقات الفاضلة بزیادة فعل البر فیها و کثرة الخیرات الخ ازین عبارت خرافت شعاری از خرافات صاحب رساله و دیگر اسماعیلیه ظاهر گردیده حالا از صاحب رساله

استفتا می‌نمود که صاحب رساله بیان ابن حاج را مردود می‌انگارد یا مسلم میدارد و قائل قول ابن حاج را
از اصحاب جهل و ضلالت می‌شمارد یا از ارباب علم و دیانت می‌پندارد بر تقدیر اول حجت ابن حاج
آوردن مغالطه محض است و بر تقدیر ثانی حکم به تضلیل مجوزین عمل مولد سفاهت است فاحذروا ولا تکن
من المتعصبین او لی العناد فان التعصب والعناد اصل الشقاق والفساد و نیز حافظ سیوطی
که مستند طائفه هست جرح و قدح تقریر ابن حاج فرموده چنانکه از سیرت شامی ظاهر است لیکن بودن
عبارت مجرد عجری نقل برفع آن جرح اند و دیگر ائمه مشهورین کار ارباب دیانت نیست مگر خاصه
لازمه وهابیه که مدار مذهب شان بر امثال همین امور است و نیز محققین بر کتاب مدخل ابن الحاج
کلام نموده اند و بس است برای اسکات مخالفین آنچه شاه عبد العزیز صاحب بستان المحدثین
فرموده ابن مرزوق حفید در شرح مختصر خلیل تقریبی آورده که ان ابن ابی جمرة و تلمیذه ابن
الحاج لا یعتمد علیهما فی نقل المذهب غرض او ازین کلام اعتراض است بر صاحب
مختصر خلیل نیز که اعتماد او در نقل مذهب بیشتر بر مدخل ابن الحاج است انتهی و سیوطی در شرح
ابن ماجه در حال مدخل نوشته علی ان فیه مواضع لا یسلم به انکارها و فی عزمی ان شاء الله
تعالی ان اختصره واهذبه و اجرده الی آخره **قوله** قال الشیخ تاج الدین الی آخره
اقول اولاً قول فاکهانی که بعدم علم ایشان مبنی است چنانکه علامه مذکور از انصاف تصریح
بیان فرموده کی برا قوال دیگر محققین ترجیح میدارد که صاحب رساله بنا بر تضلیل ائمه دین از آن
حجت می‌آرد و ثانیاً قول مذکور با وجودیکه دلیل محض است مستندین صاحب رساله مثل حافظ
سیوطی و علامه ابن حجر رد آن نموده اند که در انسان العیون مذکور و به تفصیل سیوطی نیز که ما
در سبیل الهدی والرشاد مسطور و هرگاه که حال قول فاکهانی که از مشهورین است و قول شان در
کتب مشهوره چنین که مذکور شد پس چه جای ذکر ذخیرة السالکین و تحفة القضاة
و سبیل السنة و نور الیقین است اولاً اثبات اعتماد این کتب از جمله کتب مشهوره و ثانیاً تصحیح
نقول مذکوره و ثالثاً بیان وجه ترجیح اقوال کتب مسطوره بر تحقیقات محققین مشهورین مستندین
صاحب رساله بر ذمه وی ضروریست و الا بجا معهذا کلمه حکم تفسیق و تضلیل دیگر ائمه دین که مجوزین
این عمل اند و مقتبسین ایشان [illegible] انصاف نباید و حست **قوله** بعد الف ثانی الخ **اقول**

این چه جرأت و بی باکی و چه مغالطه و چالاکی ست اگر صاحب رساله را حظی از عقل و انصاف می بود
کلام شیخ را که از مبحث نزاع خارج ست برای اثبات تفضیل امیه و بن پیش نمی نمود عبارتیکه مربوط
باوائل شد اقتصار ذکر آخر آن نمودن که صراحة منع خاص از مولد بهوش عند دران مسطور نیست شیخ
مفید نیست همان شیخ در مکتوب صد و هفتم از جلد ثالث مکاتیب خود نوشته اند دیگر اینچه در باب مولد
خوانی اندراج یافته بود در نفس قرآن خواندن بصوت حسن و در قصائد نعت و مناقب خواندن
چه مضائقه است ممنوع تحریف و تغییر حروف قرآن ست والتزام رعایات مقامات نغمه الخ قوله
در تحفه اثنا عشریه ست الخ **اقول** جواب این به تفصیل بالا گذشته **قوله** مولوی عبد الحی در بعض
مکاتیب خود بسید احمد بریلوی پیر خود نوشته اند الخ **اقول** ذکر هیچکس بمقابله ائمه محققین خصوصا
اساتذه و شیوخ خودش درین کار ارباب حیا نیست **قوله** بعض شافعیه مثل ابو الخیر سخاوی
و ابو شامة ظهیر الدین جعفر و شیخ نصیر الدین که این عمل را بدعت حسنه گفته اند مدفوع ست بعدم
تقسیم بدعت بسوی حسنه و سیئه اول قسمت بدعت باستحسان و اساءت ثابت کنند بعد این
عمل را بدعت حسنه گویند **اقول** ثبوت استحسان بدعات حسنه از صحابه کرام و دیگر ائمه عظام از
حنفیه و شافعیه و غیرهم از ماسبق بوضوح رسیده و صحت انتسابش بعدم علام بودنش بدلیل اتفاق
محققین مستندین صاحب رساله نقل گردیده بلکه صاحب تحفه السفیه نقل اجماع فرق اسلامیه
همان پرداخته که قولش شجره خبیثه وسوسه روافض و اسماعیلیه و بابیه را از بیخ و بن قطع ساخته
و ثانیا با لفظ بلفظ بعض شافعیه محض ای تغلیط عوام ست چه استحسان این عمل بتصریح محققین فقها
حنفیه و غیرهم تا استناد صاحب رساله بنقول مشهوره معتمده ثابت و معلوم و اسمای چندی
از علمای کرام و محققین اعلام درماسبق هم مرقوم **قوله** استناد باشخاص مقلدین مجتهد دیگر معتبر نیست
خاصه مقلدان مذهب حنفی را که قائل بافضلیه بودن امام خود اند و اگر عاملین عمل مولد درین مسئله
غیر مدلل اقتدا بشافعیه کنند مکان جائز دارند باید که در امور دیگر معمول شوافع که مدلل اند
بدلائل بسیار مثل تامین بالجهر و رفع الیدین و ترجیع فی الشهادتین و غیرها من العبادات نیز
اقتدا بآنحضرات نمایند الخ **اقول** اولا که درین مسئله اقتدا بشافعیه چه ضرور ست چنانکه علمای
شافعیه قائل جواز این عمل اند همچنان محققین عظام از علمای حنفیه که حاوی فروع و اصول اند

مذہب آمدہ و محقق و مدقق طریق خود اند تصریح باستحسان این عمل فرمودہ اند و سندنا و محققین شا ابیه
برای تائید کلام چیزی دیگر ہست و تقلید مذہب ایشان امری دیگر ہست و ثانیاً در امریکه از مجتہد مذہب خود
منقول نباشد اما مخالفت با اصول ہم نداشته باشد اگر بعلمای محققین مذاہب دیگر مذاہب حقہ اہل سنت که
آنحضرات ہم از ائمہ دین متین و ارکان شرع مبین اند استناد نمودہ آید بلکه اقتدا جائز داشته شود مستلزم
آن نیست که اموریکه صریح مخالف ارشاد و اجتہاد مجتہد مذہب یا مخالف اصول مذہب خود باشند
و از تحقیق مجتہدین مذہب خود نسخ آن امور یا مرجوحیت آنہا بروایات معتمدہ صحابہ کرام بثبوت رسیدہ باشد
در آنچو امور ہم ترک اتباع مجتہد مذہب خود و تقلید مذاہب دیگر لازم گردانیدہ شود این بحکم صاحب رسالہ
الزام بالا یلزم و قیاس مع الفارق ہست **قوله** حیف ہست که در عمل بدعت اقتدای غیر روا دارند
و در عمل سنت محض تغییر پذیر نبد الخ **اقول** منشاء این طعن قبیح جہل صریح ہست محل نزاع که تجویز استحسان
عمل مولد ہست و استاد صاحب رسالہ و اساتذہ و اساتذۂ اساتذہ شان ہم قائل آن اند ہیچگونه از نصوص
احادیث و تصریح مجتہدین ممانعت و یا مرجوحیت آن ثابت نیست و اموریکه آنہا را سنت قرار دادہ
این طعن می نماید اجلہ مجتہدین بسیاری از آن امور مخصوصه خود ممانعت و منسوخیت آن از احادیث
شریفه خاصه مستنبط نمودہ و در بسیاری از آن مرجوحیت سنیت آن بدیگر آثار صحابہ کرام ثابت
نمودہ اند پس طعن عدم پذیرای سنت که برای اظہار تضلیل ائمہ دین بلفظ حیف آوردہ جواب
این حیف که سکت طائفه صاحب رسالہ باشد بجز از سیف چیست **قوله** با بنیان بدعات و محدثات الخ
اقول در حق قائلین استحسان عمل مکرم و عاقدین مجلس ذکر معظم باین طعن فاسد و ناصواب پرداختن
نزد اولی الالباب خاک بر آفتاب انداختن ہست چون امام جزری صاحب حصن حصین و امام قسطلانی
و ملا علی قاری و محدث دہلوی و شیخ عبد الوہاب متقی و غیرہم از محبان و محبوبان بارگاہ صاحب لولاک
و دوامثان در درگاہ پیغمبر پاک و پیشوای دین و قدوہ شرع مبین نزد کافه اہل دیانت و ایقان زیادہ
از آفتاب روشن و عیان ہست اگر کسی از کور باطنی خود این ائمہ ہدی را از اہل ضلالت انگارد و یا از بغضان
و مبغوضان جناب خاتم رسالت شمارد فی الحقیقت روی خود سیاہ می سازد و خود را در خارستان
ضلالت می اندازد ع گر نبیند بروز شپرہ چشم چشمهٔ آفتاب را چه گناہ **قوله** فصل دوم در پاسخ
شبہات مجوزین عمل مولد الخ **اقول** بتقریر عقاید اہل سنت در ملکات تزویر خود و بحذف بعض مقدمات

وقلت ابعض و عدم فهم مراد در بعض بلفظ اشبهه تعبیر می نمایند بیلم جواب هر چه در ذهن می آید بی باکانه می سرایند واز غایت بی شرمی حقوق حضرات مستندین خود یاد می آرند وانفرد وجگر بند اقوال خود باک می دارند که بهمین حضرات بایشان برای نام استناد می سازند و آنگه برینها گردن می نهند السلطین فی العالمین می نمایند و بر کلام اوشان نظر نمی اندازند که مسلم طعن بلام جواب بمطابقت بر کلام اوشان متوجه میگردد ازانجا که همه جوابا تش از قبیل خرافات و همه تقریرا تش هر خرافات آمیز احقر الطلبه درین رساله اکثر مقصد صرف دفع اوهام بیجا و اظهار لغویت دعاوی مشعله سنت به بسط اقتصار برجوابات اکتفا در استحسان عمل مولدیان و مستقیمین بیت حاجتی ندیده متوجه بیان فسادات اجوبه صاحب رساله گردیده قوله تحقیق بدعت در مقدمه گذشت الخ اقول ازما سبق ثابت گردیده که آنچه در مقدمه بنام تحقیق آورده مخالف تحقیق محققین بلکه مخالف اتفاق هست بیت الرائش محض که سد و بنای الفاسد علی الفاسد ثبت العرش ثم انقش قوله اگر وجود آن فعل از حضرت مقدس نبوی واقع شود بیان سنت گردد واگر آن فعل با وجود مقتضی عدم مانع بوجود نیاید ترک آن فعل از سنن هدی بود الخ اقول واجب که اولا یعنی مانع و مقتضی دریافت می شود من بعد قدم در رد و ابطال اقوال ائمه اعلام می فرمود از شهادت صحابه کرام واضح که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسیاری از امور خیر با وجود یکه محبوب طبع مبارک می بود صرف شفقة علی الامة هم بر استقام ترک اینها می فرمود ونیل و پاک این بعانی ایرا پیشتر پیداست اعتراض این حضرات بدین خرافات محض بی سر و پاست بالجمله ترک آنحضرت را صلی الله علیه وسلم تحریم و ممانعت لازم نیست البته در صورتیکه کدامی قرینه خاصه حسب فهم مجتهدین بر کفه اجتناب از کدامی فعل دلالت کند آنوقت البته ترک آنحضرت بایت معنی دلیل ممانعت می تواند شد قوله چنانچه کرا هی اذان عیدین و نماز نفل بعیدگاه الخ اقول ولا ذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم را که علی الاطلاق مرغوب شارع هست و مقید بهیئت و مخصوص بقیدی نیست بر خصوص تقریب سنت اذان برای عیدین که مخصوص فرائض هست قیاس نمودن از ان حکم ضلالت استنباط کردن قیاس مع الفارق هست که در عیدین مسلمانان برای صلوات مخصوصه البته خصوصیت قول و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم ضروری هست وامر یکه از قول و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت نباشد اعتبار آن امر مخصوص بطور سنیت برای کدامی وقت نمی شود وعلما تصریح فرموده اند که اگر در عیدین هم بجای اذان کدامی کرد یا رنه بطور سنیت بلکه بطور عادت

خلق گفته شود البته حسن است که مندرج ست در عمومات شارع ملا علی قاری علیه الرحمه در مرقاة از باب
العیدین در فصل ثالث در شرح لا اذان و لا اقامة و لا نداء گفته فینبغی ان یفسر النداء بالاذان
لانه یستحب ان ینادی لها الصلوٰة جامعة بالاتفاق و عن ابن الزبیر رض انه اذن
لهما و قال ابن المسیب اول من اذن لصلوٰة العیدین معاویة رضی الله تعالی عنه الخ و ثانیا
در خصوص اذان عید هم که از مجتهدات بعض صحابه کرام بوده اطلاق ضلالت بطوریکه داخل حقیقت
بدعت ست محل کلام ست و حال بطلان قیاس بر نفل قبل عید و صحیح نبودن اطلاق ضلالت
بر فاعل و مجوز و مستحسن آن و تعارض روایت منقوله صاحب رساله بروایت ممانعت نفرمودن
حضرت امیر المومنین کرم الله وجهه از آن که دیگر مفسرین و فقها نقل فرموده اند از ماسبق ظاهر ست
قطع نظر از آنچه میگوییم که همان حضرت امیر کرم الله وجهه قایل تجویز و استحسان جهر تکبیر در عید فطر
بوده اند با وجودیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عید فطر ترک آن فرموده اند و صرف در عید اضحی
جهر نموده اند بلکه بعض فقها را در ثبوت جهر از آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام در عید اضحی کلام ست
در غنیة المستملی در بحث اختلاف حضرت امام اعظم و صاحبین رضی الله تعالی عنهم در جهر تکبیر
فطر و عدم آن بعد ذکر دلائل طرفین جواب آن فرموده والذی ینبغی ان یکون الخلاف
فی استحباب الجهر و عدمه لا فی کراهته و عدمها فعندهما یستحب الجهر و عنده
الاخفاء افضل لان الجهر قد نقل عن کثیر من السلف کابن عمر رض و علی رض و ابی امامة
الباهلی رض الخ حالا صاحب رساله را باید از خرافات خود توبه نماید که از قول فاسدش حکم
ضلالت صحابه کرام لازم می آید معاذ الله من ذلک لفساد قوله و تخریج ابن حجر و تمثیل
آن بصوم عاشورا قیاس مع الفارق ست الی قوله در ینجا احیای سنت موسوی نیست
تبیین این استنباط غفلت مناط بقیاس محض بی اصل و بی اساس ست الخ اقول منشاء این طعن
و ملام بر کلام ائمه اعلام خود رائی و عربده روائی ست باید دریافت که غایت تکاپوی اهل
سبطین شرف ایام ولادت با سعادت و منکرین استحباب عاده شکر نعمت همین ست که ایام
لاحقه را با زمان سابقه موافقتی پیدا نیست و برای ادای شکر نعمت بعد مرور زمان اصلی
در شرح صحیح بخاری امام حافظ ابو الفضل ابن حجر بجهت دفع این وهم اصلی برای استحباب

اعادهٔ شکر نعمت و ادای آن بعد مرور زمان در نظیر آن یوم از شرع شریف ذکر فرموده حالا خرافات
صاحب رساله باید دید که چقدر سرگردان گردید و یک لفظ هم نفهمیده و با وجود آن الفاظ تشنیع
ائمه دین مستندان مقتدایان خود که سنت جاهلان است بر زبانش رسید اما حیف که مضمون
این شعر از کسی شنیده یا ناطح الجبل الراسی لتصدعه ارحم علی الراس لا ترحم علی الجبل
از منسوخیت ازواد صوم عاشورا و مشروعیت صوم تاسع مع العاشر و بودن علتش موافقت جناب
موسی علیه السلام مضرتی با امام عسقلانی رسیده پس بهمه تطویل لاطائل صاحب رساله عبث
گردیده حضرت موسی علیه السلام که برای شکر نعمت پروردگار عبادت او تعالی ادا نمودند و جناب
حضرت خاتم رسالت بعد مرور دهور از وفات حضرت موسی علیه السلام در نظیر آن یوم اعادهٔ شکر
نعمت بعبادت بقصد موافقت حضرت موسی علیه السلام فرمودند اصلی اصیل برای استحباب اعادهٔ
شکر نعمت بعد زمان طویل در نظیر آن زمان بثبوت رسیده و قول مبطلین و منکرین مردود گردیده
دانا نیک میداند که اعتراض فاسد مبطلین بعد ورود حدیث جناب خاتم رسالت هم وارد نمی تواند شد
که آن عاشورا که حضرت موسی علیه السلام در آن نعمت نجات یافتند و ادای شکر آن نعمت در آن
عاشورا نمودند صدها سال قبل گذشته پس این عاشورا با آن عاشورا چه مناسبت و این شکر را
که بعد مرور دهور از ظهور نعمت بود به شکر موسی علیه السلام چه موافقت الی غیر ذلک من الخرافات
والوساوس عصمنا الله تعالی من تلك الاوهام والهواجس باقیماند احتمال اینکه صاحب رساله قدم
بر جهت تمسخری انداز و متنبه گردیده از ثبوت بودن صوم آنحضرت صلی الله علیه وسلم بقصد
ادای شکر نعمت و اعادهٔ آن در موافقت جناب موسی علیه السلام نیز انکار سازد چنانکه چندی
از سفهابدان تفوه می نمایند گوییم این احتمال مخالف روایات کثیره از احادیث صحیحه و تحقیقات
ائمه دین از شراح حدیث است علامه عینی در شرح صحیح بخاری آورده قال الامام الطحاوی بعد ان
روی الحدیث ففی هذا الحدیث ان رسول الله صلی الله علیه وسلم انما صامه شکرا لله
عز وجل فی اظهاره موسی علیه السلام علی فرعون فذلك علی الاختیار لا علی الفرض وفیه
بحث لانه لقائل ان یقول لا نسلم ان ذلك علی الاختیار دون الفرض لانه علیه السلام
امر بصومه والامر المجرد عن القرائن یدل علی الوجوب وکونه صلی الله علیه وسلم صامه

شکراً لله لا ینافی کونه للوجوب کما فی سجدة ص فان اصلها للشکر مع انها واجبة الخ
این ست حال جواب تخریج حافظ ابن حجر که صاحب رساله بکمال جانفشانی باظهار تجرد خود اشعار بغفلت
علامه ممدوح دران پرداخته و بی باکانه کلمات طعن و تشنیع تحریر ساخته و همبرین قیاس حال تخریج
حافظ سیوطی باید فهمید که صاحب رساله با وجود تطویل کلام باصل مرام نرسید **قوله** تخفیف عذاب
ابولهب بر تقدیر صحت فعل حضرت الٰهی ست بنده را اقتدا بافعال حق جل وعلا و قیاس نمودن
بران مشروع نیست الخ **اقول** بر تقدیر تسلیم صحت روایت تخفیف عذاب ابن مقال فاسد ست چه از ان
روایت که ظهور اثر نعمت بابرکت در یوم الاثنین و پسندیدگی حق تعالیٰ اظهار فرحت ولادت را
ظاهر ست پس البته برای رفع قول منکرین و اثبات برکت ایام ولادت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم و بقاء آن
برکت و نظائر یوم ولادت اصلاً بثبوت رسیده و جواب صاحب رساله کی متوجه گردیده کجا ثبوت بقاء شرعیت ولادت و نظائر ایام
ولادت و برکت و حسن جوان نعمت و کجا اقتدای بنده بافعال خاصه الٰهیه **قوله** ادعای توارث الخ
اقول این جواب متوجه نیست که استدلال به توارث علمای اسلام و اعاظم دین و اکابر مسلمین جم غفیر
از اعاظم عرب و عجم بوده پس گو معنی اصطلاحی اصولی اجماع بران صادق نیاید اما انکار ثبوت توارث
از جم غفیر و جماعت کثیر علما و اعلام و قضاة و مفتیان اسلام و اعاظم دین و اکابر مسلمین نتوان نمود
مگر آنکه صاحب رساله و طائفه او آنهم حضرات کرام را جهال و ضلال گویند و بحسب ظاهر تصریح این کلمه
از صاحب رساله مستبعد ست که خود هم آنحضرات را داخل فقها و محدثین میداند و سندی آرد و پس
بر تقدیر تسلیم اختلاف هم حکم ضلالت و مسئله اجتهادیه باطل خواهد بود و ثانیاً صاحب رساله بنام
جواب تطویل می سازد و در کتب مستندین هیچ پیش نظرش نمی اندازد و محققین مستندین صاحب رساله که در مسائل
مختاره خود بدلیل توارث حسن آن ثابت می نمایند و با خود مفتی بهش آن قرار میدهند کجا اجماع
تام است از صدر اول و غیر هم ثابت نموده اند و کی برین شرط عمل فرموده اند در در مختار در بحث تکبیر بعد نماز
عید آورده و لا بأس به عقب العید لان المسلمین توارثوه فوجب اتباعهم و علیه البلخیون
ولا یمنع العامة من التکبیر فی الاسواق فی الایام العشر وبه نأخذ بحر و مجتبی و غیره و هم
در بحر در بیان خطبه آورده و فی التجنیس و ذکر الخلفاء الراشدین مستحسن بذلک جری التوارث
وبذکر العمین الخ **قوله** باید که اهل اجماع کسانی باشند که مجتهد بوند الخ **اقول** این قول هم متوجه نیست

اگرچه اجتهاد وشرط اجماع اصطلاحی اہل اصول است اما در مسائل فرعیه اتفاق محققین ہم باوجود
عدم اعصار برای حجیت مثل اجماع مصطلح کفایت میکند در مسلم در بحث اجتهاد فی المذاہب آورده
علی ان اتفاق العلماء المحققین علی عدم الاعصار حجة کالاجماع الخ قوله نیست آن بزرگواران
که باستحسان واستحباب این عمل قائل اند بخیر است ودر تورع وطہارت این کرام شک نیست
لیکن این قول مردود است بانیکه کلام عباد وزہاد بی اجتهاد واستنباط شرعی ہرگز صالح عمل
نیست الخ اقول چنانکه در تورع وطہارت این کرام شکی نیست در بودن آنحضرات از ائمه
اعلام ومحققین دین اسلام وارکان شرع مبین حضرت سید الانام صلی الله تعالی علیه وسلم ہم
ہیچگونه شکی نیست وگو اجتهاد مطلق استقلالی ایشان را حاصل نیست اما تبحر علوم دینیه جامعیت
اصول وفروع مذاہب خودہا بلکه تحقیق وتدقیق برطبق اصول مجتهدین حاصل بالیقین است
پس استحسان این ائمه کرام که موافق بکتاب وسنت ومندرج در عمومات مندوبات شریعت مطہره
است ومخالف بکدامی سنت نیست البته صالح عمل است ونسبت ضلالت وتهمت معارضه
کتاب وسنت بران ائمه امت محض بیجا ومهمل است قوله ومن ثم قال فی مجالس الابرار
ومن لیس من اهل الاجتهاد من الزهاد والعباد فهو فی حکم العوام لا یعتد بکلامه
انتهی اقول استناد بکلام مجالس الابرار ہمان مثل است که جمله لا تقربوا الصلوة را پیش نظر دارند
وکریمه وانتم سکاری را پس پشت انداخته کان لم یکن انگارند این قدر خیال نکرده که صاحب
مجالس ہمین قول استثنا ہم نموده ومتصل ہمین قول نوشته الا ان یکون موافقا للاصول والکتاب
المعتبرة الخ پس این عمل که اولیاء کرام التزام واہتمام آن فرموده اند موافق کتب معتبره مشہوره ائمه
اعلام است که حاوی فروع واصول محقق معقول ومنقول بوده اند قوله استدلال باین حدیث درین
محل بی محل است الخ اقول حال کمال حضرات نجدیه قابل تماشا است از ہیچ ائمه برای اثبات
مدعیات خود بجوشش وخروش دلیل میگیرند ہمان دلیل را وقت ذکر مخالف لیل میگیرند وانشه
براہل دانش مخفی نباد که وہابیه دہلی وقنوج در رساله تفہیم المسائل که بکمال جد وجهد برای حفظ آبروی
مقتدایان خود در سالها سال بتالیف آن پرداخته اند در مسئله استمداد باوجود اقرار اختلاف
صرف لفظ لیس در بین الفقها را که در کلام محدث وبادی واقع گردیده سند خود نموده اند

تصریحات دهلوی علیه الرحمه که در همان مقام و در کتاب بجمله از ان کتاب کتاب جامع البرکات و جذب القلوب
و تکمیل الایمان و غیرها بر اهی ارغام منکرین بتفصیل تمام نوشته اند چشم پوشیده چه قدر بلند آهنگی ساخته اند
حیث قال اتباع عامه فقها و جماعت ایشان واجب ست زیرا که امام احمد در مسند خود از معاذ بن
جبل رضی الله عنه آورده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان ذئب الانسان کذئب
الغنم یاخذ الشاة القاصیة والناحیة وایاکم والشعاب وعلیکم بالجماعة والعامة و
ابن ماجه در سنن خود از انس رضی آورده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتبعوا السواد
الاعظم فانه من شذ شذ فی النار و ابو داؤد از ابو ذر رضی روایت میکند قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من فارق الجماعة شبرا فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه
شیخ عبد الحق در ترجمه مشکوة بذیل حدیث اول می نویسد اشارت ست بآنکه معتبر اتباع
اکثر و جمهور ست چه اتفاق کل در همه احکام واقع بلکه ممکن نیست و در شرح حدیث ثانی حسین بن
عبد الله طیبی ناقلا عن المفردات می نویسد والسواد یعبر به عن الجماعة الکثیرة الی ان
قال پس ازین مذکور صاف واضح شد که اتباع کثیر و جماعت لازم ست الی آخره افسوس که صاحب
رساله بر رسائل مسائل فارسیه مولفه مقتدایان مذهب حقه هم نرسیده و بی فائده در پی تجهیل و تحقیر
بلکه تضلیل و تکفیر ائمه اهل حق گردیده اما آنچه نوشته آری حمقا جهالت کیش و سفها ضلالت اندیش
فریب میخورند و میدانند که اینقدر انبوه کثیر از علما چگونه بر راه باطل و ناصواب سلوک خواهند کرد
الی قوله حدیث اتبعوا السواد الاعظم از اهل کتابت خود شنیده توثیق عقیدهٔ خویش می کنند
الی آخره جوابش این امر همین بس ست که اهل مذهب صاحب رساله هم بحواله شرح ائمه دین از احادیث
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم لازم بودن اتباع کثیر و عامه علما و جمهور محققین ثابت کرده اند
فما هو جوابکم فهو جوابنا قوله نمیدانند که ارباب حق از قدیم اندک بوده اند و خواهند بود کما
فی التنزیل الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات وقلیل ما هم الخ اقول برای ابطال استدلال
برای اتباع سواد اعظم بذکر آیات کریمه فی فهم مطالب آنها پرداختن و این امر که ارباب حق اندک بوده اند
و خواهند بود و آنرا ثابت ساختن و خود را از ارباب حق قرار دادن و ائمه مشهورین و محققین دین متین را
از اصول دین منحرف هم پنداشتن و در زمرهٔ اهل ضلالت شمادن اتباع هوا محض ست که این سواد

پیش نموده و اہل حق ابطال آن فرموده اند در تحفہ اثنا عشریہ در فصل ثانی از باب مکاید گفته
کید یازدہم آنکه گویند مذہب اثنا عشریہ حق ست و مذہب اہلسنت باطل زیرا که اثنا عشریہ اکثر
اوقات و اکثر بلدان قلیل و ذلیل مانده اند و اہلسنت کثیر و عزیز و خدا تعالی در حق اہل حق فرماید
وقلیل ما ہم و نیز فرماید وقلیل من عبادی الشکور و درین تقریر تحریف کلام الہی ست و تغلیط
مدلول آن زیرا که حق تعالی در حق اصحاب الیمین این است فرموده است ثلة من الاولین وثلة من الآخرین
و جائیکه بقلت وصف کرده ست کما قال ولا تجد اکثرہم شاکرین و فی الواقع شکر که صرف العبد
جمیع ما انعم الله علیه الی ما خلق لاجله است مرتبه ایست عزیز الوجود درینجا بیان حقیت و بطلان
مذاہب نیست بیان قلت شاکرین و کثرت غیر آنہاست و ہمچنین در آیه قلیل ما ہم بیان آنست که
عامل بجمیع اعمال صالحه کیابست الا الذین امنوا وعملوا الصالحات وقلیل ما ہم و درین آیات ہم
ذکر عقاید حقه و غیر حقه نیست و اگر قلت و ذلت موجب حقیت شود باید که نواصب و خوارج
و زیدیه و اسمعیلیه و ناوسیه احق و اولی بالحق باشند از اثنا عشریه که بسیار قلیل اند بلکه حق تعالی
در کتاب عزیز خود جابجا ظہور و غلبه و تسلط در شان اہل حق وعده میفرماید ولقد سبقت کلمتنا
لعبادنا المرسلین انہم لہم المنصورون وان جندنا لہم الغالبون و جای دیگر
ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثہا عبادی الصالحون و جای دیگر
وعد الله الذین امنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنہم فی الارض کما استخلف الذین
من قبلہم ولیمکنن لہم دینہم الذی ارتضی لہم الی غیر ذلک من الآیات و در احادیث جابجا
باتباع سواد اعظم امت و موافقت با جماعت تاکید فرموده الی آخره انتہی قوله اگر مقصود شما
ازین لفظ مراد باشد که غالب نسبت باہل ایمان سواد اعظم اند اتباع ایشان واجب ست و اگر مقصود نسبت
با امت پیغمبر است مرحومه نیز اصحاب ملل باطله نسبت باہل حق سواد اعظم اند چه در حدیث
وارد ست ستفترق امتی الحدیث و پیداست که ہفتاد و دو ملت نسبت به یک سواد اعظم است
پیروی آنہا واجب الخ اقول قطع نظر از آنکه علمای محققین از فقہا و محدثین بنا بر حکم اتباع جمہور
علمای دین و اکثر ایشان استدلال باین ارشاد حضرت سید المرسلین صلی الله تعالی علیه وسلم فرموده اند
صاحب رساله حقیقت فہمید که کبار او ہم سنت و بدان نموده اند پس بر صاحب رساله است دفع این

تعارض جواب ازین تناقض اما احقر را که مرام بیان مطلب است نه قصد مجادله و شغب پس مختصر میگویم
که ایجاد احتمال اول بر ارشاد آنحضرت است اذا اختلف الناس فعلیکم بالسواد الاعظم محض
الحاد است اما آنچه باحتمال ثانی لازم گردانیده و آنچه در دلش آمده بی باکانه بقلم رسانیده جوابش آنکه
در مسلم و شرح آن موجود است **اقول** کثرة الفرق لا یستلزم کثرة الاشخاص بل یجوز ان یکون
اشخاص الفرقة الواحدة اکثر من اشخاص سائر الفرق فوحدة الفرقة الناجیة لا یوجب
کون الحق مع الاقل الخ پس اصحاب فرق باطله را نسبت باهل حق سواد اعظم قرار دادن باطل است
و در انجاح الحاجه حاشیه ابن ماجه که در دهلی مطبوع گردیده است و معتمد این طائفه است نقل نموده
فهذا الحدیث معیار عظیم لاهل السنة والجماعة شکر الله سعیهم فانهم هم السواد
الاعظم وذلک لا یحتاج الی برهان فانک لو نظرت الی اهل الاهواء باجمعهم لا یبلغ
عددهم عشر اهل السنة والجماعة فاما اختلاف المجتهدین فیما بینهم وکذلک اختلاف
الصوفیة الکرام والمحدثین العظام والقراء الاعلام فمع اختلافهم لا یضلل احدهم
الاخر الخ قوله کذا فی بحر المذاهب انتهی **قوله** پس ثابت شد که مثبتین افضل و سواد اعظم اند
نسبت بمانعین عمل مولد الخ **اقول** اولا که افضلیت و اعظمیت و اکثریت مجوزین در [illegible]
علی ممر الاعصار از کتب معتمده علما ثابت است و اگر کسی را شک و شبهه افتاده است محققین
قولش مردود ساخته اند اگر [illegible] را رجوع بآن کتب کبیره و صغیره مثل شرح شامی و [illegible]
و ما ثبت بالسنة [illegible] رساله السنا خود رجوع نماید و مختصر آن در رسائل
دیگر رساله هم منقول است و ثانیا کبرای طائفه هم از ان انکار نمودن نتوانستند از همینجاست
که در تفهیم المسائل بمقتضای آنکه دروغگو را حافظه نباشد لاچار گردیده و از تناقض و تهافت
کلام هم نا اندیشیده در مسئله نوشته که ما را از نظر ثبوت دلیل یا بینه بر کثرت اقوال **قوله** سکوت
صدر اول در این باب اشخاص شهید را با مانعین یکذات کرده است الخ **اقول** اولا هرگاه
سکوت شارع در بیان احکام مستلزم منع مسکوت عنه نیست تا دیگران چه رسد و ثانیا
میگوییم که بدلیل استحسان اجلاء صدر اول امام بخاری نام خیر را با وجود اطلاق محدث و بدعت
[illegible] آنست که [illegible] بدعت حسنه اند

صدر اول و صدر اول را با مجوزین درین باب یکذات گفته آید قوله پس متعین شد که ثبوت مراد از سواد اعظم
نگر جماعت اصحاب یا جماعت علماء راسخین الخ اقول بعد از آنکه صاحب رساله سرگردانیها در تعیین مراد
نموده قرار بدین قول کرد حالا اگر چیزی انصاف دارد باشد و بگوید که بیان آید که بودن امام ابن حجر
و قسطلانی و سخاوی و عسقلانی و صاحب مجمع البحار و ملا علی قاری وغیرهم در اعصار خود از
علماء راسخین دین متین و حامیان شرع مبین و بهترین مردم روشن تر از آفتاب است پس امریکه
این حضرات محققین و امثال اینها از علماء کبار علی مر الاعصار قرنا فقرنا در کتب مشهوره معتمده بیان
آن فرمایند و حسن آن از مضامین احادیث شریفه استنباط نمایند و آنرا ثابت دارند بر خلاف آن رفته
قولش در کتب مشهوره معتمده مردود فرمایند ثبوت آن از سواد اعظم چرا ثابت نیست اگر کوئی که اینها
مجتهد مطلق نبوده اند و منصب اجتهاد استقلالی نداشتند گوئیم مجتهد [illegible] از اصول [illegible]
مجتهدین و بلکه راسخ در تحقیق احکام دین متین داشتند اگر [illegible]
حسن این امر نباشد لا اقل حکم ضلالت بر مجوزین آن چگونه جایز خواهد بود قوله و برین قیاس است قول
از حدیث من سن فی الاسلام سنة حسنة الحدیث که سن بمعنی احیاء است نه بمعنی ایجاد و احداث الخ اقول
شراح حدیث از محققین تصریح فرموده اند که سن بمعنی مطلق [illegible] است که شامل است احیاء
طریقه سابقه و ایجاد طریقه مبتدعه هر دو را مفهوم سن شامل است علامه شامی در رد المحتار آورده و قال
العلماء هذه الاحادیث من قواعد الاسلام وهو ان کل من ابتدع شیئا من الشر کان علیه
مثل وزر من اقتدی به فی ذلک وکل من ابتدع شیئا من الخیر کان له مثل اجر کل من یعمل به الی
یوم القیمة وتمامه فی آخر عمدة المرید و همچنان است در شرح صحیح مسلم از امام نووی و مجمع البحار وغیرها
طرفه آنکه اینجا از بودن سن بمعنی اوجد انکار دارد و خود در رساله قول الحق نام می نگارد در حدیث شریف آمده
من سن سنة سیئة فله وزرها ووزر من عمل بها یعنی هرکه طریقه بد ایجاد کند بروی گناه است الخ
قوله استدلال بر تعامل بلا وجه عجب چه عجم محض بیجا و نا صواب است الخ اقول [illegible] از ائمه دین علماء
راسخین تصریح فرموده اند که البته تعامل و اعتیاد مسلمین [illegible] داخل مستحسن
و مستحباب بلکه [illegible] شاهد حدیث شریف حکماً داخل است [illegible] العلم فرموده والاشرار بالمساعدة
فیما الوینه عنه [illegible] بدعة الحجة الاسلام در کیمیای سعادت [illegible]

آنرا بدعت فرموده و اینهمه اگرچه بدعت است و از صحابه و تابعین نقل نکرده اند ولیکن نه هرچه بدعت بود مطلقا بد که بسیار است بدعت نیکو باشد پس بدعتی که مذموم است آن بود که مخالف سنتی بود اما حسن خلق و مل مردم شاد کردن در شرع محمود است و هر قومی را عادتی است با ایشان مخالفت در اخلاق ایشان بد خوئی بود و رسول صلی الله علیه وسلم فرموده خالقوا الناس باخلاقهم و چون این مردم باین موافقت شاد شوند موافقت ایشان سنت بود الخ و صاحب رساله بحواله فتاوی غیاثیه و غیره حجت بودن تعامل خاص و شرط بودن اتفاق جمیع بیان نموده و بازه حکم آنرا محال قرار داده و قطع نظر ازانکه این دعوی او لابد تقدیر تسلیمش از حجیت تعامل انکار ساختن است ناشی از علماء مذکورین که اعتبار اتفاق و بودنش از صدر اول شرط ساختند مراد این است که تعاملی که صلاحیت تقیید اطلاق داشته باشد همان است که از صدر اول بالاتفاق استمرار داشته باشد پس اگر در عصری ملکی بعرف خاص امری که تحریم آن از شرع ثابت باشد مروج گردد البته این تعامل و عرف موجب صحت تقیید اطلاق نمی تواند شد و اگر علی الاطلاق نفی اعتبار عرف خاص و تعامل بعد صدر اول مراد داشته شود مخالف تحقیقات محققین است علامه شامی در حاشیه در مختار در شرح قول مصنف که از اشباه نقل نموده المذهب عدم اعتبار العرف الخاص لکن افتی کثیرون باعتباره وعلیه فیفتی بجواز النزول عن الوظائف بمال الی آخره می نویسد قال فی المستصفی التعامل العام ای الشائع المستفیض والعرف المشترک لا یصح الرجوع الیه مع التردد فی محل آخر منه ولا یصلح مقیدا الا انه لما کان مشترکا کان متعارضا ان یجری و فی الاشباه عن البزازیة وکذا ای تفسد الاجارة لو دفع الی الحائک غزلا لینسجه بالثلث ومشائخ بلخ وخوارزم افتوا بجواز اجارة الحائک للعرف وبه افتی ابو علی النسفی ایضا والفتوی علی جواب الکتاب لانه منصوص علیه فیلزم ابطال النص فافادان عدم اعتباره بمعنی انه اذا وجد النص بخلافه لا یصلح ناسخا للنص ولا مقیدا والا فقد اعتبروه فی مواضع کثیرة وافاد ما مر ایضا ان العرف العام یصلح مقیدا الی آخره **قوله** بدعت نیکو و حسن بدعت نیکو الخ

اقول بدان معنی که بر مستحسنات مندرجه مندوبات شریعت ائمه صدر اول و دیگر ائمه دین از متقدمین و متاخرین اطلاق بدعت فرموده اند بدان معنی لفظ بدعت هیچ منافاتی بحسن ندارد

وبعضی که بدعت منافاتی بحسن وارد و بر مستحسنات جمهور ائمه دین عموماً و بیرون عمل خصوصاً صدق ندارد
قوله اما تعامل حرمین الخ **اقول** قطع نظر از انکه عرف مسلمین و تعامل بلاد اسلام را ائمه دین و فقهاء
محققین عموماً معتبر انگاشته اند تعامل حرمین شریفین زادهما الله تعالی شرفاً خصوصاً موجب حسن
وسند و بیت و مخالفت آنرا مستلزم قبح و کراهت نگاشته اند و مراد از ان تعامل استحسان علماء و ائمه حرمین
طیبین و اعیان آن بلدین شریفین داشته اند در هدایه در بیان تراویح فرموده والمستحب الجلوس بین
الترویحتین مقدار الترویحة وکذا بین الخامسة والوتر لعادة اهل الحرمین الخ اما آنچه صاحب
رساله بعض عبارات متضمنه مبتلا بودن بعض ساکنین حرمین بقلت علم و افعال سیئه محرمه شنیعه
پیش نموده کلام را بی فائده محض طول داده بجائیکه از غیظ و غضب دل خود بدگوئی کسانیکه در کتب
شرع شریف بکف لسان و غض بصر از ذکر مساوی آنها امر فرموده اند و برای حسن اسباب آنها ارشاد
نموده اند بمیان بیان می نمد فائده دیگر نمی دهد البته بی شک و شبهه کسیکه در حرمین طیبین محرمات
شرعیه بعمل آرد آن افعال او لیاقت اتباع ندارند اما این از کجا که تعامل ائمه محققین حرمین طیبین
و علماء راسخین آن بلدین مکرمین قابل استناد نباشد و برای تضلیل و تکفیر آن محبوبان شارع اعتقاد
قلبیه رواج شرک و کفر و ضلالت در اهالی آن اماکن مقدسه بر خلاف مضامین احادیث شریفه نموده
شود **قوله** پاره ایست از حدیثی که موقوفست بر ابن مسعود الی **قوله** در حکم موقوف نوشته
هو لیس بحجة علی الاصح الخ **اقول** اولاً که فقهاء کرام و محدثین عظام حدیث ما رآه المؤمنون
حسناً را مرفوعاً هم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم روایت نموده اند و بدان جابجا در کتب مشهوره
معتمده برای استحسان مستحسنات امت و تعامل عرف و عادت استدلال فرموده اند پس کلام
صاحب رساله با وجودیکه دعوی پختگی خود دارد محض خیال خام ست و بیجا سند می آرد زیرا
واز کتب مشهوره نشان میدهم شاه ولی الله صاحب دهلوی در همعات گفته اند مشائخ و طرق
که مناسبتی بهر دو جانب دارد و کالبرزخ ست کما لا یخفی استنباط کرده اند قال النبی صلی الله
علیه وسلم ما رآه المسلمون حسناً فهو عند الله حسن رواه محمد فی الموطا تعلیقاً الخ
و در برجندی شرح مختصر وقایه فرموده فان العرف ایضاً حجة بالنص قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما رآه المسلمون حسناً فهو عند الله حسن الخ وثانیاً اگر

بودنش بر حضرت ابن مسعود رض ایراد لیس بحجت صحیح خواهد بود تا بسیاری از احتجاجات کبرای طائفه هم
رد و بطلان خواهد شد و این از آنجا که احتجاج بموقوف برای خود صحیح و برای دیگران قبیح است قوله
پس مراد از مومنین مجتهدین باشند که در صفت اسلام کامل اند صرفا للمطلق الی الکمال الخ اقول
اینقدر که مراد از جنس مومنین علماء کاملین اند نه عوام و جاهلین از مومنین درست و درست فی الحال
و قبل ست اما تخصیص و حصر مجتهد و آنهم به مجتهد مستقل و آنهم در قرون ثلثه یا در قرن صحابه بین البته
بجهت مخالفت استدلال فقهاء محققین و مزاحمت شرح محدثین معتمدین نامقبول ست و هم فی نفسه
بی دلیل ملا علی قاری علیه الرحمه در مرقاة فرموده والمراد بالمسلمین زبدتهم و عمدتهم وهم العلماء
بالکتاب والسنة الابعاد عن الحرام والشبهة الخ و سند عبارت ملفوظ سراج الهدایة تقدیر
صحت نقل هم مفید مدعایش نیست بلکه اوست که در ان عبارت همین قدر مرقوم از لفظ مومنان
در لفظ حدیث خلفاء راشدین و ائمه مذهب اند نه مراد اند نه عوام انتهی پس اگر جماعت ائمه دین از اثبات
شرف ایام ولادت باسعادت و استحباب ادای شکر آن نعمت بانواع عبادت نفی فرموده صاحب
رساله صرف بودن این امر از مستحسنات عوام ثابت می نمود صاحب رساله را گنجایش ذکر آن بود حالانکه
اکابر ائمه دین از علماء محققین مذاهب حقه اهل سنت و محققان شرع مبین و راسخین دین متین که در علوم
دینیه حدیث و اصول و فقه و لواحق آنها تبحری عظیم داشته اند و عامه لاحقین و تمام این طائفه
هم سلسله تلمذ و استناد و فیضیات بآنحضرات دارند این عمل را از مستحسنات پنداشته اند قوله تا اینکه شد
که الف لام برای استغراق حقیقی باشد یعنی هر چیز که نزدیک جمیع اسلامیان خوب است نزد خداوند
نیز خوب است الی آخره اقول بر تقدیر الف لام استغراق اثبات اجماع و اتفاق مردم قاطبه برای
استحسان چه ضرور است چه بودن الف لام استغراق مفید مفاد کل افراد مذهب منصوص است و تحقیق
این امر از کتب مشهوره عربیت و اصول و منطق مثل مطول و اطول و مسلم و شروح آن و غیرها ظاهر است
من شاء فلیرجع الیها پس بر تقدیر استغراق بموجب تدقیق این ارباب تحقیق این معنی خواهد شد که
پسندیده هر مومن پسندیده پروردگار است حالا صاحب رساله فرماید که تقدیر استغراق صاحب رساله را
چه مفید کار است قوله قواعد شرعی و دلائل مذهب حنفی که مفید ضلالت این عمل اند اینک در فصل
بالا اول مبرهن شده اند الی آخره اقول در فصل اول که متعلق با ابطال آن دلائل غلط بیگانه داده

گردانیده بود و بطلان همه تطویلاتش چون روز روشن برو نمود از الفاظ اجمال و ابهام مطالب نتوان گشود و
آوردن عبارات خارج از مقام محض بیکار و بی سود اما قدریکه از طرف خود افزوده همه مخدوش و مردود
و با اینهمه شرائط صحت قیاسات و استنباط از قواعد همه مفقود که از جواب فصل اول اینهمه آشکاره و اعادهٔ
آن درینمقام متضمن تطویل و تکرار **قوله** پیش شما برای استحسان جواز این عمل کدام دلیل ست الخ **اقول**
لو فرضنا که دلیلی دیگر نزد علمای محققین تا استناد مستند صاحب رساله برای جواز این عمل نبود همین
یک دلیل که دلیلی بر حرمت آن قائم نیست برای جواز کفایت می نمود کاش مدعیان ضلالت و ممانعت
این عمل قدری انصاف سازند و سر در گریبان اندازند که محتاج دلیل کیست و معنی دلیل چیست و لو سلمنا
که قواعد آوردهٔ شان تام باشد پس این استنباطی و قیاسی و اجتهادی بیش نیست و به نگاه علمای محققین با
اثبات جواز این عمل این لیاقت نزد صاحب رساله نیست پس مبطلین که باین مرتبه واصل اند بالجمله
لغویت بیان پریشان صاحب رساله ظاهر و عیان ست **قوله** از انکار یک امر که مستحسن عند البعض
باشد نه جمیع هرگز انکار جمیع مستحسنات فقها لازم نمی آید معلوم نیست که منشاء انتزاع این استلزام چیست
الی آخره **اقول** منشاء استلزام اینکه امور یکه بنام دلائل تطویل لاطائل پیش می آرند و آنرا قواعد شرعی
می پندارند در جمیع مستحسنات اجرای آن اجلی ست مثلا همین صاحب رساله که ترک آنحضرت صلی الله
تعالی علیه و آله وسلم را دلیل ثبوت ضلالت و لزوم ممانعت انگاشته و زیادت بر قدر مسنون را موجب
تجویز نسخ کتاب و سنت پنداشته اگر این دلیل مستلزم ضلالت این عمل ست البته ضلالت جمیع مستحسنات
فقهاء کرام از آن لازم ست بلکه کبرای طائفه اسماعیلیه الزام آنست که بهمین جهت امور منقوله از
صحابه کرام و مستحسنات ائمه عظام را داخل بدعت ضلالت مصطلحه می شمارند و قیاس این انکار بر انکار صاحبین
که از قسم انکار مجتهدین فیما بینهم ست نه توان نمود که اول برای طرفین در هر دو جانب دلائل شرعیه موجود
و ثانیا حکم تضلیل و تکفیر بلکه تفسیق و تحقیر هم در آنجا مفقود بر خلاف انکار وهابیه که نوبت به تباین ملت
رسانیده اند و امری را که تا ثبوت کراهت آنهم بدلائل قویه ثابت باتفاق محققین نیست با وجود اقرار
اختلاف هم پایه شرک مستلزم خروج از اصل ایمان و مخل آن گردانیده اند **قوله** در انکار استحسان علماء و مشائخ
هرگز رفع امان از شرعیات نیست الخ **اقول** درینمقام همینقدر بس ست که بر تقدیر صحت بیان حضرت صاحب رساله
ضلالت و فسق اکابر سلسلهٔ صاحب رساله که در سند کتب شرعیه حدیث و تفسیر و فقه داخل اند ظاهر

وانکار ہست پس بر روایات فساق ضالین چگونہ اش اعتماد و اعتبار ہست و این امر یعنی لزوم ضلالت
و فسق علماء دین بر تقدیر صحت روایات صاحب رساله و اکابر سندش را از علماء متاخرین ملوث باین تہمت
می نمایند بلکہ بر تقدیر صحت مذہبش در عدالت صدر اول ہم کہ بسیاری از امور زائدہ بر قدر مسنون
و ماثور را با وجود ترک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و اقرار عدم سنیت و اطلاق محدثات و بدعت داخل
مستحبات و مندوبات ساختہ اند خلل عظیم می اندازد **قولہ** منامات معتمد علیہا نیستند **الی قولہ** البیس
تلبیس و شمن فہمی است **الی قولہ** و ہمچنین ہر چہ از کشف و الہام معلوم شود ضرور نیست کہ صحیح باشد
الی آخرہ **اقول** ذکر الہام و منام صلحاء کرام و اولیاء عظام برای استیناس ہست نہ بطور حجت قطعیہ
و ہر چند ضرور نیست کہ ہر چہ از کشف و الہام و واقعات و منام صلحاء کرام و اولیاء عظام معلوم شود
علی الاطلاق حجت باشد اما بموجب قول مستندین صاحب رسالہ و مستندین مستند ایشان آنچہ از آن
مخالفت بحکم حضرت شارع نداشتہ باشد قبول باید کرد و قاضی ثناء اللہ در سیف المسلول در بیان
الہام فرمودہ کہ آنچہ بدان بدست آید آنرا بمیزان شرع باید سنجید پس اگر شرع آنرا قبول کند آنرا حق
باید دانست و قبول باید کرد و آنچہ شرع آنرا رد کند آنرا خطاء و باطل باید دانست و رد باید کرد و آنچہ
شرع ازان ساکت باشد آنرا نیز قبول باید کرد و قسطلانی در مواہب آوردہ و کذلک یقال فی کلامہ
علیہ السلام فی النوم انہ یعرض علی سنتہ فما وافقہا فہو حق و ما خالفہا فالخلل
فی سمع الرائی الخ در ینمقام روایات چند از مستندین صاحب رسالہ آوردن ضرور ہست تا واضح گردد
کہ ایشان ہم ذکر منامات نمودہ اند و احتجاج و عمل بدان ہم فرمودہ اند شاہ ولی اللہ دہلوی در
قرۃ العینین فی تفضیل الشیخین آوردہ نوع چہلم اشارہ فرمودن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در منام
کہ استسقا از عمر طلب کنید از حدیث مالک الدار قال اصاب الناس قحط فی زمن عمر فجاء رجل
الی قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا رسول اللہ استسق لامتک فانہم قد ہلکوا فقال
فاتاہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی المنام فقال ایت عمر فمرہ ان یستسقی للناس فانہم
سیسقون و قل لہ علیک الکیس الکیس فاتی الرجل عمر فاخبرہ قال فبکی عمر وقال یا رب ما آلوا الا
ما عجزت عنہ رواہ ابو عمر و فی الاستیعاب انتہی و نیز شاہ صاحب موصوف در انتباہ فرمودہ
اخبرنی سیدی الوالد انہ اراد فی ابتداء طلبہ ان یلتزم دوام الصیام ثم تردد فی ذلک

لاختلاف العلماء فيه فتوجه الى النبي صلى الله عليه وسلم فرآه في النوم كانه اعطاه رغيفا
قال فقال ابوبكر الهدايا مشترك فقدمته اليه فاخذ منه كسرة ثم قال عمر رض الهدايا مشترك
فقدمته فاخذ منه كسرة ثم قال علي رض الهدايا مشترك فقدمته اليه فاخذ منه كسرة ثم قال
عثمان رض الهدايا مشترك فقلت ان قسمتم الرغيف فاى شئ يبقى لهذا الفقير فاسئلك الخ
ونيز روايت ست سالته صلى الله عليه وسلم سوالا روحانيا عن تفضيل الشيخين على علي
رضي الله تعالى عنهم مع انه اشرف نسبا واقضاهم حكما واشجعهم جنانا والصوفية من آخرهم
ينتسبون اليه فافاض على قلبي منه صلى الله عليه وسلم ان له صلى الله عليه وسلم
وجهين وجها ظاهرا ووجها باطنا فالوجه الظاهر الى اقامة العدل في الناس وارشادهم
الى ظاهر الشريعة وهما بمنزلة الجوارح له في ذلك والوجه الباطن الى مراتب [illegible]
وعلومه المروية كلها انما تنتج من الوجه الظاهر الخ وامثال اين حكايات در تاليفات شاه صاحب
بيش از بيش ست بخوف تطويل بهمين قدر اكتفا نموده بالاتر از همه اينكه طحطاوي كه مستند طائفه است
نوشته ورد في بعض الآثار النهي عن قص الاظفار يوم الاربعاء فانه يورث البرص وعن
ابن الحاج صاحب المدخل انه هم بقص اظفاره يوم الاربعاء فتذكر ذلك فترك ثم رأى
ان قص الاظفار سنة حاضرة ولم يصح عنده النهي فقصها فلحقه اى اصابه البرص فرأى النبي
صلى الله عليه وسلم في النوم فقال الم تسمع نهيي عن ذلك فقال يا رسول الله لم يصح عندي
ذلك فقال يكفيك ان تسمع ثم مسح صلى الله عليه وسلم على بدنه فزال البرص قال ابن الحاج
فجددت مع الله توبة ان لا اخالف ما سمعت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ابدا الخ
قوله واز جمله امور بدعت عقلى **الى قوله** آنكه معلوم بيان را ادعاء صحبت با جناب رسالت واين عمل را
اظهار معجزت قرار داده اند كذب صريح وبهتان عظيم ست الخ **اقول** قطع نظر از حال باكمال ايشان يقين
كسانيكه از اهل سنت تجويز اين عمل وفاعل آن بوده اند مثل شيخ عبد الرحيم دهلوي و شيخ عبد الحق و شيخ
عبد الوهاب و شيخ ابن حجر مكي كه صاحب رساله درهمين جواب باو شاه صاحب اعتقاد دارند وديگر علماء اسلام
واولياء كرام بوده اند ايشان از صحبان درگاه [illegible] مقبولان بارگاه حضرت
سيد المرسلين صلى الله عليه وسلم مثل آفتاب نيمروز در تمام عالم جلوه افروز ست وطاعت [illegible]

محبوب بالفت حقیقیہ با منتسبان مطلوب در ذات بابرکات آنحضرت بوجہ اکمل موجود بودہ است
پس اگر کسی مولودیان محبان و محبوبان بارگاہ نبوی را دشمن رسول قرار دہد و یا درشان آنحضرت کلمۂ شنیعہ گرد
ضلالت پژوہ در معرض بیان نہد و مصداق اولئک ہم شر البریۃ گرداند و اظہار صدق محبت
و اعلان خلوص مودت را سطوت تسویلات ابلیس گوید و عیوب آنحضرات خواہ مخواہ جوید در شانش
ہرچہ گفتہ آید کمتر اما بخدای منتقم حوالہ اش بہتر **قولہ** بدعت را محبت دانستن و بحسن آن تفوہ نمودن
ہمان باندکہ خون حضرت حسین را وام الاخوین نامند الی آخرہ **اقول** اولا استحسان امور خیری کہ در مندوبات
شریعت مندرج اند و مزاحم و مخالف سنت نیستند با وجود اطلاق بدعت و محدث از عہد صحابہ کرام
تا ہمتاد صاحب سالہ در اقوال علماء اعلام ثابت و واضح است بلکہ عدم انکار از حسن بدعت حسنہ
باتفاق جملہ فرق اسلامیہ از نقل صاحب تنبیہ السفیہ لائح است پس بجہت اطلاق حسن بر عمل مولد
بلزوم حکم مبغوضیت پرداختن و وجود محبت را بجہت تلفظ لفظ بدعت حسنہ خارج از دائرۂ امکان
ساختن صدہا ائمہ امت را از بندم تا صدر اول از زمرۂ مبغضان و مبغوضان درگاہ نبوی قرار دادن
و در تبرا بیجو روافض کشادن است و ثانیا قطع نظر از ہمہ این و آن بر تقدیر صحت مذہب بابیہ اسماعیلیہ
حضرت امیر المومنین سیدنا حسن رضی اللہ تعالی عنہ و امام المسلمین حضرت سیدنا حسین رضی اللہ تعالی عنہ
کی از تہمت ضلالت نجات خواہند یافت کہ صاحب سالہ باظہار غایت درد محبت بی ضرورت و حاجت
این کلمۂ شنیعہ بی ادبی بر زبان آوردہ این تار و پود ابلہانہ بر بافت باید دید کہ باوجودیکہ آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم در ہیئت طواف بیت اللہ شریف کہ عبادت مخصوصہ مثل صلوۃ است بر استلام رکن یمانی و
رکن اسود اقتصار فرمودہ اند و استلام رکن عراقی و شامی ترک نمودہ اند مع ہذا محققین در شروح صحاح
احادیث مثل عینی شرح صحیح بخاری و غیرہ روایت می فرمایند کہ مذہب حضرت امام حسن و امام حسین رضی اللہ تعالی
عنہما و سلام اللہ علی جدہما و علیہما استحباب و جواز استلام رکن عراقی و شامی بودہ است حالا در خرافات
صاحب سالہ کہ بنام دلائل و قواعد بارہا بر زبان می آرد باید اندیشید کہ اکثر ہمان دلائل درین مقام جاری
توان گردید و از تصور احکام ضلالت التیام طائفۂ لیام کہ در ہر مقام بر مستحسنات ائمہ عظام ازان ہا پاک لازم
میگرداند بر ایمان خود باید لرزید اما چون کار بجہال سفاہت شعار است اعراض از بیانش دشوار ناچار بہ آن
توجہ و بہ تفصار قدری از خرافاتش در بیجا بیاویم ہمہ شنیعہ خود را بکنار اشرار می نہم پس حسب اقوالش می توان

گفت که باری تعالی از عبادات و اعتقادات آنچه برای عباد خود کافی دانست مشروع نمود و دین کامل کرد
و نعمت خود بر عباد خود بر زبان رسول خود ختم کرد پس برین تقدیر اگر استلام رکن عراقی و شامی از امور دین
یا عبادات و نوافل دینیه می بود البته حق تعالی آنرا مشروع میفرمود و چون شارع ازان بحث نکرد معلوم شد
که احداث آن زیادت بر نص ست و زیادت بر نص نسخ است الی آخر الخرافات و نیز می توان گفت که این فعل از
حضرت شارع ماثور نیست لا قولاً و لا فعلاً و کفی بهذا منعا الخ و نیز می توان گفت که اتباع همچنانکه در
فعل باید در ترک نیز شاید پس عملی که فی نفسه مستحسن باشد اما فعلش ازان سرور ماثور نباشد ترک آن در حق ما
عین اتباع ست و فعل آن موجب مواخذه خدا و نیز می توان گفت که آنحضرت صلی الله علیه و سلم این فعل را
ترک فرمودند و بعمل نیاوردند پس درینجا چند احتمال ست یا کعبه معظمه یا این کنین آن در زمان نبوت
اقتران موجود نبود یا محبت کعبه شریفه علی وجه الکمال نبود یا علم بمشروعیت آن حاصل نبود یا اصلاح
باین عبادات نبود یا مانع یافته شد یا در اتیان آن تقاعد رفت یا مکروه و نامشروع پنداشتند
الی آخر الخرافات بالجمله ازینجو دلائل که اسماعیلیه حکم ضلالت بر ائمه دین لازم میکنند ایشان را هیچ
که درین باره هم بجست عمل به متروک آنحضرت و زیادت بر سنت در بیت کذائیه طواف الزام
تهمت ضلالت و تجویز نسخ شریعت آنحضرت بر ریحانتین رسول الثقلین صلی الله تعالی علیه و علیهما
و سلم نموده خون هر دو سرداران جوانان اهل جنان را دم الاخوین نامند **قوله** در جای دیگر همین
کتاب یعنی اخبار الاخیار در حالات شیخ احمد مجد شیبانی نوشته که کوزهای نو از شربت پر کردی و بر سر خود
نهادی و بر در خانه سادات رفتی و یتیمان و فقیران ایشان را خورانیدی اگر شخصی را با سیدی در حجت
و خصومت شرعی بودی منت و شفاعت چنان کردی که سخن بالا آمدی و گفتی با سادات سخن
شریعت نباید کرد با ایشان سخن بمروت باید کرد انتهی **اقول** حال دیانت این حضرات و بدلی
که عبارتی از کتابی ذکر میکنند و برای تغلیط عوام آنچه مخالف هوای خود می باشد از اول و درمیان و آخرش
تحریف میکنند عبارت محدث دهلوی از حال شیخ احمد شیبانی نقل نموده در آخر آن انتهی نوشته
حالانکه عبارتش چنین ست و وی بغایت [illegible] خاندان نبوت علیه التحیت [illegible]
گویند که در [illegible] عاشورا [illegible] از اول [illegible] جامه نو [illegible]
این ایام [illegible] و در مقابر سادات معتکف شدی [illegible] ارکان [illegible] حضرت

وتحریف چشم پوشیدن هم اصل خیانت ست یا نه دیگر آنکه قطع نظر ازانکه در اخبار الاخیار مناقب شیخ احمد شهید سلمی
ذکر فرموده است صاحب رساله خود ادعاء حصر استناد خود بعلماء و مشایخ معتمدین امت نموده است بر تقدیم
تشنیعات و تعریضات او در حق مجوزین و عاملین مولد همه برباد شدند که حال مستندین و معتمدین او این
چنان ست فافهم ولا تکلم **قوله** نفس قیام برای تعظیم مطابق بیان شرعی علی الاطلاق مکروه است الخ
اقول این ادعای ست مخالف تحقیق ائمه محققین و تصریح جمهور علماء دین اگر تحقیقات آنحضرات را درینجا
بالاستیعاب قصد نموده آید کتابی ضخیم گردد ولهذا نظر بر اختصار چیزی از علماء مشهورین معتمدین صاحب رساله
وامثالش ذکر میکنم در درمختار گفته وفی الوهبانیة یجوز بل یندب القیام تعظیما للقادم کما یجوز القیام
ولو للقاری بین یدی العالم الخ شامی در حاشیه نوشته ای ان کان ممن یستحق التعظیم وقال فی القنیة
قیام الجالس فی المسجد لمن دخل علیه تعظیما وقیام قاری القرآن لمن یجیئ تعظیما لا یکره اذا
کان ممن یستحق التعظیم وفی مشکل الآثار القیام لغیره لیس بمکروه بعینه انما المکروه محبة
القیام لمن قام له الخ در شرح منیه گفته لا یکره قیام القاری للقادم تعظیما اذا کان مستحقا للتعظیم الخ
و همچنان ست در قاضیخان و عالمگیری وغیره و در لمعات بعد ذکر اقوال گفته والصحیح ان احترام اهل الفضل
من اهل العلم والصلاح والشرف بالقیام جائز الخ و اگر بر ینها تسلی نیاید تا به بیند که قطب اسماعیلیه
در مظاهر حق نوشته وقت تلاوت کی تعظیم سے کھڑے نہ ہوں مگر عالم با عمل اور استاد و والدین کیلیے قیام
و تعظیم جائز ہی الخ **قوله** فقال لا تقوموا کما یقوم الاعاجم الخ **اقول** اولا ارباب تحقیق در بیان
احادیث شریفه تطبیق فرموده تصریح نموده اند که ازین احادیث نهی عام علی الاطلاق از قیام اکرام
ثابت نمی تواند شد و اگر صاحب رساله را بران اعتماد نیاید تا به بیند که شاه ولی الله دهلوی در حجت
البالغه بعد ذکر ورود احادیث مختلفه نوشته و عندی لا اختلاف فیها فی الحقیقة فان المعانی
التی یدور علیها الامر والنهی مختلفة فان العجم کان من امرهم ان یقوم الخدم بین ایدی
سادتهم وهو من افراطهم فی التعظیم حتی کاد یجانی الشرك فهذا عنه والی هذا
وقعت الاشارة فی قوله علیه الصلوة والسلام کما یقوم الاعاجم الخ و ثانیا تمامه
که تحسین و تصحیح ائمه فن را با وجود کلام کسی معتبر نمی دارند پس احتجاج بایشان چگونه جائز و صحیح می شمارند
بر حاشیه نسخه سنن ابو داود مطبوعه بانکیپور باهتمام کبراء اسماعیلیه مطبوع گردیده است از عون

آوردہ قال الطبرانی هذا الحدیث ضعیف مضطرب السند فیه من لا یعرف **قوله** عن انس لم یکن شخص احب الیهم من رسول الله صلی الله علیه وسلم وکانوا اذا راوه لم یقوموا لما یعلمون من کراهته الخ **اقول** اولا آنکه درین روایت نفی قیام مقید بوقت رویت است پس مثبت ادعاء اطلاق نیست دوم این قضیه مهمله است و مهمله در قوت جزئیه پس ادعاء کلیت و عموم از ان کی ثابت خواهد بود از همین است که حجة الاسلام مستند صاحب رساله گفته بل کان الصحابة لا یقومون لرسول الله صلی الله علیه وسلم فی بعض الاحوال کما رواه انس رض ولکن اذا لم یثبت فیه نهی عام فلا نزی به باسا فی البلاد التی جرت به العادة فیها باکرام الداخل بالقیام الی آخره اما لفظ کراهت پس در لمعات گفته وما جاء فی حدیث انس رض من کراهته صلی الله علیه وسلم قیام الصحابة له فانما هی من جهة الاتحاد الموجب لرفع التکلف لا للنهی عنه الی آخره **قوله** من گفتم که احادیث جواز قیام خود ثابت نیست الخ **اقول** کسیکه مطالعه کتب ائمه دین نموده است کذب این قول بر وی اظهر من الشمس بوده است درینجا عبارات چند باید شنید قاضی عیاض علیه الرحمه در شفا آورده وعن عمرو بن السائب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان جالسا یوما فاقبل ابوه من الرضاعة فوضع له بعض ثوبه فقعد علیه ثم اقبلت امه فوضع لها ثوبه من جانبه الآخر فجلست علیه ثم اقبل اخوه من الرضاعة فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم فاجلسه بین یدیه الحدیث علامه خفاجی در شرح گفته وفیه دلیل علی انه یجوز القیام تعظیما لمن یستحق التعظیم خلافا لمن قال انه مکروه الخ ونیز علامه خفاجی در شرح شفا فرموده وکان صلی الله علیه وسلم یکرم من یدخل علیه بالقیام ویلاطفه الخ امام نووی در اذکار بعد بیان استحباب قیام برای اکرام نوشته وعلی هذا الذی اخترناه استمر السلف والخلف وقد جمعت فی ذلک جزءا ذکرت فیه الاحادیث والآثار واقوال السلف وافعالهم الدالة علی ما ذکرته الخ حالا میگویم که ائمه محققین مستندین صاحب رسالة التصحیح فرموده اند که احادیث در معنی صریح قیام ثابت و صحیح هست در لمعات فرموده قال الشیخ محیی الدین النووی القیام للقادم من اهل الفضل مستحب وقد جاءت فیه احادیث ولم یصح فی النهی عنه شیء صریح الی آخره **قوله**

در عهد حیات وحضور آن علیه السلام از اصحاب قیام برای تعظیم ثابت نیست الخ **اقول** این ادعا
صحیح نیست اینک محققین قیام در عهد حیات وحضور آن سرور علیه السلام ثابت فرموده اند علامه
خفاجی در شرح شفا فرموده اما القیام للعلماء والصلحاء فمستحب وکان النبی صلی الله علیه
وسلم اذا جاء قام له الصحابة الخ وحق همین است که قیام در عهد در شان نبوت اقتران بود با
تکلف واعتیاد بدان مروج نبود ودر لمعات گفته والحق ان القیام عند الدخول کان متعارفا فی زمنه
صلی الله علیه وسلم والکراهة انما کانت للتکلف ولم یکن معتادا الی آخره **قوله** تعظیم کسی را
مشابه او دیوانگی محض است الخ **اقول** ایمه دین تصریح فرموده اند که تعظیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم
وقت حکایت ذکر شریف ناشند تعظیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم است در حالت حضور پس بعد رحلت
ابطال تعظیم جناب رسول کریم صلی الله علیه وسلم مشابه در اشیا تعظیم قرار دادن وتعظیم آن مشابه را
دیوانگی محض نام نهادن الحاد محض است امام ابو الفضل قاضی عیاض علیه الرحمه در شفا فرموده واعلم
ان حرمة النبی صلی الله علیه وسلم بعد موته وتوقیره وتعظیمه لازم کما کان حال حیاته
وذلک عند ذکره وذکر حدیثه الی آخره ونیز در شفا فرموده قال مطرف کان اذا اتی الناس
مالکا خرجت الیهم الجاریة فتقول لهم یقول لکم الشیخ تریدون الحدیث او المسائل فان قالوا
المسائل خرج علیهم بسرعة وان قالوا الحدیث دخل مغتسله واغتسل وتطیب ولبس ثیابا
جددا ولبس ساجه وتعمم ووضع علی راسه رداءه وتلقی له منصة فیخرج للناس ویجلس
علیها وعلیه الخشوع ولا یزال یبخر بالعود حتی یفرغ من حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم
الی آخره علامه خفاجی در شرح فرموده فجعل مجلس حدیثه کمجلسه حیا الی آخره ونیز در شفا آورده
ولما کثر علی مالک الناس قیل لو جعلت مستملیا یسمعهم فقال قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا
لا ترفعوا اصواتکم الآیه وحرمته حیا ومیتا سواء الخ علامه خفاجی در شرح فرموده فقاس منع
رفع الصوت فی مجلس قراءة الحدیث علی منعه فی مجلسه حال حیاته الخ ونیز در شفا آورده
قال ابو ابراهیم التجیبی واجب علی کل مؤمن متی ذکره صلی الله علیه وسلم او ذکر عنده ان یخضع
ویخشع ویسکن من حرکته ویاخذ فی هیبته واجلاله بما کان یاخذ به نفسه لو کان بین یدیه
صلی الله علیه وسلم الخ علامه خفاجی در شرح گفته فنزل ذلک بملاحظه ومشاهدته فکانه عنده الخ

بالجملہ تعظیم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را بخیال و تصور حاضری خود در حضور وقت حکایت ذکر شریف
در مجلس میلاد مشاہدہ دیوانگی گفتن و مشاہدہ را شرط تعظیم گردانیدن ضلالت است **قولہ** از خصائص
حضرت رسول و جناب بتول است الی **قولہ** اظہار محبت نمودن بود الخ **اقول** ادعای جزم تخصیص بلا نقل
از ائمہ دین و بی اقامت دلیل قابل ذکر نیست و مراد نبودن اجلال در قیام جناب سیدہ محل کلام است در
مظاہر حق بذیل این قیام آوردہ اور اسمین یہ تاویل کرنی کہ وہ قیام محبت و اقبال کا تہا نہ قیام تعظیم
و اجلال یہ خالی بعد سی نہین اور طیبی نے بہی محی السنہ سے نقل کیا ہی کہ اجماع کیا ہی جمہور علما نے ساتہہ
اس حدیث کی اوپر اکرام اہل فضل کے یعنی علما و صلحا کی اور امام محی الدین نووی نے لکہا کہ یہ قیام اہل فضل
کی بیچ وقت آنی کی مستحب ہی اور حدیثین اس باب مین وارد ہوئی ہین اور بیچ نہی اسکی کی صریحا کچہہ صحیح
نہین ہوا الخ **قولہ** مقصود آنحضرت اعانت سعد بود در نزول حمار بسبب مجروح بودن الخ **اقول** اگرچہ
بعض علما حمل حدیث برین احتمال بعید نمودہ اند اما مخالف جماہیر محققین و مخالف ظاہر احادیث است کہ
برین تقدیر حکم بیک دو کس کفایت میفرمود کہ انزل سعدا حالانکہ خطاب عام بلفظ جمع فرمودند قوموا الی
سیدکم و ازینجا ست کہ اجلہ محققین از فقہاء و محدثین احتجاج باین حدیث برای استحباب و مشروعیت قیام
اکرام برای اہل فضل فرمودہ اند مانند امام نووی و امام بخاری و امام مسلم و غیرہم پس نزاع یک دو کس از علما
دران قابل التفات نیست علامہ خفاجی در شرح شفا فرمودہ و حمل حدیث سعد علی انہ کان مریضا
وقدم راکبا فامرہم صلی اللہ علیہ وسلم بالقیام لیعینوہ فی النزول عن دابتہ خلاف الظاہر
الی آخرہ و در حاشیہ صحیح بخاری باہتمام مولوی احمد علی در دہلی مطبوع شدہ بذیل حدیث مذکور آوردہ فیہ
استحباب القیام للسادات کذا فی الکرمانی قال فی المجمع احتج بہ الجماہیر لاکرام اہل الفضل
بالقیام اذا اقبلوا واما القیام المنہی عنہ فانما ہو فیمن یقومون علیہ وہو جالس طول جلوسہ
انتہی مختصرا الخ و در حاشیہ نسخہ سنن ابو داؤد کہ باہتمام مولوی نوازش علی اسماعیلی مطبوع شدہ از
فتح الودود آوردہ قولہ قوموا الی سیدکم احتج بہ المصنف والبخاری ومسلم علی مشروعیۃ القیام
قال مسلم لا اعلم فی قیام الرجل للرجل حدیثا اصح من ہذا ونازعہ فیہ طائفۃ منہم ابن الحاج
الی آخرہ **قولہ** طرفہ تر آنست جماعتی از مجوزین عمل مولد بمنع قائل اند الی **قولہ** این مقابلہ خانہ جنگی است کہ کفی اللہ
المؤمنین القتال الخ **اقول** این چہ اظہار سفاہت است کہ از غیظ و غضب مغلوب شدہ ایشان گزیدہ اند

بضلالت و تکفیر اکابر دین که مجوزین این عمل اند اشعار می نماید و از خدا تعالی خوف نمی آید و قطع النظر
ازان میگوییم که منع قیام از ائمه و علماء مشهورین به نقل صحیح باثبات نرسانیده ناحق روی کاغذ
سیاه گردانیده اما آنچه نوشته اند که در کتاب باران رحمت است که ابن حجر مکی در فتاوی و شیخ نور الدین
در حاشیه مواهب بدعت و لا اصل نوشته اند پس اول تصحیح نقل ضرورست و ثانیا بر تقدیر صحت نقل
از قول ابن حجر مکی و شیخ نور الدین و همچنان از قول صاحب سیرت شامی حکم ضلالت مجوزین آن کجا
لازم ست آیا نمی داند که آخر جمهور ائمه دین بلکه خود حضرات مذکورین هم قائل تقسیم [illegible]
و بسیاری از امور را با وجود اطلاق بدعت همچو صحابه کرام جائز و مستحسن فرموده اند همچنان اطلاق لفظ
لا اصل حسب قول علماء با ایقان کی مستلزم ضلالت و خروج از اصل ایمان است [illegible]
بآن محض باطل خوانده کفی الله المومنین القتال درین مقام از حلیه علم دین عاطل است [illegible] همچنان
که شیخ الاسلام برهان الدین حلبی در انسان العیون فی سیرة الامین المامون قول صاحب سیرت شامیه را
تفسیر به بدعت حسنه مستحبه فرموده اند و تقسیم آنرا ثابت نموده اند درین مقام برای تفهیم مرام مثالی دیگر
از کلام علماء کرام باید شنید در مجمع البحار فرموده قد کتبت فی شان الصلوة علی النبی صلی الله
علیه وسلم عند الطیب لشیخنا الشیخ علی المتقی قدس سره هل له اصل فکتب الجواب عن الشیخ
ابن حجر او غیره بما نصه سئل نفع الله به بما صورته جرت عادة الناس انهم اذا اعطوا طیبا
او ریاحین او غیرها او شموه ان یصلوا علی النبی صلی الله علیه وسلم فهل لذلک اصل
و ما حکمه فاجاب بقوله اما الصلوة عند ذلک و نحوه فلا اصل لها و مع ذلک
فلا کراهة فیه ذلک عندنا الخ ملخصا **قوله** اگر نفس قیام را از بعض کتب ضعیفه هم ثابت
خواهند کرد برین قیام خاص حجت از کجا خواهند آورد الی آخره **اقول** ظاهرا قوت [illegible]
و اعتماد وی اعتمادی کتب فقه و حدیث وابسته بهوا نفس خود میداند ور نه مستندات
در کتب قویه جائی و ضعیفه داخل کردن و بنای آن بر موافقت و مخالفت [illegible]
جائز نبوده هرگاه که در ما سبق از محققین مشروعیت و ندب این نوع اکرام ثابت گردیده پس برای
بجا آوردن آن بقصد اعلان تکریم آنحضرت صلی الله علیه وسلم چه حاجت حجت دیگر ست [illegible]
جواز تکریم آنحضرت صلی الله علیه وسلم با امور جائزه حرام نه تواند گفت و اگر بر خلاف تحقیق [illegible]

ایشان اطلاق ضلالت و بدعتی نموده آید باری چه میگوید در حق شاه ولی الله دهلوی جد امجد و منتهی
السند مقتدا و خود و استاد و والد و مرشد شان شاه عبد الرحیم صاحب و شیخ سند وی شاه ولی الله صاحب
صاحب حصن حصین و حافظ سخاوی و ابن حجر عسقلانی و جلال سیوطی و غیرهم این حضرات را موصوف
بصفات عالم و پندار میدانید یا از متصفین بصفات اهل دنیا و از اشرار **قوله** خاتمه دانستنی است
که نام سنی است الخ **اقول** اگر سنی در اصطلاح جدید صاحب رساله همان را گویند که بحسب ظاهر ادعای
اتباع سنت عقائد فاسده ایجاد ساخته و باتباع و موافقت اهل اهواء فاسده و سابقه پرداخته در حق
ائمه اهل سنت از صحابه کرام و دیگر علمای اعلام در فروع احکام فی فهم مرام حکم تحمیق و تجهیل و تحقیر بلکه
تفسیق و تضلیل و تکفیر لازم نماید تا البته این ادعا طائفه اسماعیلیه هم شاید ورنه فی الحقیقت این
ادعا همان مثل است که اهل اعتزال خود را خالق افعال دانند اما معنا خود را موحد و اهل حق
و اهل سنت بسبب اثبات صفات شرک لازم گردانند اما کلماتیکه صاحب رساله متضمن تمجید و تعلی
چه نسبت خود باربار برای اظهار تجرید خویش در میان می نهد غیر از طول کلام خارج از مرام فائده
نمی دهد و جواب جمله خرافات از ما سبق آشکار پس حاجت اعاده و تکرار نیست **قوله** بر صاحب همت
که در عیبت تحریر جواب این کتاب شوند فرض است که این دو سه امر را پیش نهاد خاطر مبارک نمایند
اول آنکه آنچه درینجا ایراد یافته است موید است بنصوص کتاب و سنت و آثار اصحاب و علما و مشائخ محققین
است پس در حقیقت تردید و تغلیظ متوجه بجانب این حضرات باشد نه بمولف که ناقل و مبلغ است لیس الخ
اقول یکبار چشم بصیرت بنور انصاف مکحل ساخته ببینند که صاحب رساله برای مغالطه و میدان
کذب مرکب شده اند چه در بیان مراد آیات و معانی احادیث که بر خلاف جمهور مفسرین و شراح محدثین
محققین جابجا قدم انداخته و در بعض مقامات گویا که به تحریف پرداخته و همچنان در آثار اصحاب
و علما و مشائخ خرافات خود غلط نموده و مقدمات غیر مربوط افزوده پس دعوی اینکه آنچه ایراد
یافته است موید است بنصوص الی قوله مبلغ و ناقل است این ادعا کذب باطل است **قوله** دوم آنکه
برابر هر حجت و برهان این رساله احتجاج باقوال و روایات الحق نماید و استناد بر تحقیق علما و مشائخ
فرماید الخ **اقول** هرچند بجدید باقرار خود حاجت نیست که گاهی که اوقت قوله هم موافقت بیعت سنتا
و وقتی دیگر باد ... الفت برای خود داخل اهل ضلالت می نماید تقیید برای تکمیل الزام احتجاج

همان اہل حق از مشہوریات که مستندین صاحب رساله اند التزام کرده ام و اگر یک دو جا از دیگر علماء دین
آورده ام آنهم بعد ازان ست که در دیگر رسائل این طائفه و کبرای شان استناد و ذکر آنها دیده ام و نیز استناد
بان کتب کرده ام که وجود و اعتبار آنها در عامه امصار نزد علماء بدرجه کثرت و اشتهار ست نه از
رسائل مجهول الحال و غیر معتمده مانند رساله مصری و نور الیقین و باران رحمت و غیرها مائه افتخار صاحب رساله
که تا هنوز وجود آنها در اختفا و استتار ست فضلا عن الشهرة والاعتبار **قوله** چنان نکنند که جواب
بعض مقدمات رساله نویسند و از پاسخ دیگر مطالب قطع نظر نمایند و الا این جواب ناقص شمرده شود
و قابل رد و طرد باشد الخ **اقول** اولا این کلامی ست عجب خارج از قانون عقل و ادب و ثانیا این
آرزوی صاحب رساله هم حق تعالی بدست بنده ضعیف بظهور رسانید که از جمیع استدلالات
و ایرادات صاحب رساله که متعلق بحث و مقام و مدار اصل مرام بوده اند اجوبه شافیه داده بطلان همه
خرافات ظاهر گردانید **قوله** سیوم آنکه پیش از تحریر پاسخ همگی رساله را از بدایت تا نهایت لفظا بلفظ
مطالعه فرمایند الخ **اقول** برین ایمای صاحب رساله هم عمل نموده ام و بعد مطالعه شش هفت ماه از حضرت
کریم تعالی توفیق حق طلب داشته و حمیت نفس و حمایت کسی در خیال نگذاشته لب بجواب کشوده ام
و هر مطلب را مستند به تحقیقات ائمه دین نموده ام اگر صاحب رساله نفسانیت و اعتساف بگذارد و به راه
تحقیق حق و انصاف آید امید قوی ست که بعد مطالعه جواب از تضلیل مجوزین مولد و عاملین آن باز آید
و از خرافات خود توبه نماید **قوله** چهارم آنکه هنگام مخاطبت و مناظره به سب و شتم پیش نیایند بلکه سررشته
پاس و ادب و حفظ مراتب مخاطب از دست نگذارند الخ **اقول** اگر صاحب رساله را حفظ مرتبت خود
محبوب بود و از اول شیمه کریمه ارباب شرافت و کرامت چرا از دست داده و بهجو اسافل و اراذل پی تحقیر و تجهیل
اکابر دین چرا افتاده و در سب و شتم و تفسیق و تضلیل چرا کشاده اگر غبار شبهه در کلام اکابر دین بخاطرش
نشسته بود چرا بطور طلبه حق از اساتذه خویش و دیگر علمای حق اندیش طلب تحقیق حق ننموده از طرف
خود کشاده زبان بر شان ائمه دین ساختن و بی باکانه علم طعن و تجهیل و تفسیق افراختن و از دیگران حفظ
مرتبت خود طلب نمودن و برای تعظیم و تکریم خویش و طائفه خویش فرمودن نهایت عجیب و بغایت
غریب ست و بحق ایشان بدنام سیال الاصائب اما بعد از وقت مطالعه این جواب خواهند دید که احقر العباد
هرگز مثل صاحب رساله ملتزم طعن و تشنیع نگردیده و اگر جای یک دو حرف بد گفته است ابتدا از صاحب رساله

واحقر معذورست کلوخ انداز را پاداش سنگ ست ۞ واین مصرعه هم ست آخرای باد صبا اینهمه آوردهٔ تست
معروف ومشهور **قوله** بخیم انکه یاقوم ان کان کبر علیکم مقامی و تذکیری بآیات الله فعلی الله توکلت
فاجمعوا امرکم وشرکاءکم الخ **اقول** این آیات کریمه که در قول جناب حضرت نوح علی نبینا وعلیه الصلوٰة
والسلام در مقابله کفار منکرین توحید ونبوت وارد گردیده ایراد آن درین مقام چه مناسبت دارد بلکه
حسب عقیده طائفه اسماعیلیه درینجا هم اشعاریست باینکه علماء اعلام واولیای کرام را که قابل آنحضرت
علی علیه اند گویا شیعه دین این طائفه باشند از اهل ضلالت می شمارد وخارج از مسلمین می انگارد پس
این خیال از ماسبق روشن وفساد جمله او بامثل ماتقدم مبین وهانا اختم الکلام واسأل الله تعالی
حسن الاختتام لی ولجمیع اهل الاسلام ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل
فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤف رحیم وصلی الله تعالی علی نبیه الکریم وحبیبه الرحیم
سیدنا ومولانا محمد صاحب الخلق العظیم وعلی آله واصحابه اولی القدر الجسیم والفیض العمیم
اتباع صاحب رساله براه افتخار در برای مزیت اعتبار شش عبارات متضمنه شهادت حسن صفوت
مولفی رعنوان انتساب متانت تالیف وبکار بردن معجزه عیسوی درین باب چون مهر نیمروز از مشرق
طلوع نمودن آن کتاب الی غیر ذالک من المطالب التی تعجب اولی الالباب درج گردانیده اند تا از
بخیال نیاورند که این کسان چه لیاقت دارند که به شهادت آنها نسبت بتضلیل آئمه دین سانید
وقطع نظر ازان حال این کسان و امثال ایشان معلوم اما منجمله آنها حال دو کس که بمنزله سر سلسله این گروه اند
درینجا مرقوم اول که شهادت نزیل ٹونک ثبت نموده وبلفظ تاج الفقهاء والمحدثین ستوده حال عقاید
ایشان در رساله صیانة الاناس باید دید بر قدر قلیل از خرافات ایشان مطلع شاید گردید اینجا
بس ست که نزیل ٹونک بقاعده للاکثر حکم الکل بر بناء حسابیات ومسائل فرعیات کسی را که در
مسائل موافق اهلسنت ودر اقل موافق اهل هوا وبدعت باشد داخل اهلسنت پنداشته
از رجوم الشیاطین نسبت نمودن آن بطرف شاه عبد العزیز صاحب آورده که مذهب اهلسنت دو ما
نهایت تنگ و باریک تر از موی ست هر که ادنی مخالفتی با سنت نماید از دائره این مذهب
صاحب رساله و برادر بزرگوارش در معنی سواد اعظم که نهایت تطویل نموده
ازین لفظ مخالف حدیث ولغت وجماعت فرموده نزیل ٹونک در صیانة الاناس حسن و قبح عقلی را

بسم الله الرحمن الرحیم

نام این رساله عین الیقین فی بحث مولد اکمل النبیین ست

چون از تحریر جواب اصل رساله فارغ گردیدم تحریر جواب تعلیقات برادر بزرگ را اهم که ملحق باخرست
مناسب دیدم **قوله** بعض مردم این زمان **الی قوله** چون کفار پیشین زبان حرف جدل دراز ترکشیده اند
و بغلط در حدیث ید الله علی الجماعة من شذ شذ فی النار و حدیث من فارق الجماعة چسپیده اند
الخ **اقول** عادت جهال ست کامری را در اثبات دعاوی خود بجوش و خروش می آرند و آنرا دلیل
قوی و شریف می انگارند اما چون خصم همان را حجت گرداند و مطلوب خودش بروشن ترین وجه
از ان باثبات رساند بمقتضای آنکه دروغگویان را حافظه نمی باشد همان قول را از پایه احتجاج
ساقط می سازند و سنگ بر شیشه آبروی خود می اندازند و خصم را بمقتضای سنت جاهلان بدشنام
یاد می نمایند و زبان را به ناگفتنیهای می آلایند مصداق این حال و شاهد این مقال ابطال احتجاج بسواد الاعظم
درین مقام ازین احادیث شریفه حضرت سید الانام صلی الله علیه وسلم ست مخفی مباد که نجدیه قنوج
و دهلی برای جواب تصحیح المسائل چه خاکها که بر سر خود نبیختند و چه عرقها که نه ریختند آخر بدین مسأله شبها
بروز می بردند و دود چراغها از غایت طیش و غضب میخوردند پس از سالها بکر فکرشان پرده از رخ کشید
در رساله تفهیم در دهلی بطبع رسید و در همان تفهیم در بیان عدم جواز استمداد از انبیا علیهم السلام و اولیاء
کرام با وجود اقرار اختلاف نوشته اند اتباع عامه فقهاء و جماعت ایشان واجبست زیرا که امام احمد بسند قوی
خود از معاذ ابن جبل رض آورده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان ذئب الانسان
کذئب الغنم یاخذ الشاذة والقاصیة والناحیة وایاکم والشعاب وعلیکم بالجماعة والعامة ابن ماجه
در سنن خود از انس رض می آرد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتبعوا السواد الاعظم
فانه من شذ شذ فی النار و ابو داود در سنن خود از ابوذر رض روایت میکند قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من فارق الجماعة شبرا فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه
شیخ عبدالحق دهلوی در ترجمه مشکوة بذیل معنی حدیث اول می نویسد اشارت ست آنکه متعین
اتباع اکثر و جمهور ست چه اتفاق کل در همه احکام واقع بلکه ممکن نیست و در شرح حدیث ثانی
حسین بن عبدالله طیبی ناقلا عن المفردات می نویسد السواد یعبر به عن الجماعة الکثیرة

الی ان قال پس ازین مذکور صاف واضح شد که اتباع کثیر و جماعت لازم نیست الی آخره مقام حیرتست
که بجدیکه بر تالیف تفهیم غلغله شادمانی از فرش تا عرش رسانیدند و در تشهیر آن قصوری نکردند
با اینهمه بکلامه عرشی آنرا ندیدند و یا دیدند و نفهمیدند یا فهمیدند و نه پسندیدند یا آنوقت پسندیدند
و اینوقت قابل منسوخیت آن گردیدند بهر صورت این ترانه خارج از آهنگ کشیدند
طرف کبرای خود چه جواب اندیشیدند اگر درین مقام تشنیعات شان قلب نمایم بجاست و اگر آیه کفی الله
المؤمنین القتال در جوابش خوانم سزاست و اگر این شعر بیاد شان دهم زیباست ؎ حیرتی دارم
ز دانشمند مجلس باز پرس ؛ توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند ؛ ضلالتست ساکنان قنوج و بلی
که اعتراضات دوگانه بکلامه عرشی را متوجه استدلال احتجاج تفهیم المسائل گردانند و بجای آن ذکر مجوزین
مولد و قیام نام کبرای خویش بر کرسی نشانند پس هر چه جواب از آنجانب بظهور آرند تصدیق آن احتجاج
هم لازم شمارند صاف و صریح گویند که احتجاج مولفین تفهیم مقبول و صحیح است و صواب یا مردود و قبیح
و خراب حالا متوجه بیان بکلامه باید گردید و جواب مفصل آن باید شنید **قوله** اول اینکه معناه بعد
تحقق الاجماع الخ **اقول** اگر از کلام بعض اعلام در شرح یک حدیث یک معنی فهمیده شوند مستلزم
آن نیست که معنی مختاره دیگر شراح محققین که آنهم موید بدیگر دلائل و احادیث باشد باطل اعتقاد کرده آید
از نقل عبارت تفهیم که معنی حدیث ظاهر گردید برای زیادت توضیح مرام و تکمیل الزام سند دیگر هم
باید شنید قطب اسمعیلیه در مظاهر حق در فائده حدیث اتبعوا السواد الاعظم فانه من شذ شذ
فی النار نوشته یعنی جو اعتقاد اور قول و فعل اکثر علما کا ہون اوسکی پیروی کرو الی آخره **قوله**
و صراحة معلوم میشود ازین حدیث دیگر که ابن ماجه مرفوعا از انس رض روایت کرده ان امتی لن تجتمع
علی ضلالة فاذا رأیتم اختلافا فعلیکم بالسواد الاعظم چه تفریع لزوم سواد اعظم بر عدم
انعقاد اجماع امت بر ضلالت دلالت میکند بر اینکه مراد از سواد اعظم جماعت جمیع امت است الخ
اقول دعوی صراحت ازین حدیث ثابت نمودن و لزوم سواد اعظم را مفرع بر عدم انعقاد اجماع
امت بر ضلالت قرار دادن موجب تعجب است لزوم سواد اعظم در حدیث شریف مفرع نیست
بروایت اختلاف صاحب مقاله که آنرا مفرع بر عدم انعقاد اجماع امت بر ضلالت قرار داده معنی لفظ
فاذا رأیتم اختلافا بخیال نیاورده **قوله** این امر بدیهی است که در بعض مسائل با جماعت جمیع

صحابه طرف شد الی **قوله** این حدیث مذکوره قابل تمسک نماند چه در اصول حنفیه مقرر شده است که هرگاه حدیث
که صحابی راوی او مخالفت او کند از پایه اعتبار و احتجاج می افتد الخ **اقول** روافض و خوارج و سائر
اهل ضلال که تمسک بیجا بروایات شاذه و اقوال نادره برخلاف جمهور و مخالف مذهب مشهور نموده اند
اهلسنت و جماعت برای دفع اوهام جهال که در مقابله آنها تمسک و احتجاج بحدیث مذکوره فرموده اند
بمخالفت شان پیرو ظن و حدیث شریف صحیح به ائمه امت را از پایه اعتبار انداختن کمال ضلالت است
در تحفه اثنا عشریه در جواب کید شصت و ششم فرموده اهلسنت در اصول خود قاعده قرار داده اند
که بسبب آن این عائله بفضل الهی ایمن اند بمقتضای اتبعوا السواد الاعظم روایتی که مخالف
جمهور باشد ترک میکنند الخ اما آنچه صاحب رساله جواب الاصول از نافهمی خود نموده قطع نظر از بیان
طلب این مسئله ابتغاءً بخیال بیاورده که این حکم علی الاطلاق کجاست از کتب مشهوره اصول
اعتبار شروط و قیود چند دران ظاهر است یکی آنکه مخالفت راوی یقینی باشد حقیقتی [illegible] دوم آنکه
این مخالفت بعد از روایت نموده باشد سوم آنکه در مروی احتمالی دیگر نباشد چه اگر در مروی
احتمالات چند باشد و راوی بنا بر یک احتمال عمل نماید مستلزم آن نیست که عمل باحتمال دیگر
حدیث و احتجاج بدان مطلقاً باطل گردد و آن حدیث علی الاطلاق از پایه اعتبار ساقط گردد در منار
آورده والمروی عنه اذا انکر الروایة او عمل بخلافه مما هو خلاف بیقین سقط العمل به
وان کان قبل الروایة او لم یعرف تاریخه لم یکن جرحا وتعیین الراوی بعض محتملاته لایمنع
العمل به للتاویل الاخر الی آخره و چون در حدیث شریف احتمال است که مراد باین خطاب مقلدین باشد
نه مجتهدین پس اگر راوی این حدیث که از اجله مجتهدین بود باجتهاد شان در کدامی مسئله برخلاف
اکثر باشد نتوان گفت که این حدیث بسبب مخالفت عمل راوی قابل تمسک نیست و نیز مخالفت او مجتهد
مستلزم آن نیست که احتجاج بدان بر غیر مجتهدین هم برای ترجیح اتباع اکثر درست نباشد در مسئله
که قصص مخالفت حضرت ابوذر و حضرت ابن عباس با جمهور صحابه بتطویل تمام نقل نموده است حالانکه کسی
قول جمهور صحابه را گذاشته بتقلید قول حضرت ابوذر رض و حضرت ابن عباس رض اقوال نماید پس هرگز
او را راه درست نیست و نیز می توان گفت که چون در حدیث شریف احتمال لزوم اتباع اجماع و
از مخالفت بعد انعقاد اجماع و هم احتمال اتباع اکثر موجود است پس اگر راوی این حدیث بسبب

اجتہاد خویش بر احتمال اول حمل نمودہ در بعض امور بطور ندرت مخالفت اکثر کردہ باشد لازم نیست
کہ حسب تحقیق دیگر محققین کہ بدلیل دیگر احادیث و دلائل مراد ازین حدیث اتباع اکثر داشتہ اند
حمل برآن و احتجاج ازان باطل باشد **قولہ** ارشاد کردند کہ آن جماعہ صحابہ ہست الخ **اقول** بسبکہ روایات
متعددہ حدیث اتباع جماعت عامہ و حدیث اتباع سواد اعظم وارد است و وقوع اختلاف مطالعہ
نمودہ ہست و شروح محققین ہم دیدہ ہست نیک میداند کہ مراد و حصر و تخصیص صحابہ کرام نیست و قطع نظر از
برادر صاحب رسالہ اقرار نمودہ باینکہ مراد از سواد اعظم نیست مگر جماعت اصحاب یا جماعت علمای محققین
کما مر سابقا و جواب بحث قیام سابقا گذشتہ و قدری از حقا ہم می آید **قولہ** حق تعالی فرمودہ الا الذین آمنوا
وعملوا الصالحات وقلیل ماہم الی قولہ تعالی ازین آیات ہست حجت کی تواند شد الخ **اقول** از نافہمی خود
مطلب آیات کریمہ و احادیث شریفہ نفہمیدن و از وہم خود قائل بمخالفت یکی مر دیگری را گردیدن و برین
بنا حدیث شریف را از پایہ حجیت ساقط ساختن و بر ائمہ دین کہ احتجاج بآن نمودہ اند سہام ملام انداختن
شیعہ نیست از تحریف و الحاد مبتنی بر لداد و عناد صاحب تحفہ اثنا عشریہ در باب مکائد آوردہ کید یازدہم
گویند مذہب اثنا عشریہ حق ست و مذہب اہلسنت باطل زیرا کہ اثنا عشریہ در اکثر اوقات و اکثر بلدان
قلیل و ذلیل ماندہ اند و اہلسنت کثیر و عزیز و خدا تعالی در حق اہل حق فرماید وقلیل ماہم و نیز فرماید وقلیل
من عبادی الشکور و درین تقریر تحریف کلام اللہ ہست و تغلیط مدلول آن زیرا کہ حق تعالی در حق اصحاب الیمین
این امت فرمودہ ہست ثلة من الاولین وثلة من الآخرین و جائیکہ بقلت وصف کردہ ہست
کما قال ولا تجد اکثرہم شاکرین و فی الواقع شکر کہ صرف العبد جمیع ما انعم اللہ علیہ الی ما خلق لاجلہ ہست
مرتبہ ایست عزیز الوجود و درینجا بیان حقیت و بطلان مذاہب نیست بیان قلت شاکرین و کثرت غیر
شاکرین ہست و ہمچنین در آیہ وقلیل ماہم بیان آنکسانست کہ عامل بجمیع اعمال صالحہ کمیابست الا الذین آمنوا
وعملوا الصالحات وقلیل ماہم و درین آیت ہم ذکر عقاید حقہ و غیر حقہ نیست و اگر قلت و ذلت موجب
حقیت شود باید کہ نواصب و خوارج و زیدیہ و افطحیہ و ناووسیہ احق و اولی بحق باشند از اثنا عشریہ کہ
بسیار قلیل اند بلکہ حق تعالی در کتاب عزیز خود جابجا ظہور و غلبہ و تسلط مر شان اہل حق وعدہ میفرماید الی قولہ
و در احادیث جابجا باتباع سواد اعظم است و موافقت جماعت تاکید فرمودہ اند الی آخرہ **قولہ** اول
کسانیکہ جماعت بر ایشان صادق ہست صحابہ اند رضی اللہ عنہم و ایشان این قیام را ناجائز می دانستند الخ

اقول برای حکم لزوم ضلالت بر اکثر امت و تحریم تکریم آنحضرت افترای عظیم بر صحابه کرام می نماید چه
نسبت ناجائز دانستن این قیام بسوی صحابه کرام کذبیست شنیع و اگر برای گلو خلاصی خود از جائز نه دانستن این
قیام جائز نه دانستن قیام وقت آمدن حضرت در مجالس اصحاب مراد دارد پس ایشان افترای است چه محدثین محققین
قیام اصحاب کرام وقت آمدن آنحضرت ثابت فرموده اند علامه خفاجی در شرح شفا فرموده اما القیام
للعلماء والصلحاء فمستحب وکان النبی صلی الله علیه وسلم اذا جاء قام له الصحابة الی آخره
و اگر ازین هم تنزل کنند و مراد جائز نه دانستن اصحاب قیام وقت رؤیت آنحضرت را مراد دارد و حدیث
حضرت انس بطور پیش آرد پس اولا میگوییم که از ان قضیه مسلمه جائز نه دانستن چگونه ثابت گردید اگر بلفظ
کراهت آویزد پس از محققین گذشته که لکن هذه الکراهة للهی پس ازین هم ناجائز دانستن به ثبوت
نرسید و ثانیا آن عدم قیام وقت رؤیت بسبب کراهت چگونه مستلزم ضلالت مجوزین این قیام خواهد بود
که قید وقت رؤیت و نیز علت آن که کراهت آن بود درین مفقود بسا امور که در مواجهه شخصی در وقت
مشاهده و حضور او مکروه است و در غیر آن غیر مکروه و از آنجمله است مدح کسی که در مواجهه آن مکروه است بدانکه
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اطلاق سیدنا بر ذات مبارک خود در مواجهه شریفه خود مکروه پنداشته حالانکه
علما قائل استحباب آن هستند و در مجمع البحار بذیل حدیث قیل انت سیدنا قریش فقال السید هو الله
کانه کره ان یحمد فی وجهه واحب التواضع و در کتب سیر مانند شفا فصلی را مخصوص همین
بیان کراهت آنحضرت بسیاری امور را بجهت محبت و شفقت **قوله** جماعت خود تنها الفت جماعت
الی **قوله** ابن مسعود قرآن بدون معوذتین و دیگر مسائل اتفاقیه انکار می کرد الخ **اقول** بحث نظر از انکه در کلام
کلامی است عریض و طویل انا احقر الطلبه انتهی قال و قیل خارج از بحث گذاشته و مناقشه فی المثال نکرده
در اصل بحث کلام میکنم و میگوییم که ما حصل استدلال مستدلین باین احادیث همین قدر است که اگر
بعض علمای امت را بجمهور مجتهدین و اکثر محققین خلافی واقع شود بحکم احادیث شریفه متبع اکثر باید
گردید و قول نادر را مهجور باید فهمید اتباع مذهب محقق سواد اعظم صواب و بجا است و التزام اقوال
شاذه و روایات نادره خطا و ناروا است پس آنچه صاحب رساله که درین وجوه بهتان در پیرایه
بعض روایات نادره و اقوال شاذه که از بعض علمای کرام صادر شده اند پیش می آرد و از انها فهمیدن
نارواست این تطویل لاطائل بر تقدیر صحت روایات آورده بنیش ابطال آن می سازد و آن می آرد

دعوی میکند که از گرامی مجتهدی هیچ قولی مخالف جمهور بظهور رسید البته در رد آن این تطویل فائده می بخشید
و چونکه مقصود همین قدر هست که اتباع اقوال شاذه و نادره که مخالف مذهب محقق اکثر از کسی بظهور آید
گو آن مجتهد در آن خطا بجهت سهو و عدم علم حقیقت یا دیگر وجوه معذور باشد اما اتباع آن قول مهجور
و ترک و طرد مذهب محقق جمهور نمی شاید و این مطلب از تحریر این جواب مرتفع نگردیده از صاحب رساله
می پرسیم که مثلا در همین قول از حضرت ابن مسعود رض مخالفت اتفاق در انکار قرآن بودن معوذتین برای الزام
نقل نموده می اگر بفرض محال صحت و صدق این روایت را از حضرت وی رضی الله تعالی عنه تسلیم نمائیم
آیا اتباع این قول شاذ و نادر درست و صحیح ست یا خطاء قبیح اگر قبیح می پندارد همان قول بثبوت رسید که
متبع قول شاذ و نادر نباید گردید و مذهب سواد اعظم را درست و معتبر باید فهمید و اگر اتباع آن قول
شاذ و نادر را درست می پندارد و قولش کذب و زور ست و در عقیده اش سراسر خطاء و قصور در ینجا
برای روشن کرسندی اوستندین امثال صاحب رساله ضرورست شاه ولی الله دهلوی
در ازالة الخفا فرموده پس قرارت والذکر والانثی شاذ ست در نماز نباید خواند حال آنکه در حدیث ابن مسعود
و ابی درداء تصحیح شده و در وقت انتساخ مصاحف عثمانیه از اصل شیخین رض ابن عباس رض و صحابه دیگر
مباحثه فرمودند در تهجی بعض آیات و صّی ربک بجای قضی ربک نوشتند و همان نسخ در آفاق شائع شد
باین قاعده دانستیم که قول جماعت صحیح بود و تهجی ابن عباس رض من باب خطاء المعذور الی ان قال یا در روایتی
غریبی و در کتابی نادر بطریق تعجب آورده باشند که فلان چنین گفت و فلان چنین نوشت و در وقت
اشکال یک جانب اصابت بود و دیگر جانب خطاء المعذور چون پرده از روی کار برداشتند و حق
مثل فلق الصبح پدید شد مجال اختلاف نماند بهر کیف الحال یمینا و شمالا اتفاق زدند این هست او راهی باید
بتسلسل مسانید الی آخره مخفی مباد که امام اسماعیلیه هم در رساله ایضاح اقرار کرده ست که اقتدا و صحابه
و تابعین در امور یکه از بعض ایشان بطریق ندرت صادر شده داخل بدعات حقیقیه ست **قوله**
هیچکی بانکار نفس این مخالفت دم نزد و نگفت که مخالفت جماعت جائز نیست الخ **اقول** این مجرد
ادعا ست و ثانیا بتقدیر تسلیمش خارج از اصل بحث اگر مجتهدی بر مجتهد دیگر بسبب اجتهاد مثل انکار
سکوت کند مستلزم آن نیست که نزد این مجتهد آن اجتهاد صحیح باشد یا اتباع و اقتدا آن نزد این مجتهد صواب
و درست گردد بنا او قات صحابه کرام امری را مقتوع میفرمودند و برابر از احادیث آنحضرت صلی الله

علیه وسلم استدلال می نمودند بعد از اجتهاد مجتهد دیگر سکوت می ورزیدند اگرچه آنرا خطا می فهمیدند
در غنیة المستملی در بیان کراهت صلوة جنازه در مسجد جماعت بعد از انکه این مطلب از حدیث
حضرت ابوهریره رض که در سنن ابوداود وابن ماجه ست اثبات کرده واز حدیث حضرت صدیقه رض
که در صحیح مسلم ست جواب داده می نویسد وما قیل لو کان عند ابی هریرة هذا الخبر لرواه
ولم یسکت مدفوع بان غایة ما فی سکوته مع علمه کونه مسوغ الاجتهاد والانکار
الذی لا یجوز السکوت علیه هو ما یکون معصیة وما ادی الیه رأی المجتهد لا یکون
معصیة فی حقه فلا یجب الانکار بسببه بالجمله کسیکه از راه خطاء اجتهادی راه خلاف رفته گو
معذور ست اما بر دیگران اتباع مذهب محقق جمهور ائمه دین ضرور ست دیده دانسته اقوال شاذه
و نادره را اختیار ساختن و مذهب سواد اعظم را پس پشت انداختن البته بمخالفت احادیث نبویه
پرداختن ست **قوله** مراد از جماعت اکثر اکثر اند پس آن دعوی یعنی جماعت را بمعنی اکثر گفتن
خلاف لغت و شرع و جماعت ست الخ **اقول** بطلان این دعوی از ما سبق بتحقیق محققین و تصریح
اکابر این طائفه ظاهر گردید **قوله** اما شرع پس حدیث مرفوع ست اثنان فما فوقهما جماعة الخ
اقول درین حدیث که اطلاق جماعت بر اثنین و ما فوق آن آمده مستلزم آن نیست که هر جا که در شرع
لفظ جماعت آید مراد از آن همین باشد تا که بدین بنا بر ائمه محققین که ازین لفظ درین احادیث اکثر
علماء دین و جمهور محققین مراد گرفته اند تهمت مخالفت شرع شریف نهاده آید
واگر نزد صاحب رساله معنی شرعی مراد از جماعت منحصر در همین ست پس برین تقدیر سیاق حدیث
که حمل بر اجماع جمیع امت نموده بود و بطلان آن رد نمود که اثنان و ما فوق آن معنی شرعی این لفظ
گردید حالا باید فهمید که مراد ازین حدیث شریف نزد بعض علماء کرام بیان حالت مسافرت ست
و نزد بعض مقصود حکم اقتداء در جماعت نماز ست و نزد بعض محمول بر مواریث ست نه آنکه بیان معنی
لفظ جماعت و محاوره آن مراد و مقصود ازین حدیث باشد در توضیح فرموده والحدیث
محمول علی المواریث او علی سنیة تقدم الامام فانه اذا کان المقتدی واحدا یقوم عن جنب
الامام واذا کان اثنین فصاعدا یتقدم الامام او علی اجتماع الرفقة بعد قوة الاسلام
فانه لما کان الاسلام ضعیفا نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن ان یسافر واحد واثنان

لقوله علیه السلام الواحد شیطان والاثنان شیطانان والثلثة رکب فلما ظهر قوة الاسلام
انحصر فی سفر اثنین الخ قوله اما قول جماعت پس محی السنة در شرح السنة گفته الجماعة عند اهل العلم
اهل الفقه الی آخره اقول این قول مخالف آن ائمه دین نیست چرا که مراد شان هم باتباع اکثر اتباع
اکثر جمهور اهل علم و فقه بوده است نه اکثر جهال و عوام پس ایراد این عبارات برای ابطال آن استدلال وهم
باطل است و خیال خام قوله ثابت است که در آخر زمان اهل حق و ارباب تقوی کمتر خواهند بود و اهل باطل و
ارباب فسق اکثر الی قوله در صورت تعارض قابل حجت نخواهد ماند الخ اقول در احادیثیکه مثبت ترجیح
اتباع سواد اعظم اند و علمای دین بدان استدلال فرموده اند کجاست که در آخر زمان شیوع محرمات و اعمال
و عقاید باطله و ظهور فسق و کفر نخواهد شد یا آنکه در ممنوعات منصوصه اتفاقیه و امور فسقیه و کفریه هم در هر وقت
اتباع اکثر موجود بین آنوقت باید بود تا که حکم بمعارضه نموده گفته شود که احادیث مذکوره قابل حجت نیستند
افسوس که صاحب رساله معانی احادیث نمی فهمد و بمعنی معارضه میداند و مرکب سیمان تجهیل و تضلیل
ائمه دین میشود قوله شما چشم جمیع علمای روی زمین را با وجود انتشار ایشان در انگشت آورید
و معلوم گردید که مثبتان قیام اکثر اند و منکران الخ اقول امریکه از صدها سال متوارث میان اهل اسلام
محبین حضرت خیر الانام در اکثر بلاد اسلام است و در اعصار متعدده جماعت علمای مشهورین معتمدین بر آن
مشهوره مستند استحسان و جواز آن تحقیق فرموده و عمل بدان نموده باشند و مخالفین با وجود جد و جهد تمام
در زمره منکرین بجز چند نام و آنهم باستناد رسائل غیر معدوده پیش کردن نتوانستند کسانیکه کثرت علمای
مشهورین مجوزین و قلت مبطلین و منکرین و آنهم از مجهولین میبینند بر ایشان بموجب اقرار کبرای صاحب رساله
از جامعین تفهیم و غیره البته اتباع علمای محققین که بنسبت منکرین مجوزین اکثر اند ضروریست و در انگشت شمار آوردن
جمیع علمای روی زمین معذور و مجوز احتمال بر آمر که شاید منکرین اکثر باشند و قول ایشان ظاهر نگردیده باشد خللی
نمی اندازد و ثانیا می گوییم که چون از رساله برادر خورد این سگ ظاهر است که علما تا هزار سال قائل تقسیم بدعت و مقر
استحسان بدعات حسنه بوده اند پس این اقرار شان ایشان را با مثبتین قیام یکذات کرده و ثالثا درینجا
که حاجت بشمار جمیع علمای نیست بر بنای استدلال این احادیث باطل می انگارد و طائفه اسماعیلیه که
برای اثبات دعاوی خود باد عای اجماع و اتفاق زبان خود را بکذب سخت آلوده اند از ایشان حضرت صاحب
رساله را واجب بود که اولا این استفسار از طائفه خود می نمودند که صاحب رساله جواب اثبات دعوی اتفاق

واجماع از طرف طائفه خود چه اندیشیده مگر آنکه صاحب رساله را در این ابواب اتفاق واجماع جمیع علمای
مشارق ومغارب از متقدمین ومتاخرین از روی کمال علم رسل متیقن ومعلوم گردید که صاحب رساله
درین باب برخلاف جمهور ائمه دین راه می پیمود حالا درین مقام اقوال چند از کبرای طائفه نشان میدهیم
وشمار کنانیدن جمیع علمای مشارق ومغارب از ینها می خواهم پس منجمله آن اینکه مولفین تفهیم المسائل
در مسئله انکار سماع اموات دعوی اجماع امت نموده اند ومنجمله آن اینکه نزیل ٹونک در وسوسة الخناس گفته
توبه دور کن بالاتفاق ہین ایک ندامت فعل ماضی پر دوسرے عزم عہد ونکرنی پر استقبال میں الخ ومنجمله آن
اینکه در رساله در بیان داخل بودن وصف بعثت للتبلیغ ما اوحی الیه در معنی ہین گفته سب علمائے مفہوم
اور تعریف میں نبی کے داخل کیا ہی الخ ومنجمله آن اینکه مجیب ثالث اسماعیلیه در مصباح الضحی گفته معانقه واسطے
غیر قادم کی باجماع حنفیه بلکه شافعیه بھی مکروه ہی الخ واگر صاحب رساله واتباع او گویند که اینها مثل
اینها که دعوی اتفاق واجماع نموده اند همه از جهال بوده اند پس باید دید که همین صاحب رساله در ثبت
بودن اشاره بالسبابه دعوی اتفاق احادیث وآثار متواتره واجماع ائمه اربعه وجمیع فقها ومحدثین
نموده معلوم نیست که وقت این تحریر درکدام عالم بود وآنوقت درکدام عالم بوده حالا مکاتیب شیخ محمد باید
واز اتباع صاحب رساله آنچه پرسیدنی ست باید پرسید **قوله** عمل بحدیث شما که مقلد محض اید مذهب شما
جائز نیست که میگوئید این امر خاص برای مجتهد واجبست وبرای مقلد حرام الی قوله اگر اکنون احادیث رفع
الیدین فی غیر التحریمه امتثالا برشما عرض کنیم الخ **اقول** در هر قول زیاده تر نافهمی خود ظاهر میکند ایشقدر
نمی فهمد که آنچه مقلدین گفته اند همین قدر ست که مقلدان را ترک مذهب صریح مجتهد خود صرف بنا بر شنیدن
لفظ روایت کدامی حدیث مخالف قول امام نمی رسد چه تحقیق معانی حدیث وتدقیق وتطبیق احکام آن
وتمیز ناسخ از منسوخ وقوی از ضعیف ودیگر ضروریات مجتهد را که آن حکم فرموده ست از مقلدین بلا بحث
بخوبی زیاده تر بوده بر مقلد آنچه واجب بود بموجب فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون ادا نمود
واین امر اگرچه اسماعیلیه وهابیه برای تکفیر امت محمدیه بکفر وشرک قرار میدهند اما مستندین صاحب رساله
تصریح آن نموده اند از انجمله شیخ محمد که برادر صاحب رساله حسب عمر خود تنها قول همین یک شیخ را بتحقیقات
جماعه کثیر از ائمه دین که تا هزار سال گذشته اند ترجیح میداد در مکاتیب خود بعد نقل عبارات فتاوی غرائب
وغیره میفرمایند ما مقلدان را نمی رسد که بمقتضای احادیث عمل نموده جرئت در اشاره نمائیم وبفتاوی

چندین علماء مجتهدین مرتکب امر محرم و مکروه و منهی گردیم الی آخره و کفی به حجة علی صاحب الرساله پس
ازین امر لازم نیست که نزد این علما فهم حکم امری که مخالف مجتهد نیست از ظاهر احادیث شریفه و عمل بدان و احتجاج
بآن احادیث حرام باشد و اگر کسی علی الاطلاق حکم بحرمت احتجاج باحادیث و عمل بدان عموما برای علمای مقلدین
تحریر نموده باشد تا از ان قول بر جمیع علمای مجوزین قیام و مستدلین باحادیث شریفه الزام صاحب رساله تمام نیست
اما مثالیکه ذکر کرده پس منشاء آنهم همان نافهمی ست قیاس امری که از مجتهد منع آن ثابت نیست بر امری که خود
از مجتهدین عظام تحقیق نسخ آن و اثبات عدم آن باحادیث کثیره و جواب از احادیث مستدله دیگران
مروی باشد نمودن و بنا بر آن علماء مقلدین را در فهم امر یکه کراهت و حرمتش از مجتهد مروی نیست از ظواهر
احادیث که ائمه دین بدان احادیث استدلالات فرموده باشند [illegible] الزام دادن ناشی ست از ندیدن کلام
اعلام و نفهمیدن مرام آن کرام قوله این حدیث مخالف ایشان ست الخ **اقول** ازین خبطی ربط که از
کار بسته نمی شاید و این تطویل لاطائل از پیشانی منکرین که دیده و دانسته قول مشهور جمهور را ترک نموده
برای تضلیل مسلمین اختیار اقوال شاذه بی دلیل محض میکنند داغ مخالفت جماعت و خروج از سواد اعظم
نمی رواید و حکم بودن این احادیث شریفه مخالف ائمه اربعه محل کلام ست و از آنچه صاحب رساله
تطویل نموده این مقصد ثابت نگردیده اولا که صاحب رساله در امثله تخلیط و افراط و تفریط نموده در بعض
امور اختلافیه که به یکی از ائمه الزام مخالفت جمهور داده صاحب رساله [illegible] جمیع علما را بسبب [illegible]
در انگشت آورده و ثانیا از کجا ثابت ست که ائمه مجتهدین و جمهور در انگشت آوردن مخالفان و حمل بخالفت
اکثر و جمهور و اطلاع بران اختیار آن اقوال نموده اند و ثالثا در بعض مسائل اگر این امر هم فرض و تسلیم
کرده شود تاهم مستدلین باین احادیث که در مسائل غیر منصوصه استدلال بآن نموده اند مضر نمی
رسانند مثلا ایجاب و ترک گو دیگر مجتهدین مشهورین قائل آن نباشند اما چونکه حضرت امام اعظم از صریح
تایید فعلی و تاکید قولی آنحضرت صلی الله علیه وسلم حسب اجتهاد خویش وجوب فهمیده اند البته هرگز
نمی توان گفت که مذهب امام اعظم مخالف این احادیث شریفه است مجتهد را بعد قائم گردیدن دلائل
واضحه حسب اجتهاد خود حکم و عمل می باید موافقت دیگران ضروری در هیچ صورت خاصه کجا واجب ست
در مرقاة در جواب گفته قلت الموافقة لیست شرطا فی المسألة الاجتهادیة الی آخره **قوله**
در تنویر الانوار و غیره ست که اجماع باتفاق اکثر منعقد نمی شود و خلاف واحد مانع ست الخ **اقول**

البتہ اجماعیکہ مصطلح اہل اصول ست صرف باتفاق اکثر بر قول مشہور منعقد نمی شود اما بوجب احادیث
شریفہ قول و حکم باتباع سواد اعظم و جمہور ائمہ دین چہ منافات از دعوی حنفیت دارد اینک محققین
حنفیہ حکم باتباع جمہور ائمہ و اکثر علما فرمودہ اند چنانچہ از مستندین صاحب رسالہ سابقا منقول گردید
قولہ باقی ماند تحقیق دلائل نفس مولد الخ **اقول** بر اقوال ائمہ دین و علماء محققین شبہات فاسدہ
و اوہام کاسدہ از نافہمی پیش نہادن و آنرا بطور فخریہ تحقیق خود قرار دادن اگرچہ پیش عوام کالانعام
موجب افتخار ست اما فی الحقیقت موجب رسوائی پیش اہل عقل و اعتبار ست و یکی از شکایتہا کہ در ینجا بکار
بردہ آنکہ تحقیقات ائمہ اعلام را کہ در کتب دینیہ معتمدہ مشہورہ موجود اند اول و آخر آن برای تغلیط حذف
ساختہ و بجہت پردہ داری نام آن کرام بر زبان نیاوردہ صرف بذکر منقول خود و لمش در رسالہ محقق حقائق
معقول و منقول کشاف دقائق فروع و اصول زبدۃ علماء الزمان قدوۃ اصفیاء دوران سیف اللہ
المسلول حضرت مولانا فضل الرسول الحنفی القادری البدایونی دامت برکاتہم پرداختہ تا رد و ابطال
تحقیقات ائمہ اسلام بتصریح اسماء کرام موجب وحشت احدی نگردد و پیش عوام کالانعام باعث افتخار شود
ہر چند دفع جملہ اوہام و رفع کل شبہات ناتمام از ہر دو رسالہ کلان برادر خود این بزرگ واضح است و عیان
اما در ینجا ہم چیدہ چیدہ چیزے بقلم رسیدہ و باقی در آن باید دید **قولہ** این مصادرہ علی المطلوب ست الی **قولہ**
بدعت رافع سنت ست الخ **اقول** بر اہل علم مخفی نخواہد بود کہ فقرہ و لم یکن فی ذلک الا ارغام الشیطان
الخ در سبیل الہدی و الرشاد و غیرہ کتب مشہورہ دینیہ موجود ست پس قطع نظر ازینکہ مسئلہ متفق ائمہ اسلام
نزد صاحب رسالہ محل کلام و مختلف ست اما ہیچ طعن و ملام با وجود عدم لیاقت فہم مرام خلاف حیا و انصاف
بدعت بوجہیکہ رافع سنت ست برین عمل کہ ائمہ دین مستحسن آن فرمودہ اند محض بیجا ست و ایراد احادیث
بی فہم معانی کمال نازیبا از آنجا کہ این وادی در ما سبق طی گردیدہ اینجا بریک سند از کبراء طائفہ اکتفا نمودہ
قطب اسماعیلیہ در مظاہر حق در شرح حدیث ما احدث قوم بدعۃ الا رفع مثلہا من السنۃ نوشتہ
نہیں نکالی کسی قوم نے بدعت یعنی جو کہ مزاحم سنت کے ہو الی آخرہ و در شرح حدیث ما ابتدع قوم نوشتہ
نہیں نکالی کسی قوم نے بدعت بیچ دین اپنی کی یعنی بدعت کہ مزاحم سنت کے ہو الخ و در شرح حدیث من
احدث فی امرنا ما لیس منہ نوشتہ اور لفظ ما لیس منہ اشارہ ہے اسکی طرف کہ نکالنا اوس چیز کا کہ
مخالف کتاب و سنت کے نہو برا نہیں ہے الی آخرہ **قولہ** این عجب قیاسی ست ہے سرو بن چہ مشابہت بردہ

روز ولادت آنجناب را حاصل نشده الخ **اقول** این قول را صاحب سیرت شامی از امام عبد الرحمن کتانی سند
آورده است و مقصود بیان شرف و عظمت یوم ولادت و کرامت آن یوم باسعادت است و امام مذکور درین ضمن
تقلیل عذاب جهنم بر کسیکه فرح بولادت شریف نموده بود مذکور فرموده و بدین تقریب لفظ مشابهت یوم جمعه گفته
گردید پس صاحب رساله که کلام امام فهمیده هر چه در دلش آمد بی فهم بقلم رسانید اولا کلام او بر امام وارد نیست
و ثانیا مشتمل است بر لغویات بسیار از انجمله آنکه گفته مشابهت بروز جمعه روز ولادت را حاصل نشده الخ
حالانکه همچنانکه در هر روز جمعه تسعیر جهنم نمیشود همچنان در هر یوم الاثنین که یوم ولادت است تقلیل و تخفیف
عذاب بر کسیکه فرح ولادت نموده بود وارد است و از انجمله آنکه گفته این مردم هر روز ولادت آنجناب را
همان روز خاص گمان می برند الخ این افترا است بر امام مذکور و دیگر اهل دین که آنحضرات هرگز نظیر یوم
ولادت را همان روز خاص ولادت بعینه گمان نمی برند البته بسبب ظهور آن نعمت در یوم واحد قائل شرف
و معتقد بقاء برکت در هر یوم مثل آن بوده اند و این مضمون از حدیث فضیلت یوم الاثنین ثابت
فرموده اند و آنجناب اعاده شکر نعمت در مثل آن یوم از آن استخراج نموده اند اعتراض بر آن ائمه است بلکه
در حقیقت از نافهمی و اعتراض بر احادیث حضرت خاتم رسالت صلی الله تعالی علیه وسلم است کما سبق
تقریره فافهم ولا تعجل اما آنچه بعض سفهاء مضمون احادیث شریفه را که ائمه دین تصریح آن فرموده اند مخالف
عقل و از شوائب حج هم قرار داده اند دلالت بر بی عقلی ایشان دارد ورنه بسبب ظهور کدام نعمتی در روزی
متبرک دانستن نظائر آن روز هرگز مخالف عقل صحیح نیست البته نظائر آن روز را آن روز خاص بعینه دانستن
مثلا در روزی که شخصی پیدا شده باشد دران روز معین از هر سال ولادت آن گمان بردن که بعض علما
همین معنی را عید گرفتن اصطلاح نموده اند پس البته از وهمیات است کجا واحد دانستن نظائر متعدده
و کجا مجرد بقاء برکت و شرف در زمان لاحق بسبب ظهور نعمت در زمان سابق گو باین معنی هم بعض از
علماء دیگر اطلاق عید فرموده باشد که این بحث لفظی است و لا مشاحة فی الاصطلاح امام قسطلانی
در مواهب لدنیه فرموده فان قیل هل فی العقل وجه یدل علی ان یوم الجمعة افضل من السبت
والاحد وذلک لان اهل الملل الثلثة اتفقوا علی انه تعالی خلق العالم فی ستة ایام وبدء الخلق والتکوین
یوم الاحد وکان الفراغ یوم السبت فقال الیهود نحن نوافق ربنا فی ترک الاعمال فعینوا السبت لهذا المعنی
وقالت النصاری مبدء الخلق والتکوین یوم الاحد فنجعل هذا عیدا لنا فهذان الیومان معقولان

انما الوجه فی جعل یوم الجمعة عیداً فالجواب ان یوم الجمعة هو یوم الکمال والتمام وحصول الکمال
والتمام یوجب الفرح الکامل والسرور العظیم فجعل یوم الجمعة یوم العید اولی من هذا الوجه الخ
از انجمله اینکه بعد از آنکه بر ائمه دین بجهت متبرک دانستن نظائر ایام ولادت و اثبات شرف و کرامت
و استحباب اعادهٔ شکر نعمت طعن قبیح متضمن پیروی هنود و فارسیان و نصاری تفوه نموده میگوید که
مشابهت اینها باتفاق ممنوع است چنانچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم روزهٔ عاشورا بسبب مخالفت
ایشان منسوخ کرده الی آخره ازین مقام خوب ظاهر گردیده که تا حال معنی مخالفت و مشابهت هم
نفهمیده حالا بفهمد که چون در خصوص صوم عاشورا مشابهتی پیدا می شد و برای رفع آن بنسخ
خصوص انفراد صوم همان یوم و شرعیت صوم آن یوم مع ضم التاسع مقرر گردیده و ازین قدر
تغییر مشابهت بزوال رسیده پس متبرک دانستن ایام ولادت جناب سرور عالم صلی الله علیه وسلم
و قبول شرف و کرامت آن و استحباب اعادهٔ شکر آن نعمت را مشابه اعیاد هنود و نصاری و مجوس
قرار دادن و تهمت التزام تشبه ممنوع بر ائمه دین نهادن حماقت و سفاهت است بلکه میگویم که بموجب
حدیث شریف که برای اظهار مخالفت یهود و رفع مشابهت ایشان انفراد صوم عاشورا منسوخ
شده شرعیت صوم همان عاشورا مع ضم التاسع مقرر گردید و اینقدر تغییر توهم مشابهت بزوال
پس اگر فرضاً کسی بنیت برکت نه بقصد ادای رسم نصرانیت در روز ولادت حضرت عیسی علیه السلام
هم اظهار شرف آن یوم و نعمت خاصه کند اما بر خلاف نصاری روزه هم بگیرد قبیل آن ضم کند پس اگرچه
آنچنانکه اصل شرعیت استحباب اعادهٔ شکر نعمت ولادت جناب سرور ما علیه الصلوة والسلام
در شرع شریف موجود است که بدان جهت ائمه دین قائل استحسان این بوده اند و همچنین اصلی برای
شرعیت استحباب اعادهٔ شکر ولادت حضرت عیسی علیه السلام در شرع شریف مفقود است و نیز ائمه دین
تصریح استحسان آن نفرموده اند و هذا هو الفرق القاطع اما معهذا درین صورت هم بهان کس الزام
تشبه نتوان داد و لب باین کلمات نباید کشاد ورنه با وجود اینقدر تغییر که در صوم عاشورا بظهور
آمده است قرار دادیم چه قرار از آن مقصود بود رخ خواهد نمود قوله بذکری فرنگ کردن و ایشان را
خداوند روزی و ولی نعمت و حضور اقدس غریب پرور امثال آن نوشتن الی قوله باز دعوی
محبت خدا و رسول کردن چیزیست که از غیر ایشان نباید الخ اقول اولاً در رد اقوال ائمه دین

این خرافات طعن و ملام پیش ساختن خاک بر آفتاب انداختن ست که نزد هیچ ذی عقل مضرتے بمسئلهٔ محققه آنحضرات نمی رساند بلکه طعن کننده را رسوا این میگرداند و ثانیا کسیکه احوال کبرائے اسماعیلیه مثل صاحب تبیین الکلام فی شرح التوراة والانجیل علی ملة الاسلام و صاحب ابطال اوهام المسلمین و غیرها دیده و شنیده ست چه گویم و چه نویسم که در جواب تشنیعات صاحب رساله چه بر زبان می آرد اما احقر هیچو امور خارج از مبحث را محض فضول می شمارد **قوله** بر دلیل چند سخن ست یکی آنکه در عوی احسان الی الفقرا بودنش مصادره علی المطلوب الی قوله و بدعت سیئه بودنش ثابت میکند با که احسان ست الی آخره **اقول** این دلیل در کتاب سیرت شامیه که نزد کبرائے صاحب رساله هم مستند و مقبول ست بدین عبارت منقول ست قال الامام الحافظ ابو محمد عبد الرحمان بن اسماعیل المعروف بابی شامة فی کتابه الباعث علی انکار البدع والحوادث قال الربیع قال الشافعی رح المحدثات من الامور ضربان احدهما ما احدث مما یخالف کتابا او سنة او اثرا او اجماعا فهذه البدعة الضلالة والثانی ما احدث من الخیر لا خلاف لاحد من هذه فهی محدثة غیر مذمومة قال عمر رض نعمت البدعة هذه یعنی انها محدثة واذا کانت فلیس فیها رد لما مضی فالبدعة الحسنة متفق علی جواز فعلها والاستحباب بها و رجاء الثواب لمن حسنت نیته فیها وهی کل مبتدع موافق لقواعد الشریعة غیر مخالف لشیء منها ولا یلزم فی فعله محذور شرعی فی ذلک نحو بناء المدارس والربط والمناثر وغیر ذلک من انواع البر التی لم تعهد فی الصدر الاول فانه موافق لما جاءت الشریعة ومن احسن ما ابتدع فی زماننا من هذا القبیل ما کان یفعل بمدینة اربل کل عام فی الیوم الموافق لیوم مولد النبی صلی الله علیه وسلم من الصدقات والمعروف واظهار السرور فان ذلک مع ما فیه من الاحسان الی الفقراء یشعر بمحبة النبی صلی الله علیه وسلم وتعظیمه وجلالته فی قلب فاعله وشکر الله علی ما من به من ایجاد رسوله الذی ارسله رحمة للعالمین صلی الله علیه وسلم الی آخره پس بیملاحظه فهم سیدا دمیدانند که برین بیان این امام که نزد صاحب سیرت شامی و غیره از علماے دین پسندیده و مرغوب ست ایراد مصادره علی المطلوب فاسده معیوب ست چرا که امر مذکور بدعت حسنه بودنش و بدعت سیئه نبودنش مصرح بر نقل معنی بدعت حسنه و اتفاق بر موجب ثواب شدن آن ارشود ه ست اندراج این عمل در معنی بدعت حسنه و عدم

و تابعین در اکثر اوقات و اغلب احوال در تمام سال مشغول باذکار آنحضرت هم در خلوت و هم در مجالس بوده اند
پس در عمل مولد چگونه اشعار بکامل عیار نبودن آنحضرات در محبت می تواند بود آری اگر صاحب رساله
از جای ثابت میکرد که آنحضرات با وجودیکه در دیگر اوقات و شهور بذکر آنحضرت اهتمام می نمودند
در ماه ولادت ترک میفرمودند پس البته ذکر این اشعار گو تا هم محل کلام می بود می توان نمود ورنه
این همه سراسر سطره دور دور داند اما دیگر عوارض قیود متعارفه حادثه پس هرگز هیچگونه با وجود تحقق
عدم فعل آنحضرت هم دلالت و اشعار برین امر نمی تواند ساخت قوله لانسلم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
روزه عاشورا بجهت آن گرفت که یهود گفته بودند و حاشا که پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم چون یهود
سیره با خود این چنین وهم فاسد که کودکان بازی گوش را هم خنده آید به پسندد که ساده مردی
از بلهای جنت را هم که کلمه انا الحق بجوش منکران هرگز دلالت ندارد الی آخره اقول دلیل
صوم عاشورا در کتاب شیر شاهی از حافظ عسقلانی صاحب فتح الباری منقول ست و اعتراض
این قدر مجهول بر آن بحث نامعقول ست اول باید فهمید که سوای حافظ عسقلانی دیگر ائمه دین هم تصریح
فرموده اند که بعد از آنکه یهود تعظیم نمودن صوم عاشورا بجهت نجات حضرت موسی و صیام آنجناب
در آن روز نسبت اعاده شکر آن نعمت که موسی علیه السلام جناب حق تعالی در مثل آن روز در زمان
سابق عطا فرموده بود ذکر کردند آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجهت موافقت حضرت موسی
علیه السلام برای ادای شکر آن نعمت که نعمت خود و حضرت موسی علیه السلام از یهود ارشاد فرمودند
و مقصود از آن موافقت حضرت موسی علیه السلام و اعاده شکر آن نعمت سابقه در ازمنه لاحقه بود
پس تحقیقات ائمه دین که صریح از مضامین احادیث صحیحه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
ثابت و مستنبط اند این محرر هم استهزا ساختن و آن ائمه دین را ابله و احمق قرار دادن بکمال حماقت ست
اما اینکه برای ابطال اینکه این روزه برای شکر آن نعمت باشد گفته این چنین وهم فاسد کودکان بازی
گوش را هم بر خنده آید حقیقت اینست که بجز ملاحده بی دین کیست که با این چنین طعن و تشنیع
در شان ائمه شریعت زبان بگشاید بالاید علامه عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده
وقال الامام الطحاوی بعد ان روی هذا الحدیث ففی هذا الحدیث ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم انما صامه شکرا لله عز وجل في اظهاره موسی علیه السلام علی فرعون فذلك علی

على الاختيار دون الفرض قلت وفيه بحث لان لقائل ان يقول لا نسلم ان ذلك على الاختيار
دون الفرض لانه عليه السلام امر بصومه والامر المجرد عن القرائن يدل على الوجوب وكونه
صامه شكرا لله عز وجل لا ينافي كونه للوجوب كما في سجدة ص فان اصلها للشكر مع انها
واجبة الخ امام قسطلانی در مواهب بذیل حدیث حضرت ابن عباس رض آورده ويدل على ان الباعث
على صيامه موافقتهم على السبب وهو شكر الله تعالى على نجاة موسى عليه السلام الخ خلاصه آنکه
خود در دلیل دویم اقرار نموده است به بجا آوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم صوم عاشورا را بموافقت
یهود پس از نفس کلامش این قول او باطل است و مردود **قوله** آنرا دو وجه دیگر است که در دو حدیث صحیح
وارد شده الی آخره **اقول** بودن دو وجه دیگر برای امری که از دو حدیث دیگر ظاهر باشد مسلم
آن نیست که وجهی ثالث برای آن امر که از حدیث صحیح دیگر باقرار آئمه دین ثابت و صریح باشد باطل
قرار داده آید غایة الامر آنکه در وجوه ثلثه توفیق و تطبیق نموده شود پس در یک حدیث که
یهود برای شکر نجات موسی علیه السلام و موافقت نمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین قدر بیان
نموده اند حقیت خود باداء شکر نجات بجهت متابعت و موافقت حضرت موسی علیه السلام که در نقل آمده
شده بودند وارد گردیده و در حدیث دیگر قرار دادن یهود عاشورا را روز عید و لهو و لعب نمودن ایشان
دران روز و برای قصد مخالفت ایشان مشروع گردیدن صوم که مذکور است آن یهود غیر این یهود باشند
و در تعیین صوم موافقت یک قوم و مخالفت یک قوم مقصود است پس استدلال صاحب رساله بمضمون یک
حدیث برای ابطال مضمون صریح دیگر حدیث صحیح باطل و مردود است در مجمع البحار آورده فان قيل
اتخاذهم عيدا ينافي صومه وايضا فصوموا مشعر بان الصوم كان لمخالفتهم قلت لعل عيدهم
كان جائز الصوم وهؤلاء اليهود غير يهود المدينة فوافق المدنيين وخالف غيرهم الخ علامه
عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده قيل ما وجه التوفيق بين قوله عيدا وبين ما تقدم ان اليهود
تصوم عاشورا ويوم العيد يوم الافطار واجيب بانه لا يلزم من كونه عيدا الافطار لاحتمال
ان صوم العيد جائزا عندهم وهؤلاء اليهود غير يهود المدينة فوافق المدنيين حيث تيقن
انه الحق وخالف غيرهم لخلافه الخ معلوم نیست که هرگاه نزد صاحب رساله صحیحین دو وجه صوم
عاشورا معتبر اند پس چرا سابق بجا آوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم صوم عاشورا را بموافقت یهود

باستناد صاحب تحفه ذکر نمود و هرگاه که نوشتهٔ خودش یاد نمی ماند نوشته برادر خورد کجا یاد خواهد بود

قوله ثانیا صوم عاشورا منسوخ ست بالاتفاق الخ **اقول** دعوی اتفاق بر منسوخیت صوم
عاشورا که متبادر ازین کلام درین مقام نسخ نفس این صوم ست که شامل ست منسوخیت فضیلت
و استحباب و تطوعیت و مسنونیت را و متضمن ست اظهار ممنوعیت را باطل محض ست علامه عینی در شرح
صحیح بخاری شریف آورده اتفق العلماء علی ان صوم یوم عاشوراء الیوم سنة ولیس بواجب
واختلفوا فی حکمه اول الاسلام فقال ابوحنیفة رح کان واجبا واختلف قول الشافعی علی
وجهین من اشهرهما انه لم یزل سنة من حین شرع ولم یکن واجبا قط فی هذه الامة ولکنه
کان تاکد الاستحباب فلما نزل صوم رمضان صار مستحبا دون ذلک الاستحباب والثانی کان
واجبا وقال عیاض کان بعض السلف یقول کان فرضا وهو باق علی فرضیته لم تنسخ قال
وانقرض القائلون بهذا وحصل الاجماع علی انه لیس بفرض انما هو مستحب الی آخره بر حاشیه نسخه
صحیح بخاری مطبوعه دهلی در کتاب الصوم بر صفحه ۲۶۸ آورده قال الکرمانی اتفقوا علی ان صوم عاشورا
فی زماننا سنة الی آخره امام نووی در مسلم آورده والعلماء مجمعون علی استحبابه وتعیینه للاحادیث
واما قول ابن مسعود کنا نصومه ثم ترک فمعناه انه لم یبق کما کان من الوجوب وتاکد الندب
الی آخره و اگر مراد صرف نسخ وصف فرضیت ست نه منسوخیت صوم عاشورا پس هیچ ضرر بحال حافظ
عسقلانی نمی رساند بلکه اگر بالفرض نسخ مسنونیت صوم عاشورا هم بالاتفاق علی الاطلاق بجهت
صوم رمضان شریف تسلیم کرده آید تاهم هیچ خلل در استدلال امام مذکور نمی اندازد و شبهات واهیه منکرین را
مردود می سازد و از شارع که استحباب اعاده شکر نعمت سابقه در ازمنهٔ لاحقه فی وقت من الاوقات ثابت گردید
گو در دیگر اوقات در فرد خاص آن بدامی جهت تبدیل آن حکم بظهور رسید پس آن امر که در وقتی شارع
استحباب آن نمود از قبیل تمهیات فاسده که کودکان را هم حسب بیان مرزای صاحب رساله بران خنده آید
نمی توانند بود درین مقام بچشم عبرت باید نگریست و برگواهی فرقه اسماعیلیه باید گریست که چگونه باوجود ادعای
علم و تقوی برائمه دین لب طعن و تبرا می گشایند و باوجود ادعای اتباع سنت بر مضامین صریحه احادیث
صحیحه اعتراضات فاسده وارد نموده آبروی ایمان خود می ربایند **قوله** صوم عاشورا منسوخ ست
بالاتفاق رواه الترمذی بسند صحیح عن عائشة رض الخ **اقول** این چه سخن سازی و افتراپردازی ست

دعوی اتفاق منسوخیت صوم نمودن و بر ترمذی حواله آن کردن کید عظیم ست در صحیح ترمذی اول باب حث
و تاکید بر صوم عاشورا مقرر نموده بعد ازان در باب رخصت در ترک آن صوم این حدیث روایت فرموده
عن عائشة رضی الله تعالی عنها قالت کان عاشوراء یوما تصومه قریش فی الجاهلیة وکان
رسول الله صلی الله علیه وسلم یصومه فلما قدم المدینة صامه وامر الناس بصیامه فلما
افترض رمضان کان رمضان هو الفریضة وترك عاشوراء فمن شاء صامه ومن شاء ترکه و بعد ازان [illegible]
قال ابو عیسی والعمل علی هذا عند اهل العلم علی حدیث عائشة رض وهو حدیث صحیح لا یرون صیام
عاشوراء واجبا الا من رغب فی صیامه لما ذکر فیه من الفضل الی آخره پس امام ترمذی منسوخ بودن صوم
عاشورا بالاتفاق کی روایت فرموده ست صرف منسوخیت فرضیت و وجوب بسند آن حدیث آنهم بی ذکر
اتفاق ذکر نموده ست و فضیلت خود از بیان ترمذی عیان ست پس تهمت روایت منسوخیت صوم عاشورا
بالاتفاق بر امام ترمذی نهادن لب بکذب شنیع کشادن ست و تخییر که درین حدیث ست بنا بر رفع
وجوب ست در فتح القدیر بذیل حدیث حضرت صدیقه رضی الله تعالی عنها آورده فقولها فلما افترض
رمضان قال من شاء الی آخره دلیل علی انه مستعمل هاهنا فی الصیغة الموجبة للقطع بان التخییر
لیس باعتبار الندب لانه مندوب الی الآن بل مسنون فکان باعتبار الوجوب الی آخره و اگر حضرت
مقتبا درگوید که مراد منسوخیت صوم بوده است صرف منسوخیت وصف فرضیت و وجوب ست پس امام
عسقلانی کی دعوی فرموده بود که وجوب فرضیت آن باقی ست تا که در رد آن این تطویل می نماید **قوله**
وصرح به محمد فی الموطا الخ **اقول** برای اثبات دعوی منسوخیت صوم عاشورا بالاتفاق حواله
تصریح امام محمد در موطا نمودن هم کذب صریح ست در موطا صرف منسوخیت فرضیت آن از شهر رمضان
و بقاء تطوعیت و استحباب آن مذکور ست که این امر هیچگونه مضرت بحافظ عسقلانی نمی رساند آنا و هو
صاحب سالم رام و دیگر و انده ملا علی قاری در شرح موطا فرموده قال محمد رح صیام عاشوراء
کان واجبا قبل ان یفترض رمضان ثم نسخه شهر رمضان ای افتراضه فهو ای صیام عاشوراء
تطوع ای مستحب من شاء صامه ومن شاء لم یصمه وهو قول ابی حنیفة والعامة الی آخره
قوله بلکه حدیث اذا کان فی العام المقبل ان شاء الله تعالی صمنا الیوم التاسع ظاهر دلالت
بر منسوخیت او وارد الی آخره **اقول** دلالت این حدیث بر مخالفت صوم عاشورا ممنوع ست الخ

محققین امیہ دین از این حدیث بشہادت دیگر احادیث استحباب و مسنونیت صوم عاشورا بضم تاسع
ثابت فرمودہ اند امام نووی در شرح صحیح مسلم آوردہ قال الشافعی واصحابہ واحمد واسحاق وآخرون
یستحب صوم التاسع والعاشر جمیعا لان النبی صلی اللہ علیہ وسلم صام العاشر ونوی صیام التاسع
الی آخرہ در فتح القدیر گفتہ والمسنون عاشوراء مع التاسع الخ در مظاہر حق در ترجمہ لئن بقیت
الی قابل لاصومن التاسع نوشتہ اگر زندہ رہا میں سال آیندہ تک تو روزہ رکھونگا نوین کو بھی الخ و قطع نظر
از ینہمہ خود برادر خوردش قائل استحباب صوم عاشورا بضم تاسع است و معنی این حدیث ہمین قرار دادہ
پس ہرگاہ کہ صاحب رسالہ با وجودیکہ حوالہ رسالہ برادر خورد می نماید اما از مطالب تحریرش خبر نمی
دارد باقوال ائمہ دین چہ خبر خواہد داشت و اگر گویند مرادش ممنوعیت افراد عاشر محرم است
پس برآن ہم کلام است عامہ فقہا فرمودہ اند کہ ثابت از احادیث اولویت و افضلیت و مسنونیت
ضم تاسع مع العاشر است اما ممنوعیت صرف عاشر صراحۃ ثابت نیست بدینجہت قائل عدم کراہت
آن شدہ اند گو دیگر بعض محققین بکراہت تنزیہی ہم رفتہ اند امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف آوردہ
وفی البدائع کرہ بعضہم افرادہ بالصوم ولم یکرہہ عامتہم لانہ من الایام الفاضلۃ الخ
صاحب تحفہ در رسالہ فیض العام فرمودہ روزہ دہم محرم کہ روز عاشورہ است بسیار مسنون
و موجب کفارہ یکسالہ است الخ **قولہ** در دیباج شرح مسلم گوید قال القرطبی ظاہرہ انہ کان علیہ السلام
ان یصوم التاسع بدل العاشر وہذا ہو الذی فہم ابن عباس الی آخرہ **اقول** آثار از حضرت
ابن عباس رض مضطرب اند از بعض آثار تصریح استحباب و مسنونیت صوم عاشر بضم تاسع ثابت است
و از بعض آثار اطلاق عاشورا بر صرف یوم تاسع ظاہر میگردد اما اکثر علماء دین این امر را بسبب مخالفت
جمہور صحابہ و تابعین قابل عمل و اتباع ندانستہ اند شاہ ولی اللہ دہلوی در مصفا شرح موطا بذیل اثر
نمودن حضرت عمر رض بصوم عاشورا نوشتہ مترجم گوید مستحب است نزد اکثر علماء روزہ داشتن نہم و دہم الخ
و محققین از آثار قسم اخیر ہم ہمان بیان استحباب صوم عاشر بضم تاسع مراد داشتہ اند علامہ عینی در شرح
صحیح بخاری شریف فرمودہ فان قلت ہذا الحدیث الصحیح ظاہرہ ان عاشوراء ہو التاسع قلت
اراد ابن عباس من قولہ فاذا اصبحت من تاسعہ فاصبح صائما ای صم التاسع مع العاشر
واراد بقولہ نعم ما روی من عزمہ علیہ السلام علی صوم التاسع من قولہ لاصومن التاسع

قال القاضی لعل ذلک علی طریق الجمع مع العاشر لئلا یشتبه بالیهود کما ورد فی روایة

اخری فصوموا التاسع والعاشر ذکر رزین هذه الروایة عن عطاء عنه وقیل معنی قول

ابن عباس نعم ای نعم کان یصوم التاسع لو عاش فی العام المقبل قال ابو عمر وهذا دلیل علی

انه علیه السلام کان یصوم العاشر الی ان مات ولم یزل یصومه وذلک محفوظ من

حدیث ابن عباس والآثار فی هذا الباب عن ابن عباس رضی الله عنه مضطربة الی آخره

در مواهب از ابن منیر آورده قوله اذا اصبحت من تاسعه فاصبح یشعر بانه اراد العاشر

لانه لا یصبح صائما بعد ان اصبح صائما تاسعه الا اذا نوی الصوم من اللیلة المقبلة العاشرة

انتهی و هم در مواهب آورده قال ابن القیم من تامل مجموع الروایات عن ابن عباس رض بتبین له

زوال الاشکال وسعة علم ابن عباس رض فانه لم یجعل یوم عاشورا الیوم التاسع بل

قال للسائل صم الیوم التاسع واکتفی بمعرفة السائل ان یوم عاشورا هو الیوم العاشر

الذی یعده الناس یوم عاشورا فارشد السائل الی صیام التاسع معه واخبر ان

رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یصومه کذلک فاما ان یکون فعل ذلک واما ان یکون

حمل فعله علی الامر به وعزمه علیه فی المستقبل و هو الذی روی امرنا رسول الله صلی الله

علیه وسلم بصیام عاشورا یوم العاشر الی آخره قوله تطویعست او که نزد بعض ثابت سنت

در وجود فضیلت او موقوفست بر اثبات آنکه بیان فضیلت او بعد از نسخ ست الخ اقول قطع نظر

از آنکه اطلاق لفظ بعض خالی از تغلیط نیست هر چند اقوال علماء دین که مبطل این نسخ اند سابقا

مرقوم اما دریجا دو سند از کبراء طائفه حق آورده میشود که بر حق گفته اور حکم کیا یعنی صحابه کو اول سنه

واجب ہونے اوسکی کے پھر بعد نسخ اوسکی کی ساتھ مستحب ہونے کی الخ ایضا ثابت ست که بعد نسخ فرضیت

صوم عاشورا هم حکم مستحب بودن آن فرموده اند و در ترجمه مشارق نوشته اول عاشوره کا روزه

فرض تھا جب رمضان کا روزه فرض ہوا تب عاشوره کا نہ یا پر مستحب ہے حدیث میں ہے کہ اوسکے روزے کی

ایک سال کی گناه معاف ہوتی ہیں الخ و چگونه فضیلت بعد نسخ ثابت نیست حالانکه حضرت شارع التزام

واهتمام این تا سال آخر حیات فرموده و بیان آن بعزم خود یک روز قبل آن هم ... [illegible] ... حالانکه

نسخ وقت فرضیت ... [illegible] ... شریف بوده قوله و بعض گمان ... [illegible] ... اینست منسوخ

فضیلت و استحباب باقی ماند منسوخ نشد مگر نفس فرضیت و این خلاف قاعدهٔ اصول است الخ
ملخصًا **اقول** اولا بسیاری از علماء متبحرین ائمه دین جامعین معقول و منقول محققین فقه و اصول
تصریح بنسخ فرضیت و بقاء جواز و فضیلت فرموده اند پس برای اظهار تبجح خود علی الاطلاق و جعل
مخالف اصول محض فضول است نسخ جواز و فضیلت بنسخ فرضیت گو مختار بعض محققین باشد قاعدهٔ متفقه اهل اصول نیست
بلکه حنفیه اجماع ندارند تا که این اطلاق صاحب رساله درست آید در مسلم هم که کتابی است معروف
و مشهور مذکور است مسئله اذا نسخ الوجوب بقی الجواز خلافا للغزالی لان الوجوب یتضمن الجواز والناسخ
لا ینافیه فیبقی علی ما کان الخ علامه عینی در شرح صحیح بخاری شریف بذیل حدیث حضرت ابن عباس رض
فرموده و ظاهر حدیث ابن عباس رض یدل علی الوجوب لانه علیه السلام صامه و امر بصیامه
ولکن نسخ الوجوب و بقی الاستحباب الخ و بذیل حدیث حضرت ابن عمر رض که آثار کثیره متضمن نسخ
فرضیت صوم عاشورا و ثبوت تطوعیت آن نقل نموده بعد از نقل آن آثار فرموده ففی هذه الآثار
نسخ وجوب صوم عاشوراء و ان صومه قد رد الی التطوع بعد ان کان فرضا و اختلف اهل
الاصول ان ما کان فرضا اذا نسخ هل یبقی الاباحة ام لا و هی مسألة مشهورة بینهم و سیاتی
حدیث عائشة رض و معاویة رض یدلان علی ما دلت علیه الاحادیث المذکورة الخ محدث
دهلوی شیخ عبد الحق حنفی در جذب القلوب در آداب زیارت قبر شریف آورده و از آنجمله است که پیش
تقدیم صدقه کند در صدر اسلام هر که قصد مناجات حضرت سید انام میکرد بر وے واجب بود که چیزے
صدقه کند الی قوله و بعد از آنکه وجوب آن منسوخ شد استحباب که صفت لازمه مطلق صدقه است
بحال خود باقی ماند و زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حکم ملازمت دارد در حالت حیات وے صلی الله
علیه وسلم الخ امام محمد علیه الرحمه در موطا فرموده قال محمد اما العقیقة فبلغنا انها کانت فی
الجاهلیة و قد فعلت ثم نسخ بالاضحی کل ذبح کان قبلها و نسخ بصوم شهر رمضان کل صوم
کان قبله و نسخ غسل الجنابة کل غسل قبله و نسخت الزکوة کل صدقة قبلها کذلک
بلغنا انتهی ملا علی قاری در شرح قول قد فعلت فی اول الاسلام نوشته ای بطریق الوجوب
للتوافق الخ و بذیل کل صوم کان قبله نوشته ای کان واجبا کایام البیض و یوم عاشوراء الخ
و بعد ختم روایت نوشته و فیه ان الفرضیة اذا نسخت تبقی الفضیلة التی تترتب علیها

المثوبة كصلوة التهجد وصوم عاشورا وهي لا تنافي الاباحة التي لا ثواب فيها ولا عقاب وفي
البدائع ذكر محمد في الجامع الصغير ولا يعق عن الغلام ولا عن الجارية وانه اشارة الى الكراهة
لان العقيقة كان فضيلة ومتى نسخ الفضل لا يبقى الكراهة بخلاف الصوم والصدقة فانهما
كانتا من الفرائض فاذا نسخت الفرضية يجوز التنفل بهما قلت وفيه بحث لان الفضيلة اذا
نسخت تبقى الاباحة لان النسخ ما توجه الا الى زيادة الفضيلة فبقي اصل الاباحة وهذا
على تقدير انه كان فضيلة والا فالظاهر من ذكرها مع الصوم والصدقة انها على منوالهما
في كونها واجبة الى آخره وثانيا قائلين عدم بقاء جواز فضيلت بعد نسخ فرضيت هم تصريح فرموده اند
كه اين در صورتی ست كه شارع بر مجرد نسخ فرضيت اكتفا فرمايد بی آنكه اشاره بجواز و منع فرمايد بلكه اگر بجای
نص نسخ خود دلالت بر اباحت و جواز دارد پس دران هيچگونه كلام و نزاع نيست و صوم عاشورا
ازهمين قبيل ست چنانچه قائلين قول خود تحقيق آن صراحة فرموده اند بحر العلوم در شرح مسلم فرموده
مسئلة نسخ الوجوب على انحاء الاول نسخه بنص دال على الاباحة والجواز كنسخ صوم عاشورا
الثاني نسخه بالنهي عنه كالتوجه الى بيت المقدس فانه نهي عنه الثالث نسخه من غير اباحة
جواز وتحريم ففي الاول الجواز بالنص الناسخ ثابت البتة وفي الثاني لا جواز اصلا
بقي الكلام في الثالث وفيه خلاف فعندنا لا يبقى وعند الشافعية يبقى واختاره المصنف الخ
وهمچنان بر بقاء فضيلت صوم عاشورا بعد نسخ فرضيت در دوائر الاصول و نور الانوار وغيره تصريح نموده اند
باوجوديكه قول عدم بقاء جواز بعد نسخ فرضيت اختيار نموده اند پس منشاء اعتراض فاسد بر كلام
حافظ عسقلانی و متبعين آن امام ربانی بجز جهالت و بيخبری از مطالب كتب متداوله ديگر چيست **قوله**
بر تقدير تسليم روزه گرفتن بايد الخ **اقول** هرگاه از حديث شريف اعاده شكر نعمت بعد مرور زمان
ثابت گرديده پس بعد تسليم آن اين اعتراض بيجاست كه از همين قدر وسوسه منكرين مردود گرديده اما
استحباب مجالس اذكار پس اول چه حاجت بقياس دارد و ثانيا همان حكم كه در مقيس عليه بود يعنی صوم
عاشورا از صحت اعاده شكر نعمت درين هم موجود اما ديگر خصوصيات مثل عبادت صوم و قصد
شكر نعمت نجات جناب موسی عليه السلام پس يافته شدن اين خصوصيات چه ضرورست **قوله**
جای چون ماه و روز را اعتبار كنند الخ **اقول** كلامی ست مختل اين قدر فهميد اند كه چنانكه روز اعاده

شکر نعمت نجات موسی علیه السلام بعد گذشتن زمانه بسیار تاریخ و ماه را اعتبار است و بوقوع شدن
روز معلوم دران تاریخ خصوصیت نداشته و در هر سال آنقدر تعیین را ملحوظ داشته اند این امر بعلماء
دین که در استحسان ادای شکر نعمت سابقه ولادت باکرامت تاریخ و ماه را اعتبار کرده اند گو روز
معین واقع نشود چه مضرت می رسانند چونکه اعتبار اینقدر تعیین هم محض بلحاظ ادراک برکت وجود
مناسبت ست پس این تعیین منعقد ساختن مجلس را در هر سال چگونه منع میگردانند **قوله** این چه جنون ست
الی قوله این مذهب قابل همین ست که سندش تا ابولهب رسانیده شود بلکه تا ابلیس لعین الخ **اقول**
ای اهل اسلام انصاف فرمائید که اینچه بی دینی ست که در شان ائمه دین و اکابر محدثین اهلسنت مثل
صاحب حصن حصین وغیره همچو کلمات گستاخی بر زبان می آرند و وخامت و وبال تبرای ان اهل کمال
نمی دانند اولا میگوییم که آن محدثین برای بیان شرف یوم ولادت شریف سند تخفیف فرمودن حق تعالی
در عذاب ابی لهب در آن یوم بطفیل و برکت آنحضرت و سرور و فرحت نعمت ولادت از قول جناب
کریم عند الله مکرم فی الناس حضرت سیدنا عباس رض گرفته اند که حضرت وی رض از رب کریم ذو الجلال
تا یکسال کشف حال ابولهب خواستند آخر حق تعالی باجابت دعای آنجناب پرداخته حالش بر آنحضرت
واصول آن نمود حجة الاسلام در احیاء علوم الدین در باب بیان منامات تکشف عن احوال الموتی
والاعمال النافعة فی الآخرة فرموده در روی عن العباس رض قال کنت مواخیا لابی لهب فلما مات
وحزنت علیه واهمنی امره فسالت الله حولا ان یرینی اباه فی المنام قال فرایته یلتهب نارا
فسالته عن حاله فقال صرت الی النار فی العذاب لا یخفف عنی ولا یروح الا لیلة الاثنین
فی کل الایام واللیالی قلت کیف ذلک قال ولد فی تلک اللیلة محمد صلی الله علیه وسلم فجاءتنی
امیمة فبشرتنی بولادته ففرحت به واعتقت ولیدة لی فرحا به فاثابنی الله بذلک ان
رفع عنی العذاب فی کل لیلة الاثنین الی آخره پس ذکر این تخفیف عذاب و نقل مکاشفه آنجناب رضوان
که اصلش در صحیح بخاری هم موجود ست موجب تجویز نعوذ کلمات سب و شتم در شان اکابر محدثین
وائمه دین ساختن و مذهب آن پیشوایان شرع شریف را بتهمت اتباع ابلیس لعین منسوب نمودن
شیطان رجیم مطعون ساختن نیست در نقل احادیث اتفاقی و تضلیل ناقلان حامل این حدیث
پیدا شده است ثانیا میگوییم که اکابر محدثین تخفیف عذاب ابولهب بطفیل حضرت رسول کریم

از عذاب ابدی نیست اما اثبات تخفیف عذاب است پس بیان آن فائده دارد الی آخره علامه خفاجی
در شرح شفا بعد نقل روایت تخفیف عذاب ابی لهب گفته و تخفیف عذابه بسبب ما ذکر لا ینافی
قوله تعالی فی اعمال الکفرة فجعلناه هباء منثورا لانه بعد الحشر لا انه لما یخرجهم من النار
فکانه لم یعذبوا اصلا الی آخره قوله کرده کار ایزد بیچون را مانندی در کردار خود حسن در حقیقت دعوی
همتای ایزدی جل جلاله کرده است و ناموس صافی نهادان قدسی سرشت را پاک بردن ایزدی جل جلاله
هر چونکه بخواهد انبیا و اولیا را بی گناه با لغزی بوجه آید گردن می زند و خون می ریزد و کفار فجار را با همه
سیه کاری پایه فراز می نهد الی آخره **اقول** اکابر محدثین که در فضیلت یوم ولادت با سعادت خفت
یافتن ابولهب در عذاب در آن یوم بطفیل برکت فرحت ولادت و امید حصول برکت برای کسیکه حسب
مقدور خود از محبت صرف مال کند و ایام ولادت شریف را مشرف داند در کتب دینیه بیان فرموده اند
ازین بیان کجا ثابت شد که این حضرات دعوی همتای خدای جل جلاله کرده اند و کی بر آنحضرات
لازم گشت که خون انبیا و اولیا ریزند این خرافات بیجا ملعون بقلم آوردن شیعه را پیشتر از جنون پروردگار
که کفار فجار قاتلین انبیای کرام و اولیای اخیار را هستند را جاه و ملکها در دنیای چند روزه جلوه ها
عطا می سازد آخر باین حرکات شنیعه ابد الآباد در چاه جهنم می اندازد کجا این امر و کجا تخفیف از کسی
به برکت امری که از آن افعال کفریه فسقیه ناراضی پروردگار ظاهر و آشکار است و ازین پسندیدگی
این احسان که آخر بفضل خود و تفضلا از برکت آن کافر با هم محمود مطلق بداشته پیدا و هویداست پس
صاحب رساله نه معنی لفظ اقتدا بافعال پروردگار توجه بیازد و نه بمقصد و مراد علمای اعلام و ائمه
اخیار نظر می اندازد و خواه مخواه از معادات محبوبان الهی با آنحضرات می آویزد و آبرو می فهم و دین علم
خود می ریزد **قوله** روایت اماده عقیقه باطل است اگرچه بیهقی روایت کرده زیرا که بیهقی هر قسم روایت
میکند الخ **اقول** اولا این چه خبط و کلام بی ربط است دعوی باطل بودن روایت کرده در دلیل
روایت کردن بیهقی هر قسم روایت را آورده اینقدر نفهمید که از آوردن بیهقی هر قسم روایت از کجا لازم شد
که روایت بیهقی باطل می باشد و ثانیا خود از سفر السعادت آورده که در سناد او ضعفی هست پس از حکم بودن
ضعف در سناد حدیثی دعوی باطل بودن آن باطل میگردد و بالفرض اگر در منهج یا کتابی دیگر این حدیث را
صراحة باطل هم نوشته باشد مستلزم آن نیست که نزد مستدل بآن هم این حدیث موضوع باشد تا که

بنا بر موضوع و باطل گفتن دیگران این تجهیل و تضلیل صاحب رساله آن مستدل را بموقع باشد و همچنان آنکه
اصول حنفیه برای رد مستدل این حدیث که حافظ سیوطی شافعی ست و همچنان کلام در اینکه آیا این عمل
طریقه شرعی ست یا نه الی غیر ذلک من التطویل همه بی موقع ست **قوله** لا نسلم که مقصود آنجناب از کلمه فیه
یوم ولدت فیه بیان فضیلت یوم الاثنین بود بلکه این ذکر اتفاقی ست به تقریب ذکر روزه مذکور الی آخره
اقول برای رد اقوال ائمه دین و مستندین خود از طرف خود ارشاد آنحضرت را که بموجب حدیث صحیح در بیان
جواب سوال صوم آن یوم واقع ست ذکر اتفاقی قرار دادن و از حصول شرف آن یوم بوجه ولادت
انکار ساختن قطع نظر از آنکه مخالف مستندین او ست صریح منافی جواب و ارشاد حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم ست در اینجا سوای کلام ابن الحاج وغیره سند دیگر از کبراء طائفه باید شنید در مظاهر حق
بذیل این حدیث شریف گفته احتمال ہی کہ پوچھا سبب حضرت کے روزہ رکھنی کا پیر کو یا سبب پوچھا استحباب
روزہ کی مستحب ہونی کا بہر تقدیر سبب اوسکا یہ ہی کہ بڑی نعمت اوسمیں ملے کہ حضرت پیدا ہوئی اور دین
اوترا اوسکے شکر میں رکھتی ہین الی آخرہ **قوله** چنانکه قاضی در شرح مسلم وغیره خیر یوم طلعت فیه
الشمس یوم الجمعة فیه خلق آدم گفته الخ **اقول** اولا که این قیاس درست نیست که در حدیث شریف
ذکر خلقت آدم علیه السلام در جواب وجه فضیلت واقع نگردیده و نیز در همین حدیث ذکر خروج آدم
علیه السلام از جنت و قیام قیامت هم ست که بقول قاضی ظاهر از وجوه فضائل نیست اما اگر قاضی
در دلیل تصریح میفرمود که ولادت حضرت آدم هم وجه فضیلت یوم نمی تواند شد در آن صورت اگر
حواله قاضی میداد گنجائش داشت افسوس که صاحب رساله دلیل قاضی ندیده و بمعنی تمام کلام
نرسیده و ثانیا دیگر محققین معتمدین در شرح حدیث جمعه هم تصریح فرموده و قول قاضی را بسبب
لزوم مخالفت ظاهر حدیث ترک نموده اند امام نووی در شرح صحیح مسلم بعد قول قاضی فرموده هذا
کلام القاضی و قال ابو بکر بن العربی فی کتابه الاحوذی الجمیع من الفضائل و خروج آدم
علیه السلام من الجنة هو سبب وجود الذریة و وجود الرسل و الانبیاء و الصلحاء و لم یخرج
من الجنة طردا بل لقضاء اوطار ثم یعود الیها و اما قیام الساعة فسبب لتعجیل جزاء الانبیاء
و الصدیقین و الاولیاء و غیرهم و اظهار کرامتهم و شرفهم الی آخره و در شرح سفر السعادة بذیل
حدیث شریف ان من افضل ایامکم یوم الجمعة فیه خلق آدم و فیه قبض الحدیث نوشته تعظیم

از شراح گویند که مقصود از ذکر اینها بیان چیزی ست که واقع میشود دران روز از امور عظام و این نیز
نوعی از فضیلت ست والا در اهل قبض آدم و قیام ساعت چه فضیلت باشد جوابش آنکه فضیلت قبض
آدم علیه السلام تقریب اوست بجوار قدس و رحمت و در قیام ساعت قرب زمان دخول جنت و لهذا
ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام اماتت و احیا را از نعم الهی شمرده الخ وقطع نظر ازین همه
باید دید که در مظاهر حق هم گفته روز جمعه مین جو حضرت آدم علیه السلام پیدا هوی اس سی فضیلت
اوسکی معلوم هوے یه بات تو ظاهر هی او بهشت سی جو نکلی او سمین فضیلت جمعه کی اسلیے هو که نکلنا اونکا
سبب پیدایش انبیا و اولیا کا اور باعث هونے حسنات بیشمار کا اونسے هوا اور ایسی هی موت حضرت آدم
علیه السلام کے سبب پهنچنی اونکی کا درگاه رب العزت مین هوئی الی آخره **قوله** محتمل ست که مراد از وایت
لمه آن یوم الاثنین که تو آن را مبارک میدانی روزی ست که من دران متولد شده ام نه هر یوم الاثنین که این
محال ست الخ **اقول** سیکه معنی اثبات و نفی هم میداند بروی روشن ست که ایجاد این احتمال درین کلام
و حل سوال و جواب برین مرام محض خیال خام ست و از برکت و شرف یوم الاثنین بجهت پیدایش آنحضرت صلی الله علیه و سلم
انکار نمودن و آن را محال قرار دادن بیهوده ای ست تا تمام ملا علی قاری در مرقاة بذیل حدیث شریف آورده
فیه ان الزمان یتشرف بما یقع فیه و کذا المکان الی آخره و اگر در حدیث دیگر وجهی دیگر هم برای تفضیل آن
وارد ست کی مستلزم نیست که آنچه سائل فهمیده درین امر غیر صحیح یک حدیث صحیح ثابت فرموده باشد
در حق وی گفته که وهم فاسد ست این شیخ برکت آن دعوی کاسد هست **قوله** و اینکه گفته که آنحضرت بجهت
مهربانی و شفقت که بر حال امت داشت درین باره چیزی زیاده نکرد محض لایعنی ست الخ **اقول** بسا اوقات
که این طایفه بجد و جهد تمام موافق خود ظاهری سازند و بموافقت ایشان می نازند و شمار محققین می کنند
و اکابر آئمه دین که نهند در اول و اهمه مخالفت هوا و خود با تحقیق ایشان را لایعنی و جهالت بی معنی قرار
میدهند این چنین اتباع و سائهم نمودن آبروی فهم و دین خود ریختن ست مالا یشتبه که آنچه ابن الحاج گفته
این طائفه درین باب در قول مذکور گفته از شهادات صحابه کرام هم ثابت ست از انجمله جناب حضرت
صدیقه کبری رضی الله تعالی عنها فرموده ان کان رسول الله صلی الله علیه و سلم لیدع العمل و هو یحب
ان یعمل خشیة ان یعمل فیفرض علیهم الی آخره **قوله** این جواب موافق مثل مشهور سوال از آسمان جواب
از ریسمان ست چه بدیهی ست که نفس حزن نیست نه در اظهار حزن الی آخره **اقول** خرافت و رکاکت

بیان پریشانش از اینجا بخوبی عیان ست اما قطع نظر از آنهمه میگوییم که اول دین حنفی نجوابا می بود که با وجودیکه حضرت
شارع در وجوه فضائل جمعه هم ولادت شریف حضرت آدم علیه السلام و هم وفات شریف آنجناب تعداد
فرموده اما بخیال وقوع واقعه غم حزن یاد ایام ... شرع منع نفرموده و همچنان یوم الاثنین که هم یوم ولادت مبارک
و هم یوم وفات شریف است معهذا از شرع شریف برای استحباب اعاده و ادای شکر صوم دران یوم بثبوت
رسیده و حزن وفات شریف باوجودیکه وقوعش در همان یوم شارع بیان فرموده بود مانع اظهار آن شکر و
سرور و اعاده آن نگردیده و هرگاه صاحب رساله ... و دفعی را اظهار تسلیم نمود که نفس حزن ممنوع نیست پس
مقصد حافظ سیوطی با حسن وجه بثبوت رسید و شبهه علامه فاکهانی مندفع گردید که تحقق حزن مصیبت
محرومی خود از شرف حضور و زیارت بجهت تشریف فرمائی آنحضرت به ریاض جنت باوجود ثبوت حیات
حقیقی و بقاء توجه بحال امت نه مانع از اعتقاد شرف و فضیلت آن ایام با کرامت ست و نه مستلزم تحریم
ادای شکر وجود سراپا رحمت ست که هیبت آنحضرت بمقتضای حیاتی خیر لکم و مماتی خیر لکم هم
مصروف بحسن شفقت بر حال امت ست و نیز حسب تصریح علماء دین تشریف بردن آنحضرت آنجناب را
باعث سرور وصال رب العزت ست پس نماند مگر نفس مصیبت محرومی ما از زیارت و نفس این
حزن و الم محرومی چه مخالفت دارد با اعتقاد شرف و برکت آن ایام با سعادت آری اگر اظهار و ...
حزن و اعلان مصیبت مشروع می بود و استحباب اعاده و ادای شکر در یوم الاثنین که هم یوم ولادت ... است و هم یوم
وفات شریف است در شرع شریف ثابت نمی بود البته مخالفت شکر نعمت دران یوم می نمود و این ست که بقدر ضرورت
در ابطال او بنام برادر بزرگ درینجا نگاشتم و اطالت کلام بابطال باقی گفتار پریشانش که حالش از رد
رساله برادر خورد ظاهر ست اعاده قلیل الافاده انگاشتم والسلام علی من اتبع الهدی

فائده

رد رساله برادر خورد که در جواب مولوی سعد احمد صاحب بود

واضح باد که بعد تحریر کلمة الحق برادر خورد را که جواب رساله مولوی سعد احمد صاحب ... افتاد
و نامش تنقید الجواب نهاده هرچند که در بعض جا با عاده همان بیان پریشان پرداخته و بسیار جاها
حواله آن ساخته و جواب تفصیلی آن در ما سبق تحریر یافته اما تعرض به یک دو قول به تجدید بار مناسب
معلوم گردید **قوله** این شیخ مجهول الحال ست هیچکس از مشائخ و صوفیه علماء کرام اورا نمی شناسد

وسندش در کتب معتبره نیاورده الخ **اقول** این افترائیست بحت اینکه در کتاب سیر شامی که مستند این طایفه است
صلاحیت و شهرت شیخ علیه الرحمه مذکور و اسناد او بوی مسطور یا بری اگر صاحب رساله را از حال آنجناب خبری نیست
قصور علمی ویست حضرت شیخ را چه قصور بمقام تعجب آنکه معلوم را از جهت مخالفت مدعایش مجهول میگوید برای
اثبات دعاوی باطله خود بی تکلف اسناد مجهول بلکه مجعول می نماید چه کند که تائید باطل غیر از باطل ممکن
نباشد و حق هرگز موید باطل شدن نمی تواند **قوله** پس این عمل از اعمال ملوک و سلاطین باشد نه از سیرت
و سنن سلف صالحین الخ قطع نظر از آنکه سلطان عادل اسلام اشاعت و اهتمام این فعل باقتدار صالح
مشهود امت خیر الانام علیه السلام نموده و علماء و صلحاء عصر حاضر شدند و انکار نکردند و مقتدایان
دین و اهل شرع از لاحقین هم در کتب دینیه باعث برکت و موجب ثواب و بنش تحقیق فرموده اند چنانچه صاحب سیر
شامی بسط و تفصیل آن فرموده و در دیگر کتب هم مسطور پس آیا اینهمه ائمه کبار و علماء اخیار و صلحاء دیانت وار
و پیشوایان شرع حضرت سید ابرار را در دین و دنیا طلب گفتن و تبرا نمودن سفاهت ست خصوصا که
آنحضرات داخل سلسله دین عامه محدثین لاحقین بلکه شیوخ جماعه مبتدعین هم باشند و طرفه اینکه خود صاحب
رساله نیز بآنحضرات استناد میکند **قوله** اگر بادشاه مذکور باینقدر اموال خطیر تفقد مساکین و ابناء السبیل
و یتامی و دیگر وجوه خیرات و مبرات که شرع بدان ناطق ست میکرد چه مقدار ثواب و اجر نیک برای خود
فراهم می نمود و لکن الشیطان زین لهم الخ **اقول** هر چند این بیان پریشان تزیین شیطان ست اما
چون صاحب رساله که بی حاجت ملجیه و ضرورت داعیه سب و شتم سلاطین اسلام که در جهاد اعداء دین
عمر باسر برده اند شیوه خود گردانیده لاجرم چیزی مختصر از مستندین این طایفه نقل نمودن مناسب معلوم گردید
قاضی القضاة ابن خلکان در تاریخ خود که حالش مقبول نوشته ملتقطش آنکه شهد مظفر الدین مع صلاح الدین مواقف
کثیرة و ابان فیها عن نجدة و قوة و ثبت فی مواضع لم یثبت فیها غیره و شهرة ذلک تغنی عن
الاطالة و لو لم یکن الا وقعة حطین لکفته فانه وقف هو و تقی الدین و انکسر العسکر باسره ثم لما سمعوا بوقوفهما
تراجعوا حتی کانت النصرة للمسلمین و اما سیرته فقد کان له فی فعل الخیر غرائب لم نسمع ان احدا فعل فی
ذلک ما فعله لم یکن شیء فی الدنیا احب الیه من الصدقة کان له کل یوم قناطیر مقنطرة من الخبز
یفرقها علی المحاویج فی عدة مواضع من البلد و کان قد بنی اربع خانقاهات للزمنی و العمیان
و قرر لهم ما یحتاجون الیه کل یوم و کان یاتیهم بنفسه فی کل اثنین و خمیس و یسأل عن حالهم و یباسطهم

ویجبر قلوبهم وبنی دارا للصغار الایتام ویدخل الیهم کل وقت ویتفقد احوالهم وکان یدخل الی البیمارستان
وکان له دار مضیف یدخل الیها کل قادم علی البلد من فقیه او فقیر او غیرهما وبنی مدرسة
فیها فقهاء الفریقین من الشافعیة والحنفیة ویعمل السماع ولم یکن له لذة سوی السماع فانه کان
لا یتعاطی المنکر وکان یسیر کل سنة دفعتین جماعة الی بلاد الساحل ومعهم جملة کثیرة من المال
لیفتک بها اساری المسلمین من ایدی الکفار وکان یقیم کل سنة سبیلا للحاج ویسیر امینا معه خمسة
آلاف دینار ینفقها بالحرمین وله بمکة حرسها الله تعالی آثار جمیلة وبعضها باق الی الآن وهو اول
من اجری الماء الی جبل عرفات لیلة الوقوف الی آخره ملخصًا ودر آخر گفته ولو استقصیت فی تعداد
محاسنه لطال الکتاب وفی شهرة معروفه غنیة عن الاطالة الخ پس نیرات ومبرات را انکار نمودن
ولکن الشیطان زین لهم ودرین مقام خواندن اثر تعصب غلو باطل ست سه چشم بد اندیش که برکنده باد
عیب نماید هنرش در نظرش باقیماند اینکه بخدمات بحدیث علماء اعلام وصوفیه کرام صرف اموال بر دوات خلق
وجنود اسلام را مورد صلات ساختن داخل تبذیر واسراف ست پس این ادعا محض اعتساف ست
غایت انچه امثال صاحب رساله بنا بر جزم تفسیق قطعی شاه مذکور بران نهاده اند آنکه جواز اجمال
سماع وغنا ونیز مشاهده لهو ولعب جنود بآلات طبول وغیره ملاهی بر تاریخ ابن خلکان
وغیره داده اند جواب این اینکه غنا لشکر وافواج مجاهدین ولهو لعب اهل لشکر از احادیث هم ثابت
می توان شد واین در حقیقت لهو لعب نیست اظهار قوت وشوکت وجمعیت لشکر اسلام ست وحال غنا
اینکه ملا علی قاری در مرقاة نوشته قال النووی اجازت الصحابة غناء العرب الذی فیه انشاد
وترنم والحداء وفعلوه بحضرته صلی الله علیه وسلم ومثله لیس بحرام حتی عند القائلین
بحرمة الغناء الخ وحال رقص هم در احیاء العلوم وغیره باید دید وقطع نظر ازینهمه مقلد مذهبی را عمل
امریکه در مذهبش ممانعت آن ثابت باشد جائز نیست نه آنکه در مسائل فرعیه علی الاطلاق جزم تفسیق
وتضلیل دیگران نموده آید قوله الحق را در منع این عمل باید که هیچ اختلاف نیست الخ اقول قطع نظر
ازانکه جماعت محققین از ائمه اهل حق استحسان این عمل فرموده اند حال این ادعا اینکه قول صاحب
مائة المسائل هم خود این قول را مردود میگرداند مگر آنکه صاحب رساله از فرط تعصب اکابر ائمه دین
وفقهاء ومحدثین را که استحسان وتجویز فرموده اند اگرچه مستثنی این مسئله وبینه این طائفه هم باشند

آنهم موجب خیریت ست مانع ادای شکر نعم الهیه و منافی سرور بامور خیریه دینیه و دنیاویه نیست آری حزن که
منافی و مانع استحباب شکران نعمت و سرور ایام بابرکت بلکه مانع اظهار شکر و سرور بهر نعمتی شده
می تواند بود مشروعیت تکلف و اظهار حزن و نیاحت و ملال بخیال آن مفارقت بغایت قصوی
رسانیدن است اگر مشروع می بود حالانکه این خلاف مقاصد شرع شریف ست ندانی که بموجب حکم و ارشاد
شارع یوم الاثنین هم یوم نعمت ولادت و هم یوم مصیبت مفارقت ست معهذا استحباب شکر
دران یوم باداء عبادت مشروع فرموده اند و باظهار حزن برای آن مصیبت دران اشاره هم نکرده
فافهم ولا تغفل **قوله** جواب شافی که در خور قبول باشد هیچکس لا اجمالا و لا تفصیلا نداده **اقول**
امام حلبی در انسان العیون فی سیرة الامین المامون و محدث حافظ سید علی مصطفی ابن حجر قول ذاکر
تحریر فرموده و در سیرت شامیه هم تفصیل آن نقل نموده **قوله** اگر کسی ادله روایات کاسده فاسد
آورده و عمل اکثر چیست قلع و قمع بنیاد کرده اند الخ **اقول** این دعوی آنوقت قابل گردد که
ابن حجر و امام سیوطی و ملا علی قاری و غیرهم از کسانیکه در علم و دیانت و صلاحیت و اعتماد
بران کرام می داشتند نقل صحیح مشهوری نموده ورنه هیچ حرف بی اصل بمقابله آئمه مشهورین نزد عقلا
آورده **قوله** جواب عمر رض بقدر فهم بعید می نمود الخ **اقول** اگر قول آن بعید و مخالف شرع و عقل
بر وهم فاسد و خیال کاسد بود جناب فاروق رضی الله تعالی عنه چرا با آن قلبه و قوت و شوکت اسلام
تنبیه و تادیب و ابطال آن وهم فاسد نمی فرمودند پس قول شراح مشهورین مثل امام نووی و صاحب تحریر
جاری و غیرهما از سوء فهم خود مردود گردانیدن و مقتضی تعظیم بعظمت جناب فاروق رسانیدن
سفاهت ست و بس **قوله** نظر بر وجود صفتش در مصحف مجید نموده الخ **اقول** اولا وجود
صفت شجره در مصحف مجید غیر مسلم ست ذکر لفظی چیزی دیگر و وجود صفت چیزی دیگر و ثانیا آن شجره
شهادت صحابه کرام قائم شده بود و ثالثا اگر بجهت قرب زمان اسلام و عدم تدوین احکام
غلطی اعراب عوام که عادت بعبادت اشجار داشتند این امر درست شود پس از ین مستحبات
حرام نمی تواند شد که در عهد امر فاروق موجود ست **قوله** گرفتیم که بدعت منقسم ست بحسنه و سیئه
لیکن این بدعت حسنه نیست بلکه مذمومه ست لانه مخالف للکتاب و السنة و الآثار و الاجماع
اقول منشاء این خرافات فهمیدن معنی لفظ مخالف ست اگر مراد از مخالفت همان ست که

عدم ذکر و ثبوت بوجه خصوص ست چنانکه کبرای طائفه گفته اند پس اولا برین تقدیر لازم ست که
احکامی که از کتاب الله ثابت نیستند و کتاب الله ازان ساکت ست اما از سنت ثابت اند همه را معاذ الله
مخالف کتاب الله گفته آید و همچنان امور یکه نه از کتاب ثابت اند و نه از سنت و آن هر دو ازان ساکت
اما از اجماع ثابت اند آنها را مخالف کتاب و سنت گفته آید و همچنان امور یکه نه از کتاب الله ثابت و نه از سنت
و نه از اجماع و ایشان ازان ساکت اما از آثار ثابت باشد آنرا هم مخالف کتاب و هم مخالف سنت و هم مخالف
اجماع گفته آید و ثانیا برین تقدیر جمله بدعات حسنه مذموم گردیده چرا که کتاب و سنت ازان ساکت
بین مخالف کتاب و سنت شدند حالانکه این بیان بعد فرض و تسلیم انقسام بدعت بسوی حسنه و سیئه
باید دانست که اصل این وسوسه هم از روافض ست که طعن بر حضرت صدیق اکبر رض می نمایند که نص
بخلافت برای جناب فاروق رض نموده اند با وجودیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترک این امر فرموده
بودند پس مخالفت رسول الله بر ایشان لازم گردید و با وجودیکه اهل سنت قول ایشان را مردود
ساخته اند طائفه اسماعیلیه باز همین وسوسه پیش کرده طعن مخالفت کتاب و سنت بر ائمه امت می کنند در شرح
مقاصد مطاعن روافض بر جناب امیر المومنین صدیق اکبر رض نقل کرده و منها انه خالف رسول الله صلی الله
علیه وسلم فی الاستخلاف حیث جعل عمر رض خلیفة له والرسول صلی الله علیه وسلم مع انه اعرف
بالمصالح والمفاسد و اوفر شفقة علی الامة لم یستخلف احدا الی قوله فاستخلافه مخالفة
للرسول علیه السلام و ترک لاتباعه و در جواب آن نوشته ولا نسلم ان مجرد فعل ما لم یفعله النبی علیه السلام
مخالفة له و ترک لاتباعه انما یکون ذلک اذا فعل ما نهی عنه او ترک ما امر به انتهی و در تحفه اثنا عشریه
گفته سیوم آنکه نکردن استخلاف چیزی دیگر ست و منع فرمودن ازان چیزی دیگر مخالفت وقتی میشد که منع از
استخلاف پیغمبر میبود و ابوبکر رض استخلاف میکرد نه آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم استخلاف نکرد و ابوبکر رضی الله
تعالی عنه کرد الخ قوله چیزی را بدعت گفتن بجز آن تفوه کردن امری ست بس عجیب که خبر از حسن فهم
خود و ادراک متفوه میدهد الخ اقول خود را عالم دینیه قرار داده بهرا شنیع در حق صحابه کرام
و ائمه عظام تفوه کردن چیزی ست بس عجیب که خبر از قلت علم و فساد مذهب متفوه میدهد کاش
عوض حوصله تالیف و تصنیف یکدو کتاب درین پیش کسی میخواندند تا همچو کلمات تضلیل و تجهیل
اکابر دین بر زبان نمی راندند صحابه کرام و دیگر ائمه اعلام با وجود اطلاق بدعت حکم

وحسن در بسیاری از امور در کتب دینیه مذکور و معروف و مشهور است که قدری از آن سابقاً مسطور
بالجمله مدار ذم بر معنی است نه بر مجرد تلفظ این لفظ آری چیزی را بدعت بآن معنی مصطلح
مذموم نباشد گفته باز قائل حسن آن گردیدن درست نیست لیکن در بنجا فائده دیگر هم شنیدنی
و آن اینکه امام سبکی در رد خرافات ابن تیمیه فرموده **قوله** واذا سافر لاعتقاده انها طاعة
كان ذلك محرما بالاجماع الخ هذا فاسد لانا لو سلمنا ان السفر ليس بطاعة وسافر شخص
معتقدا انه طاعة كيف يكون سفره محرما بالاجماع فان من فعل مباحا باعتقاد
لا يوصف ذلك بكونه محرما بل ان كان اعتقاده ذلك لظن دليل في بذل وسعه في
مقتضى ظنه والا كان جهلا لا اثم عليه ولا اجر في فعله موصوف بالاباحة نعم ان
اعتقد المباح عبادة داخلة في الدين مع اعتقاده انه ليس منه فيأثم به لانه افترى
على الله تعالى ما ليس قربة لا في الواقع ولا في ظنه وهذا حكم سائر البدع فمن ادخل في
الدين ما ليس منه فعليه اثم ذلك اما من قلده فان كان ذلك من الفروع التي يسوغ
فيها التقليد واختلاف العلماء وفعله معتقدا انه من الامور المستحبة فلا اثم عليه الخ
مما لا يسوغ فيه التقليد كالاصول المعلومة من الدين فعليه الاثم انتهى **قوله**
تشریح حقیقه برای اظهار شکر در تمام موارد مسلم نیست الی قوله عجیب است و بسیار عجیب از حافظ
که با آنهمه طول در حفظ حدیث از احادیث لبیک تشریح عقیقه غفلت ورزیده الی آخره **اقول**
سوای حافظ سیوطی دیگر ائمه محققین هم مانند توربشتی و شیخ الاسلام حقیقه برای شکر است تصریح
فرموده اند و احادیث را بران حمل فرموده اند لیکن اینجا عجیب است که صاحب رساله با این همه
تبحر همه را نی از کتب دینیه متداوله هم غفلت ورزیده بر این تشنیع حافظ سیوطی گردیده
قوله سخن در مطلق سرور ولادت بی انضمام قیود معلومه نیست الی قوله درینجا عجیب طرفه تعجب
بکار برده که در اختتام سخن هنگام اثبات مجلس سرور ولادت از قیود مجالس و لوازم آن گریز کرده حکم
مستحب بودن بر سرور ولادت نافذ فرموده فریقین را بزعم خود راضی نموده **اقول** آری باوریا ناقد
فرمودن حکم مستحب بودن سرور ولادت مطلقاً گریز از کجا فهمید عجیب تر گفتار نهایت کرد شکر
ایام ولادت باسعادت و بودن صوم یوم اثنین برای شکر آن نعمت و استحسان مجلس مبارک

لہ بمجرد ذکر آن برنافلش تہمت شب پرستی نمودہ آید بلکہ در کتب دینیہ صدہا جا توان یافت
کہ ائمہ عظام ذکر الہام و منام صلحاء کرام برای استیناس فرمودہ اند پس بموجب قول صاحب
رسالہ ہمہ شب پرست باشند بنا برین رسالہ کہ بر اختصار است و نیز اسکات صاحب رسالہ
درکار بدین جہت بریک عبارت اکتفا می رود در سرور المحزون در بیان وفات شریف گفتہ
و اختلاف کردند اصحاب درانکہ در حال غسل جامہا از تن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر کشند
یا با جامہا غسل دہند پس خدا تعالی برایشان خواب را مسلط کرد و گویند کہ از نشستن
کسی گفت غسل دہید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را در جامہا آنحضرت صلی اللہ علیہ
پس بیدار شدند و ہمچنان کردند الخ و تفصیل این در جواب رسالہ کلمۃ الحق گذشتہ
ما قیل ؎ ز آفتاب پرست و ز شب پرست مگو * حدیث حق بر ای الحق ز حق پرست
از ہمی امریکہ مزاحمت و مخالفت امور محمودہ و مشارع [illegible] دارد و در تائید عمل بدان ذکر خواب
نمودن بیجاست اما آنچہ آئمہ دین را از علماء کاملین و اولیاء صالحین بجہت مستحب و مندوب
شمردن این عمل شریف مبغوض ترین مردم نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قرار دادہ پس
منشاء این سفاہت ضلالت و جہالت است و لیکن آنحضرت صلی اللہ علیہ
و اجازت فرمودہ اند من سن سنۃ حسنۃ فلہ اجرہا و اجر من عمل بہا و شرح این بیت
از ائمہ دین سابقا مرقوم گردیدہ واللہ الموفق والمعین و صلی اللہ تعالی وسلم علی سید المرسلین و شفیع
المذنبین سیدنا و مولانا محمد حبیب رب العالمین و علی آلہ و اصحابہ و احبابہ اجمعین

تمت

خاتمۃ الطبع

الحمد للہ علی احسانہ و الشکر علی نعمائہ کہ درین زمان سعادت توامان رسالہ عجیبہ عجالہ
غریبہ مسمی بہ حق الیقین فی مولد اعلی النبیین از تصانیف عالم اعلم
افضل اوحد مولوی سید عبد الصمد صاحب سہسوانی من تلامذہ
جامع الفضل و المفاخر مولانا محمد عبد القادر صاحب البدایونی مسکنا و الحنفی
مذہبا و القادری مشربا ادام اللہ فیضہم و دام برکاتہم حسب فرمائش رئیس پاک نہاد

باہتمام صاحب المروۃ والامتنان منبع الفضل والاحسان جناب معلی القاب

مولوی محمد واحد علی خان صاحب بہادر خلف الصدق والاحفاد

جناب غفران مآب حکیم محمد سعادت علی خان صاحب بہادر مبرور

رئیس اعظم آنولہ مطبع بریلی معروفت جناب مولوی سید محمد

عزیز الدین حسن صاحب و مولوی محمد انعام حسن

صاحب سہسوانی عم مجدہم بتصحیح تمام وصحت مالاکلام

مطابق نسخہ مکتوبہ مصنف ممدوح الشان النقل

کالاصل بتاریخ ۲۵ دسمبر سنہ ۱۹ء

در شہر آنولہ مطبع علوی محمد

علی بخش خان صاحب

از طبع محلی گردیدہ

[illegible]

فقط

یہ سند اس امر کی ہے کہ کتاب چھپی ہوئی مطبع علوی کی ہے

مہر مطبع ثبت کی گئی